



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مؤسسه فرهنگی و آموزشی اسلامی

اسلام در هند

دکتر محمد رضا مومنانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسلام در هند

نویسنده:

محمد رضا موحدی

ناشر چاپی:

جامعه المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	اسلام در هند
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	سخن ناشر
۱۸	سخن پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله
۲۲	فهرست
۳۰	۱- وضعیت جغرافیای طبیعی هند
۳۰	اشاره
۳۰	مساحت
۳۰	همسایگان
۳۱	آب های داخلی
۳۱	عوارض طبیعی
۳۲	آب و هوا
۳۳	ویژگی های انسانی
۳۸	۲- پیشینه تمدن هند
۳۸	اشاره
۳۸	گهواره فرهنگ ها
۳۹	تمدن درّه سند
۴۲	ورود مهاجمان
۴۳	امیراتوری ماوریا
۴۵	امیراتوری گوپتا
۴۶	تاریخ هند جنوبی
۴۸	۳- ورد اسلام به هند

۴۸ اشاره
۴۸ نخستین رویارویی ها
۴۹ گواهی های تاریخی
۵۱ مهاجرت مسلمانان به جنوب هند
۵۵ گزارش این بطوطه
۵۸ انگیزه های گرایش به اسلام
۶۰ اسلام و نفی جامعه طبقاتی
۶۶ ۴- سلسله غزنویان
۶۶ اشاره
۶۶ غزنویان در هند
۶۷ هند و فرهنگ اسلامی در روزگار غزنویان
۶۹ سلسله غوریان (أَلْ شَنْسَب)
۷۲ وضع اجتماعی و فرهنگی در عهد غوریان
۷۶ ۵- مالیک (سلاطین هند)
۷۶ اشاره
۷۶ آغاز کار ممالیک هند
۷۸ اوضاع فرهنگی در عهد ممالیک
۸۱ سلسله خلجیان
۸۴ اوضاع اجتماعی در عهد خلجیان
۹۰ ۶- سلسله تُغَلْقِیَان
۹۰ اشاره
۹۰ آغاز کار تغلقیان
۹۳ حکومت های دیگر در عهد تغلقیان
۹۶ زندگی اجتماعی در عهد تغلقیان
۱۰۱ سلسله سادات (سیدها)
۱۰۸ ۷- لودیان (افغانان)

- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۸ روی کار آمدن لودیان
- ۱۱۱ ویژگی های پادشاهان لودی
- ۱۱۲ اوضاع اجتماعی و فرهنگی بین سال های ۹۳۲ - ۸۱۷ ق (۱۵۲۵ - ۱۳۱۳ م)
- ۱۱۵ افغانان
- ۱۱۷ ویژگی های شاهان افغان
- ۱۱۸ اوضاع فرهنگی دوره افغانان
- ۱۲۲ ۸- گورکانیان هند - بابر
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ آغاز کار گورکانیان
- ۱۲۴ اوضاع فرهنگی در عصر بابر
- ۱۲۶ آثار بابر
- ۱۲۷ نصیرالدین محمد همایون (۹۶۳ - ۹۳۷ ق / ۱۵۵۶ - ۱۵۳۰ م)
- ۱۳۰ اوضاع فرهنگی در عهد همایون
- ۱۳۲ جلال الدین محمد اکبر (۱۰۱۴ - ۹۶۳ ق / ۱۶۰۵ - ۱۵۵۶ م)
- ۱۳۵ اوضاع فرهنگی و اجتماعی در دوران اکبر
- ۱۴۲ ۹- نورالدین محمد جهانگیر
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ هند پس از اکبرشاه
- ۱۴۵ اوضاع فرهنگی در عهد جهانگیر
- ۱۴۷ شهاب الدین محمد شاه جهان (۱۰۶۸ - ۱۰۳۷ ق / ۱۶۵۸ - ۱۶۲۸ م)
- ۱۴۹ اوضاع فرهنگی دوره شاه جهان
- ۱۵۱ محمد اورنگ زیب عالمگیر (۱۱۱۸ - ۱۰۶۸ ق)
- ۱۵۳ اوضاع فرهنگی و اجتماعی در عهد اورنگ زیب
- ۱۶۰ ۱۰- تیموریان هند
- ۱۶۰ اشاره

- ۱۶۰ - هند پس از مرگ اورنگ زیب
- ۱۶۳ - اوضاع ادبی و اجتماعی هنر در دوران تیموریان هند
- ۱۶۴ - اوضاع فرهنگی در عهد محمدشاه
- ۱۶۵ - دیگر پادشاهان تیموری پس از محمدشاه
- ۱۶۹ - علل زوال سلطنت مغول
- ۱۷۲ - اوضاع فرهنگی در اواخر عهد تیموری
- ۱۷۴ - ۱۱- ورود استعمار به هند
- ۱۷۴ - اشاره
- ۱۷۴ - ظهور و پیشرفت استعمارگران
- ۱۷۵ - افول گورکانیان
- ۱۷۶ - پیروزی انگلستان بر رقیب اروپایی
- ۱۷۷ - فرمانروایان کل و فتوحات آنها
- ۱۷۹ - قیام سیپوی
- ۱۸۰ - دگرگونی اوضاع هند
- ۱۸۱ - تشکیل کنگره ملی هند
- ۱۸۲ - تأسیس مسلم لیگ
- ۱۸۶ - ۱۲- تأثیر زبان فارسی در هند
- ۱۸۶ - اشاره
- ۱۸۶ - ورود کاروان زبان و ادب فارسی به هند
- ۲۰۰ - آمیزش دو زبان و تولد زبان اردو
- ۲۰۶ - ۱۳- صنعت و هنر اسلامی در هند
- ۲۰۶ - اشاره
- ۲۰۶ - درخشش فرهنگ و هنر اسلامی
- ۲۰۶ - اشاره
- ۲۰۶ - ۱. معماری
- ۲۱۰ - ۲خطاطی و خوشنویسی

- ۳ هنر کتابت ۲۱۳
- ۴ صنعت کاغذسازی ۲۱۴
- ۵ موسیقی ۲۱۴
- ۶ نساجی ۲۱۷
- ۷ زرگری، آهن گری و عاج سازی ۲۱۸
- ۸ علوم طبیعی و ریاضی ۲۱۹
- ۹ تشکیلات اجتماعی و اقتصادی ۲۲۱
- ۱۴ - سنت تاریخ نگاری اسلامی در هند ۲۲۶
- اشاره ۲۲۶
- تاریخ یا اسطوره ۲۲۶
- ۱۵ - تصوف اسلامی در هند ۲۳۸
- اشاره ۲۳۸
- ظهور تصوف در هند ۲۳۸
- اشاره ۲۳۸
- ۱ چشتیه ۲۴۳
- ۲ سهروردیه ۲۴۴
- ۳ اقشبنديه ۲۴۵
- ۴ قادریه ۲۴۶
- ۱۶ - قدیمی ترین کتبیهای هندی دوره اسلامی ۲۵۰
- اشاره ۲۵۰
- تاریخ کتبیهای نویسی در هند ۲۵۰
- کتبیه حاشیه (نثر) ۲۵۶
- پیوست اول ۲۶۲
- اشاره ۲۶۲
- جدول سلسله های اسلامی در هند ۲۶۴
- غزنویان (۵۸۲ - ۳۶۶ ق / ۱۱۸۶ - ۹۷۷ م) خراسان، افغانستان و هند شمالی ۲۶۴

- ۲۶۵ غوریان (۱۲۱۵ - ۱۰۰۰ / ۶۱۴ - حدود ۳۹۰)
- ۲۶۵ شاخه اصلی در غور و سپس در غزنه
- ۲۶۷ سلاطین دهلی (۹۶۲ - ۶۰۲ ق / ۱۵۵۵ - ۱۲۰۶ م) شمال هند
- ۲۶۷ ۱. شاهان معزی یا غلامشاهان یا سلاطین مملوک
- ۲۶۷ ۲. سلاطین خلجی
- ۲۶۹ ۳. تغلقیه
- ۲۶۹ ۴. سلسله سادات
- ۲۷۱ شاهان مغول هند (۱۲۷۴ - ۹۳۲ ق / ۱۸۵۸ - ۱۵۲۶ م)
- ۲۷۳ پیوست دوم
- ۲۷۵ منظومه ملک الشعراء بهار درباره هند
- ۲۸۴ کتابنامه
- ۲۸۶ درباره مرکز

سرشناسه: موحدی، محمدرضا، ۱۳۴۵

عنوان و نام پدیدآور: اسلام در هند / محمدرضا موحدی.

مشخصات نشر: قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله ، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص.

شابک: ۷-۵۰۴-۱۹۵-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: اسلام -- هند -- تاریخ

شناسه افزوده: جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه. مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

رده بندی کنگره: ۵ ۱۳۹۰ الف ۸ / ۱۶ / ۷ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۱۶۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۱۴۳۶۹

اسلام در هند

مؤلف: دکتر محمدرضا موحدی

چاپ اول: ۱۳۹۰ ش / ۱۴۳۲ ق

ناشر: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

چاپ: فاضل قیمت: ۴۱۰۰۰ ریال شمارگان: ۲۰۰۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مراکز فروش:

قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، روبه روی مدرسه حجتیه، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله . تلفکس: ۰۲۵۱۷۷۳۰۵۱۷

قم، بلوار محمدامین، سه راه سالاریه، جنب جامعه العلوم، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله . تلفن: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۰۶ - فکس: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۴۶

www.eshop.miup.ir www.miup.ir

Root@miup.ir E-mail: Admin@miup.ir

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

اسلام در هند

دکتر محمد رضا موحدی

ص: ۳

برنامه ریزی آموزشی باید امری پویا و متناسب با دگرگونی‌هایی باشد که در ساختار دانش و رشته‌های علمی پدید می‌آید. تحولات اجتماعی، نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش، اطلاعات، مهارت‌ها، گرایش‌ها و ارزش‌های نوینی را فرا می‌خواند که پاسخ‌گویی به آنها، ایجاد رشته‌های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصص را ضروری می‌نماید. گسترش فرهنگ‌های سلطه‌گر جهانی و جهانی شدن فرهنگ، در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی، مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش رو گذارده است که رویارویی منطقی با آنها، در پرتو آراستن افراد به اندیشه‌های بارور، ارزش‌های متعالی و رفتارهای منطقی که در قالب موقعیت‌های رسمی آموزشگاهی، با ایجاد رشته‌ها و متون جدید و گسترش دامنه آموزش‌ها و مهارت‌ها و تربیت سازمان‌یافته صورت گیرد امکان‌پذیر است.

بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی استوار، قاعده‌مند و تجربه‌پذیر است که در آن، برنامه‌های آموزشی، متن‌های درسی و استادان، ارکان اصلی به‌شمار می‌آیند؛ همچنین بالندگی برنامه آموزشی به هماهنگی آن با نیاز زمان،

استعداد علم آموزان و امکانات موجود، وابسته است؛ چنان که استواری متن های درسی به ارائه تازه ترین دستاوردهای علم در قالب نوترین شیوه ها و فناوری های آموزشی است.

بازنگری متن ها و شیوه های آموزشی و به روز کردن آنها به حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی کمک می رساند.

حوزه های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند. جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت آموزش و پرورش دانش پژوهان غیرایرانی را برعهده دارد، با ارج نهادن به تلاش های صورت گرفته و خوشه چینی از خرمن دانش عالمان گران قدر، بر آن شد تا با بهره گیری از شیوه های جدید آموزشی و تازه ترین دستاوردهای علمی به آماده سازی نوشتارهای آموزشی پردازد.

نگارش و نشر افزون بر ۱۵۰ عنوان متن درسی و بیش از ۳۰۰ نگاهشته در موضوعات گوناگون علوم دینی، با زبان های زنده دنیا، برآیند این تلاش است.

نوشتار حاضر با عنوان اسلام در هند، حاصل تلاش علمی و درخور تقدیر جناب دکتر محمدرضا موحدی است.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله از نگارنده گرانمایه و سایر فرزانه گانی که در به ثمر رسیدن این اثر، بذل عنایت کرده اند، سپاسگزاری می کند.

در پایان، فرهیختگان دانشور را به یاری خواننده، چشم امید به نقد و نظر آنان دوخته ایم.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

سخن پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

حوزه های علمیه در تلاش وصف ناپذیر خود در طول تاریخ، همواره تعلیم و تربیت شاگردان را جزء رسالت های اصیل خود قرار داده و بدین وسیله، معارف فاخر اسلام و علوم اهل بیت علیهم السلام را نسل به نسل به دست ما رسانیده اند و به همین سبب، به کتاب های آموزشی توجه داشته اند.

گسترش فناوری، پیشرفت شگرفی را در عرصه علم پدید آورده است. در دنیای امروز، آگاهی های مورد نیاز بشر در تمام عرصه ها، به سرعت دست یافتنی است. شیوه های سنتی و انبوه خوانی جای خود را به روش های نوین آموزشی داده است که این دگرگونی ها در پی رسیدن هرچه سریع تر به اهداف آموزشی است.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه نهادی حوزوی است که تعلیم و تربیت فراگیران غیرایرانی را در حوزه علوم اسلامی برعهده دارد. افراد زیادی از ملیت های گوناگون در سطوح مختلف آموزشی و در رشته های متنوع علوم اسلامی و انسانی در این دانشگاه تحصیل می کنند. دانش و بینش اسلامی طلاب غیرایرانی، با توجه به تنوع منطقه ای و کشوری، تفاوت هایی دارد؛ همین امر

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه را به تدوین نگاشته های نوین و هماهنگ با گستردگی و گوناگونی ملیت ها وومی دارد.

بزرگان و اندیشمندان حوزوی، به ویژه امام خمینی قدس سره و مقام معظم رهبری (دام ظلّه) همواره تأکید داشته اند که آموزش های حوزوی با شیوه های جدید و مبتنی بر روش های استنباط فقه جواهری تدوین شود و رو به شکوفایی بشتابد. مقام معظم رهبری (دامت برکاته) در سال هشتادوشش، در جمع روحانیون فرمود: «شتاب علم در این بیست سالی که گذشت، یقیناً به مراتب کمتر از شتاب علم و پیشرفت فناوری در بیست سالی است که پیش روی ماست... در مورد کتاب درسی باید عبارت را آن چنان واضح بیان کنیم تا کسی که دنبال فهم مطلب است، بتواند به راحتی آن را بفهمد... البته باید توجه شود که سطح مطلب پایین نیاید».

به لطف پروردگار، پس از انقلاب اسلامی ایران، ظرفیت مناسبی در اختیار محیطهای علمی قرار گرفت.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه در پرتو معارف اهل بیت علیهم السلام و به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، به منظور تحول در نظام آموزشی، با بهره گیری از گروه های علمی، آموزشی و پژوهشی و نیز سازماندهی متون درسی و با نگاهی ویژه به اقتضائات خاص منطقه ای و بین المللی این نهاد، تدوین متون درسی متناسب برای نظام آموزشی را از مأموریت های ویژه پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله قرار داد.

این پژوهشگاه، تجربه ارزشمندی از تحقیقات تدوین متون را در خود جای داده است و با اتکا به تجربه مجموعه های تدوین متون دو سازمان پیشین نهاد، یعنی «مرکز جهانی علوم اسلامی» و «سازمان حوزه ها و مدارس علمیه خارج کشور»، به شکوفایی جدیدی در تولید علم دست یافته است.

چاپ نزدیک به دویست عنوان متن درسی در داخل و خارج از کشور و آماده سازی بیش از دویست متن و جزوه درسی، بخشی از فعالیت های علمی در عرصه تدوین متون درسی است که امید است با عنایات الهی و توجهات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف سهمی کوچک در گسترش فرهنگ و معارف اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله به شمار آید.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله با قدردانی از فعالیت های گذشتگان و با هدایت و نظارت مدیریت برنامه ریزی آموزشی و نیز همکاری گروه های علمی پژوهشکده ها، بر آن است که برای تأمین نیازهای آموزشی با معیارهای پیشرفته متون درسی، ادامه دهنده این جریان مبارک باشد.

متن درسی حاضر که با عنوان اسلام در هند نگارش یافته است، حاصل تلاش ارزشمند جناب آقای دکتر محمدرضا موحدی است. از ایشان و دیگر فرزانه گانی که در به ثمر رسیدن این اثر نقش داشته اند، صمیمانه سپاسگزاری می شود.

در پایان، پیشاپیش از خوانندگان ارجمندی که با ارسال نظرات سازنده خویش ما را در زدودن کاستی های این اثر، یاری می رسانند قدردانی می کنیم.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

۱. وضعیت جغرافیای طبیعی هند ۱۵

مساحت ۱۵

همسایگان ۱۵

آب های داخلی ۱۶

عوارض طبیعی ۱۶

آب و هوا ۱۷

ویژگی های انسانی ۱۸

۲. پیشینه تمدن هند ۲۳

گهواره فرهنگ ها ۲۳

تمدن درّه سند ۲۴

ورود مهاجمان ۲۷

امپراتوری ماوریا ۲۸

امپراتوری گوپتا ۳۰

تاریخ هند جنوبی ۳۱

۳. ورود اسلام به هند ۳۳

نخستین رویارویی ها ۳۳

گواهی های تاریخی ۳۴

مهاجرت مسلمانان به جنوب هند ۳۶

گزارش ابن بطوطه ۴۰

انگیزه های گرایش به اسلام ۴۳

اسلام و نفی جامعه طبقاتی ۴۵

ص: ۱۱

۴. سلسله غزنویان ۵۱

غزنویان در هند ۵۱

هند و فرهنگ اسلامی در روزگار غزنویان ۵۲

سلسله غوریان (آل شنسب) ۵۴

وضع اجتماعی و فرهنگی در عهد غوریان ۵۷

۵. ممالیک (سلاطین هند) ۶۱

آغاز کار ممالیک هند ۶۱

اوضاع فرهنگی در عهد ممالیک ۶۳

سلسله خلیجیان ۶۶

اوضاع اجتماعی در عهد خلیجیان ۶۹

۶. سلسله تغلقیان ۷۵

آغاز کار تغلقیان ۷۵

حکومت های دیگر در عهد تغلقیان ۷۸

زندگی اجتماعی در عهد تغلقیان ۸۱

سلسله سادات (سیدها) ۸۶

۷. لودیان (افغانان) ۹۳

روی کار آمدن لودیان ۹۳

ویژگی های پادشاهان لودی ۹۶

اوضاع اجتماعی و فرهنگی بین سال های ۹۳۲ - ۱۱۷ق (۱۵۲۵ - ۱۳۱۳م) ۹۷

افغانان ۱۰۰

ویژگی های شاهان افغان ۱۰۲

اوضاع فرهنگی دوره افغانان ۱۰۳

۸. گورکانیان هند - بابر (۹۳۷-۹۳۲ق / ۱۵۳۰ - ۱۵۲۶م) ۱۰۷

آغاز کار گورکانیان ۱۰۷

اوضاع فرهنگی در عصر بابر ۱۰۹

آثار بابر ۱۱۱

نصیرالدین محمد همایون (۹۶۳-۹۳۷ق / ۱۵۵۶ - ۱۵۳۰م) ۱۱۲

اوضاع فرهنگی در عهد همایون ۱۱۵

جلال الدین محمد اکبر (۱۰۱۴-۹۶۳ق / ۱۶۰۵ - ۱۵۵۶م) ۱۱۷

اوضاع فرهنگی و اجتماعی در دوران اکبر ۱۲۰

۹. نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴ق / ۱۶۲۸ - ۱۶۰۵م) ۱۲۷

هند پس از اکبر شاه ۱۲۷

اوضاع فرهنگی در عهد جهانگیر ۱۳۰

شهاب الدین محمد شاه جهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷ق / ۱۶۵۸ - ۱۶۲۸م) ۱۳۲

ص: ۱۲

اوضاع فرهنگی دوره شاه جهان ۱۳۴

محمد اورنگ زیب عالمگیر (۱۱۱۸ - ۱۰۶۸ق) ۱۳۶

اوضاع فرهنگی و اجتماعی در عهد اورنگ زیب ۱۳۸

۱۰. تیموریان هند ۱۴۵

هند پس از مرگ اورنگ زیب ۱۴۵

اوضاع ادبی و اجتماعی هنر در دوران تیموریان هند ۱۴۸

اوضاع فرهنگی در عهد محمدشاه ۱۴۹

دیگر پادشاهان تیموری پس از محمدشاه ۱۵۰

علل زوال سلطنت مغول ۱۵۴

اوضاع فرهنگی در اواخر عهد تیموری ۱۵۷

۱۱. ورود استعمار به هند ۱۵۹

ظهور و پیشرفت استعمارگران ۱۵۹

افول گورکانیان ۱۶۰

پیروزی انگلستان بر رقیب اروپایی ۱۶۱

فرمانروایان کل و فتوحات آنها ۱۶۲

قیام سیپوی ۱۶۴

دگرگونی اوضاع هند ۱۶۵

تشکیل کنگره ملی هند ۱۶۶

تأسیس مسلم لیگ ۱۶۷

۱۲. تأثیر زبان فارسی در هند ۱۷۱

ورود کاروان زبان و ادب فارسی به هند ۱۷۱

آمیزش دو زبان و تولّد زبان اردو ۱۸۵

۱۳. صنعت و هنر اسلامی در هند ۱۹۱

درخشش فرهنگ و هنر اسلامی ۱۹۱

۱. معماری ۱۹۱

۲. خطاطی و خوشنویسی ۱۹۵

۳. هنر کتابت ۱۹۸

۴. صنعت کاغذسازی ۱۹۹

۵. موسیقی ۱۹۹

۶. نساجی ۲۰۲

۷. زرگری، آهن‌گری و عاج‌سازی ۲۰۳

۸. علوم طبیعی و ریاضی ۲۰۴

۹. تشکیلات اجتماعی و اقتصادی ۲۰۶

۱۴. سنت تاریخ‌نگاری اسلامی در هند ۲۱۱

تاریخ یا اسطوره ۲۱۱

ص: ۱۳

۱۵. تصوّف اسلامی در هند ۲۲۳

ظهور تصوّف در هند ۲۲۳

۱. چشتیه ۲۲۸

۲. سهروردیه ۲۲۹

۳. نقشبندیه ۲۳۰

۴. قادریه ۲۳۱

۱۶. قدیمی ترین کتیبه های هندی دوره اسلامی ۲۳۵

تاریخ کتیبه نویسی در هند ۲۳۵

کتیبه حاشیه (نثر) ۲۴۱

پیوست اول: جدول سلسله های اسلامی در هند ۲۴۹

غزنویان (۵۸۲ - ۳۶۶ق / ۱۱۸۶ - ۹۷۷م) خراسان، افغانستان و هند شمالی ۲۴۹

غوریان (۱۲۱۵ - ۱۰۰۰ / ۶۱۴ - حدود ۳۹۰) ۲۵۰

شاخه اصلی در غور و سپس در غزنه ۲۵۰

سلاطین دهلی (۹۶۲ - ۶۰۲ق / ۱۵۵۵ - ۱۲۰۶م) شمال هند ۲۵۱

۱. شاهان معزی یا غلامشاهان یا سلاطین مملوک ۲۵۱

۲. سلاطین خلجی ۲۵۱

۳. تغلقیه ۲۵۲

۴. سلسله سادات ۲۵۲

شاهان مغول هند (۱۲۷۴ - ۹۳۲ق / ۱۸۵۸ - ۱۵۲۶م) ۲۵۳

پیوست دوم: منظومه ملک الشعراى بهار درباره هند ۲۵۷

کتابنامه ۲۶۳

ص: ۱۴

۱- وضعیت جغرافیای طبیعی هند

اشاره

هدف های آموزشی: (۱) آشنایی با جغرافیای طبیعی هند و موقعیت آن در میان همسایگان؛ (۲) دلیل نام گذاری «شبه قاره هند»؛ (۳) ویژگی های انسانی هند شامل: جمعیت، نژاد، زبان و ادیان؛ (۴) نوع حکومت در هند معاصر.

مساحت

از لحاظ وسعت، هند، هفتمین کشور دنیاست و مساحت آن $3/287/263$ کیلومتر مربع است. طول خاک هند از شمال به جنوب $3/214$ کیلومتر و عرض آن از شرق به غرب $2/933$ کیلومتر است. طول مرزهای زمینی هند تقریباً به $15/200$ کیلومتر و طول سواحل دریایی آن تقریباً به $5/686$ کیلومتر می رسد.

همسایگان

همسایگان و مناطق همجوار هند عبارت اند از: اقیانوس هند در جنوب، دریای عرب (عمان) در غرب، خلیج بنگال در شرق، سری لانکا و مالدیو در جنوب،

ص: ۱۵

پاکستان در غرب، ایالت سین کیانگ و تبت چین در شمال غرب، نیال و بوتان در شمال، ایالت تبت چین در شمال شرق، برمه در شرق و بنگلادش در قسمت جنوبی شمال شرق هند.

هند همچنین در شرق مجمع الجزایر آندامان و نیکوبار (که یکی از ایالات هند است) با کشورهای تایلند، مالزی و اندونزی همجوار است. بدین ترتیب، قلمرو آب و خاک هند از دریای عمان و همجواری با آب های ایران در دریای عمان تا منطقه آسیای جنوب شرقی امتداد می یابد.

آب های داخلی

در هند، دریاچه بزرگ و قابل توجهی وجود ندارد و تنها در درّه کشمیر چندین دریاچه وجود دارد که سرچشمه رودهای مختلف از شعبات رود هند را تشکیل می دهند. در برخی ایالات، با استفاده از موهبت طبیعی، دریاچه هایی ایجاد کرده اند که آب آنها پس از تصفیه، روانه شهرها شده و آب آشامیدنی مردم را تأمین می کند.

در کوهستان های عظیم و مرتفع هیمالیا، یخچال های عظیمی وجود دارد که در فصل بهار، باعث جاری شدن نهرهای مختلف شده و نهرهای یاد شده نیز سرچشمه شعبه رودهای گنگ و براهماپوترا است.

عوارض طبیعی

طول زیاد هند از شمال به جنوب و پیش رفتگی خاک این کشور به شکل یک مثلث در اقیانوس هند، تقریباً نواحی شمال این اقیانوس را به دو قسمت تقسیم کرده است. سلسله جبال هیمالیا، دیوار و سد غیر قابل عبوری را در سراسر شمال

هند به وجود آورده است و وسعت زیاد این کشور و گونه گونی آب و هوایی آن، سبب شده است که آن را «شبه قاره هند» بنامند؛ زیرا خاک این کشور از ۸ درجه عرض شمال که یک منطقه استوایی است، آغاز شده و به ۳۷ درجه و ۶ دقیقه شمالی که منطقه ای معتدل است، منتهی می گردد. کوهستان های هیمالیا یکی از پربرف و یخ ترین مناطق دنیاست. تنوع آب و هوا باعث شده است که همه گونه حیوانات، نباتات و محصولات کشاورزی در این کشور رشد و نمو بیابند.

در هند، صرف نظر از جبال هیمالیا، کوهستان های مرتفع دیگری وجود ندارد و تنها در قسمت شبه جزیره استوایی هند در جنوب، جلگه مرتفعی هست که در غرب و شرق، دو رشته کوهستان تشکیل می دهد که به گات های شرقی و غربی معروف اند و ارتفاع آنها در شرق به ۶۰۰ متر و در غرب حداکثر تا ۲/۴۴۰ متر می رسد.

به طور کلی هند به چهار منطقه مختلف جغرافیایی تقسیم می گردد که عبارت اند از: (۱) منطقه بزرگ کوهستانی هیمالیا در شمال؛ (۲) جلگه های رودهای گنگ و سند؛ (۳) منطقه بیابان های غربی؛ (۴) منطقه شبه جزیره ای جنوب.

در کتاب های جغرافیا، گاه هند را از لحاظ اوضاع زیست محیطی، به هفت منطقه تقسیم می کنند که عبارت اند از: (۱) کوهستان های شمالی (از جمله هیمالیا و سلسله کوه های شمال شرقی)؛ (۲) جلگه سند و گنگ؛ (۳) ارتفاعات مرکزی؛ (۴) فلات شبه جزیره ای؛ (۵) سواحل شرقی؛ (۶) سواحل غربی؛ (۷) جزایر دریاها اطراف.

آب و هوا

آب و هوای متنوع هند که شامل مناطق استوایی و سردسیری، پرباران و مرطوب و خشک، سرسبز جنگلی و بیابانی می شود، برای رشد انواع گیاهان، مساعد بوده و منابع غذایی سرشاری را به وجود می آورد. با توجه به این وضع آب و هوایی

هند، حیوانات و خزندگان و حشرات مختلفی نیز در آن زندگی می کنند و از این رو شاید هیچ کشوری در دنیا به اندازه هند، حیوانات متنوع نداشته باشد.

ریزش باران در هند، تابع وضع مناطق مختلف آب و هوایی این کشور است و میزان آن از ده سانتی متر (در منطقه راجستان و لاکواک) تا ۲۰۰ سانتی متر در مناطق سواحل غربی (آسام و بنگال) تفاوت دارد. البته در منطقه چراپونجی (۱) در ایالت مگالایای هند، سالانه ۴۲۵ اینچ (ده متر و ۷۹ سانتی متر) باران می بارد. سراسر هند را دو جریان هوایی حامل باران می پوشاند که به مون سون (۲) معروف است که عبارت اند از: مون سون های شمال شرقی و مون سون های جنوب غربی. معمولاً به هنگام جریان مون سون های جنوب غربی، باران های فراوانی می بارد.

ویژگی های انسانی

هند در قدیم به عنوان کشوری افسانه ای با ثروت های گوناگون شهرت داشت. سرداران معروف تاریخ به طمع دست اندازی به ثروت هندوستان، صفحاتی بر تاریخ افزودند. استعمارگران نیز با استفاده از راه های تجاری و ایجاد شرکت های مختلف، همان نیت را داشتند. از محمود غزنوی، تیمور و نادر گرفته تا تشکیل کمپانی هند شرقی توسط حکومت استعماری انگلیس، همه به ثروت های طبیعی هند چشم دوخته بودند. مردم هند، رویدادهای مختلف تاریخی را که هر کدام درسی برای آنها بود، پشت سر گذاشته و سرانجام در سال ۱۹۴۷م، برابر با ۱۳۲۶ش، با مبارزات همه جانبه به رهبری گاندی به استقلال رسیدند و اکنون هند، به عنوان یک کشور مستقل و غیرمتعهد به حیات خود ادامه می دهد و مرکز

ص: ۱۸

۱- (۱) .Cherapunji

۲- (۲) .mon soon

ثقلی برای سیاست های دنیای امروز به حساب می آید.

جمعیت: هند بعد از چین پرجمعیت ترین کشور دنیاست و ۷۸۱ میلیون نفر جمعیت دارد. با تمام اقداماتی که در مورد اجرای برنامه تنظیم خانواده می شود، هر سال حدود ۱۵ میلیون نفر به جمعیت این کشور اضافه می گردد. نسبت خاک های قابل کشاورزی هند ۲درصد کل مناطق مسطح شده زمین است در حالی که ۱۵درصد جمعیت دنیا را در خود جای داده است. در واقع سفره ای که می تواند دو نفر مهمان داشته باشد، پذیرای ۱۵ نفر شده است. در هر کیلومتر مربع از خاک، نزدیک به ۲۳۷ نفر زندگی می کنند. تمرکز جمعیت با آب و هوا و ریزش باران ارتباط دارد. در نواحی پرباران، جمعیت بیشتری زندگی می کنند. سواحل شرقی و غربی و جلگه های گنگ و براهماپوترا بیشترین جمعیت را پذیرا گشته است. پرجمعیت ترین شهرهای این کشور کلکته، (۱) بمبئی، (۲) مدرس، (۳) و دهلی است.

نژاد: مردم هند از نژادهای سفید و سیاه و زرد تشکیل شده اند.

زبان: زبان رسمی هند، هندی است؛ ولی زبان های گوناگون دیگری از جمله انگلیسی در نقاط مختلف هند، متداول است. زبان فارسی نیز تا چند سده پیش، زبان رسمی و اداری شبه قاره بوده است.

دین: بیشتر مردم، پیرو دین هندو «برهما» هستند. اسلام با ۱۲درصد از کل جمعیت، دومین دین این کشور است. دین بودا و مسیح و زرتشت نیز در هند پیروانی دارند.

ص: ۱۹

۱- (۱) .Calcutta

۲- (۲) .Bombay

۳- (۳) .Madras

حکومت: حکومت هند به صورت پارلمانی اداره می گردد. رئیس جمهور برای مدت ۵ سال از طرف مردم انتخاب می شود. برابر قانون اساسی، قوه مجریه در اختیار شورای وزیران است که در رأس آن نخست وزیر است. مرکز حکومت هند، شهر قدیمی و تاریخی دهلی نو (۱) است که در حدود ۶/۲ میلیون نفر جمعیت دارد. کشور هند با ۲۲ ایالت و ۹ فرمانداری کل به صورت فدرال اداره می شود.

ص: ۲۰

۱- (۱) .New Delhi

۱. همسایگان هند در بخش شرقی و شمال شرقی آن کشور، کدام اند؟

۲. چهار منطقه مختلف جغرافیایی هند را ذکر کنید.

۳. چرا هند را «شبه قاره» می نامند؟

۴. پرجمعیت ترین شهرهای هند، کدام اند؟

۵. چهار دین پرطرفدار در هند را به اولویت نام ببرید.

اشاره

هدف های آموزشی: (۱) شناخت ریشه های تمدن کهنسال هند؛ (۲) آثار بازمانده از «دراویدی ها»، مردمان سازنده تمدن باستان هند؛ (۳) گواهی آشکار «وداها» بر موقعیت برتر آریایی ها در هند؛ (۴) آشنایی با «ودا» به عنوان یکی از کهن ترین نوشته های مذهبی دنیا.

گهواره فرهنگ ها

کشور جمهوری هندوستان، کشور بسیار جوانی است و در سال ۱۹۴۷م، تشکیل شده است؛ اما ریشه های تمدن هندی به ۴۵۰۰ سال پیش باز می گردد. حتی در دوران قبل از تاریخ، مردم در منطقه ای که امروزه هندوستان نامیده می شود، زندگی می کرده اند.

شبه قاره هند که شامل هندوستان، پاکستان و بنگلادش می شود، زادگاه فرهنگ های پیچیده و پیشرفته ای بوده است. تمدن های انسانی در شبه قاره، دست کم همزمان با تمدن های ابتدایی اروپایی (یونان و سایر مناطق)، خاورمیانه

(سومر و بابل) و شمال آفریقا (مصر) وجود داشته است.

مردمان ساکن هندوستان در مورد این تمدن ها که حدود سه هزار سال قبل از میلاد وجود داشته اند، آگاهند و دلایل قانع کننده ای دارند که این فرهنگ ها در زمینه دین، ریاضیات و زبان، تبادل اندیشه می کرده اند. شواهد بسیاری که از مناطق باستانی در طول درّه حاصلخیز سند در پاکستان امروزی و دیگر مناطق غرب هند به دست آمده است، اثبات می کند که ساکنان اولیه شبه قاره با مصر، یونان و سومر روابط بازرگانی داشته اند و فرهنگشان به صورت مستقل توسعه یافته است.

تمدن درّه سند

۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، شبه قاره هند دارای شهرهای طراحی شده ای بود که روش های پیشرفته کشاورزی، ساختارهای اقتصادی، ریاضیات، ادبیات و هنر در آن رواج داشته است. اولین تمدن توسعه یافته در هندوستان با عنوان «تمدن درّه رود سند» شناخته می شود. این نام که از رود سند گرفته شده است، به دلیل کشف اولین شهرهای باستانی در دهه ۱۹۲۰م، در کنار این رود است. این تمدن از تمدن های معاصر در طول رود نیل در مصر و در طول رودهای دجله و فرات در بین النهرین وسعت بیشتری داشته است. طی حفاری های باستان شناسی که اخیراً انجام شده است، معلوم گردیده که وسعت «تمدن درّه رود سند» از وسعت اروپای غربی بیشتر بوده است.

تمدن درّه رود سند از حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، آغاز شده؛ یعنی زمانی که شهرها در میان مناطق کشاورزی پراکنده بودند. مردمان سازنده این تمدن، «دراویدی ها» بودند که ریشه آنها در دوران ما قبل تاریخ گم شده است. نوادگان دراویدی های هندی، هم اکنون جمعیت زیادی را در جنوب هندوستان

تشکیل داده اند. از میان شهرهای باستانی دراویدی ها، موهنجو دارو (۱) و هراپا (۲) بیش از بقیه مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته اند؛ شهرهایی که امروزه جز ویرانه هایی از آنها در کناره رود سند، چیزی باقی نمانده است. این شهرها دارای خیابان هایی بوده اند و طراحی ساختمان ها دست کم مشابه ساختمان های همعصرشان بوده است. در صورتی که به شهرهای دراویدی ها از بالا نگاه شود، به شکل متوازی الاضلاع است. ساختمان ها با آجرهایی که همواره اضلاع برابری داشته اند، ساخته می شدند. در تمام شهرها نظام اندازه گیری و موازنه یکسان بوده است. این شباهت ها، بیانگر اتحاد این فرهنگ، تحت سلطه یک حکومت مرکزی است، اگرچه هیچ نوع شواهد باستان شناسی در مورد وجود چنین حکومتی به دست نیامده است.

تمدن دره رود سند، حدود هزار سال پایدار ماند. هیچ کس دقیقاً نمی داند که چه اتفاقی باعث فروپاشی این تمدن شد؛ گرچه بعضی معتقدند که چندین سال بارش مداوم باران یا بروز زلزله، ساختمان های آجری را از بین برده است. عده ای نیز معتقدند که با حمله چادرنشینان آریایی از منطقه آسیای میانه، دراویدی ها از منطقه بیرون رانده شدند. این رخدادها چه خشونت بار بوده باشند، چه صلح آمیز، سبب شده اند تا در حدود سال ۱۵۰۰ ق.م، آریایی ها - با پوست روشن - در شمال هندوستان، جانشین دراویدی ها که پوست تیره داشتند، بشوند و دراویدی ها به بخش های جنوبی شبه قاره کوچ کنند.

آریایی ها از استپ های آسیای میانه، احتمالاً از اطراف دریای خزر، به هندوستان آمدند. آنها دامداران چادرنشینی بودند که آثار ناچیزی از خود

ص: ۲۵

۱- (۱) .Mohehjo Daro

۲- (۲) .Harappa

به جای گذاشته اند و به همین دلیل از دوران آنها آگاهی چندانی در دست نیست. هیچ شهر، مجسمه، ظروف سفالی یا گورستانی از دوران آریایی ها به دست نیامده است؛ آنها از خود تنها چهار کتاب شعر به جای گذاشته اند که «ودا» نامیده می شوند. این کتاب ها گواه محکمی در مورد برتری پانصدساله آریایی ها در هندوستان است. در زبان سانسکریت، (زبان باستانی جنوب آسیا)، کلمه «ودا» به معنای «شناخت» است و به نظر می رسد وداها یکی از کهن ترین نوشته های مذهبی دنیا باشند؛ زیرا تمام دانش آریایی ها در آن زمان را در خود جای داده اند.

وداها اساس دین هندو را به وجود آورده اند و آمیزه ای از تعالیم دینی و تاریخ هستند. در وداها داستان های حماسی در قالب شعر روایت شده است که در واقع، شیوه زندگی آریایی ها و چگونگی آفرینش کائنات توسط خدایان را نشان می دهد. در این کتاب ها همچنین در مورد سازمان های جامعه آریایی، چگونگی پرستش خدایان، نبرد میان قبایل مختلف و پیکار میان خدایان گوناگون، مطالبی ارائه شده است. تا به امروز روحانیان هندو طی انجام مراسم مذهبی چه در معابد و چه در خانه ها، سرودهایی از وداها را می خوانند. قرن ها پس از ظهور وداها، داستان های حماسی دیگری مثل رامایانا به کتاب مقدس هندوها افزوده شد تا رسوم دینی را که تا ابد در حال تحوّل است، حفظ کند.

آریایی ها نظامی مبتنی بر تقسیمات اجتماعی ابداع کردند که شامل طبقه اشراف، روحانیان، رزم آوران و مردم عادی بود. با گذشت زمان، دین و جامعه آریایی ها به تدریج دگرگون شد تا پیچیدگی های متعدد هندوئیسم امروزی و نظام طبقاتی هندوستان را پدید آورد. از زمان های دور، روحانیان که آنان را

«برهمن» می نامیدند، بالاترین طبقه نظام طبقاتی را تشکیل می دادند. این امر، دو اثر مهم بر آینده جامعه هند داشت: اول اینکه به تفکر فلسفی و روحانی ارزش زیادی می داد و دوم اینکه این دو عامل به همراه هم سبب شدند که در قرن ششم قبل از میلاد، بودیسم که دومین دین بزرگ هندی در میان ادیان دنیاست، در طبقات پایین تر گسترش یابد. در آموزه های بودا بدون در نظر گرفتن نظام طبقاتی، برای روشنگری مذهبی، راه هایی پیش پای مؤمنان گذاشته می شود.

ورود مهاجمان

هندوستان، یکی از کهن ترین و پیچیده ترین تاریخ های ملی را در میان تمام تمدن های دنیا داراست. از حدود سال ۱۵۰۰ق.م، تا بنیانگذاری امپراتوری بزرگ تیموریان هند در حدود سال ۱۵۰۰م، تاریخ هندوستان شامل درگیری میان حاکمان و حکومت های مختلف بوده است. هر سلسله جدیدی که آغاز می شد، با دلیل مختلفی چون: جنگ های داخلی، شورش ها و یا حمله مهاجمان، نابود می شد.

داریوش کبیر، پادشاه ایران در سال ۵۱۸ق.م، به هندوستان حمله کرد و درّه رود سند و بخشی از پنجاب را در شمال غربی هند به امپراتوری بزرگش افزود. او در قالب مالیات، ثروت زیادی را از آریایی ها گرفت. در نتیجه، داستان گنجینه عظیم هند به اروپا رسید. در سال ۳۲۷ق.م، اسکندر مقدونی، حکومت داریوش سوم را سرنگون کرد و مسیرش را به سمت شرق، با هدف فتح هندوستان ادامه داد؛ اما با مقاومت زیادی روبه رو شد و به سرعت از منطقه شبه قاره عقب نشینی کرد.

پس از شکست اسکندر در شمال هندوستان، چاندرا گوپتاماوریا، (۲) با الهام از اسکندر، اولین امپراتوری بزرگ هند را پایه گذاری کرد. در حدود سال ۳۰۰ ق.م، او و پسرش بیندوسارا، کنترل منطقه ای را که از کوه های شمال غربی هندوستان تا خلیج بنگال در شرق امتداد داشت در دست گرفتند. کشور سازمان یافته ای که تحت حکومت چاندرا گوپتا و نوادگانش ایجاد شد، به تدریج گسترش یافت و در جنوب تا حد ایالت میسور امروزی رسید. به نظر می رسد امپراتوری ماوریا، اولین امپراتوری بزرگ هندی بوده است. این امپراتوری، به دلیل وسعت سلطه نظامی و سیاسی و نیز میزان سازمان یافتگی اجتماعی، معماری، ادبیات و پیشرفت علوم، از اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

پایتخت امپراتوری ماوریا شهری به نام «پانتا» در کنار رود گنگ بوده است. دربار سلطنتی آنان، جلال و شکوه بسیاری داشته است. نقاشی ها و دست نوشته های باقی مانده از آن زمان، نشان دهنده شیوه عالی زندگی اشراف و طبقات بالای اجتماعی در دوران ماوریاست. در نقاشی هایی با جزئیات دقیق، اشراف در لباس های عالی و زینت آلاتی نشان داده شده اند که از طلا ساخته شده و با الماس، مروارید، یاقوت و زُمرّد، مزین شده اند. در این نقاشی ها قصرهای بزرگی که با کنده کاری های ظریف و کار گذاشتن سنگ های قیمتی در آنها تزئین شده اند، به تصویر کشیده شده است.

امپراتوری ماوریا تحت حکومت آشوکا، (۳) نوه چاندرا گوپتا، که رهبری

۱- (۱) .Maurya

۲- (۲) .Chandragupta Maurya

۳- (۳) .Ashoka

فوق العاده بود، (۲۷۲ تا ۲۳۶ ق.م) به اوج رسید. بسیاری از محققان معتقدند که آشوکا یکی از بزرگ ترین فرمانروایانی بود که جهان تا به امروز به خود دیده است. او در ابتدای حکومتش برای گسترش امپراتوری ماوریا، جنگ را در پیش گرفت. آشوکا پس از نبردی وحشتناک در برابر سپاه پادشاهی کالینگا در غرب هند، به پیروزی رسید؛ اما پس از این جنگ گرفتار افسردگی شد. دیدن قتل عام و رنج وحشتناک حاصل از جنگ، باعث دگرگونی درونی وی گردید.

وی در عرض چند روز آشوکا بودایی شد و اصول بودایی آهیمنسا (۱) را که اعتقاد به عدم خشونت و مقدس بودن تمام انواع حیات بود، پذیرفت. آشوکا شکار را که در آن زمان ورزش پادشاهان بود، رها کرد و گیاهخوار شد. او همچنین شیوه حکومتش را تغییر داد و احکامی صادر کرد که امروزه با نام «فرامین آشوکا» مشهور است. این قانون ها که در جهت ایجاد هماهنگی با محیط زیست و ارتقای سازگاری و تحمل افراد معتقد به ادیان مختلف بود، به شکل عجیبی با قوانین امروزی شباهت دارد.

یکی از نمادهای قوانین آشوکا ستونی با چهار سرشیر (یکی از نمادهای ملی هندوستان امروزی) بود که تا دو هزار سال پس از مرگش دوام یافته است.

جوهره قوانین آشوکا در این جمله که از نوشته هایش اقتباس شده، خلاصه می شود: «تمام انسان ها فرزندان من هستند. من برای آنها نیز مثل فرزندان خودم خواستار تمام رفاه و خوشبختی این دنیا و دنیای دیگر هستم و برای همه انسان ها به یک اندازه این خوشی را آرزو می کنم».

امپراتوری آشوکا و قوانین او پس از مرگش، در سال ۲۳۲ ق.م، مدت زیادی

ص: ۲۹

دوام نیاورد. او آخرین امپراتور ماوریا بود. قوانین او در عرض چند نسل به دست فراموشی سپرده شد تا اینکه در سال ۱۸۳۷م، توسط باستان شناسان یافته و ترجمه شد.

امپراتوری گوپتا

پس از مرگ آشوکا، مهاجمان، دسته دسته از آسیا به شمال هند حمله کردند. امپراتوری ماوریا منقرض شد و بیش از پانصد سال طول کشید تا هندوستان دوباره به یک کشور با پادشاهی متحد تبدیل شود.

امپراتوری گوپتا در قرن چهارم میلادی بنیان گذاشته شد و به تدریج در نتیجه اقدامات نظامی گسترش یافت تا تقریباً تمام بخش شمالی هندوستان را تحت سلطه خود گرفت. با وجود ذات نظامی این رژیم، چاندارگوپتای دوم، سومین پادشاه گوپتا، پیرو آیین هندو و فرمانروایی نیکوکار بود. او با تمام بوداییانی که در هندوستان زندگی می کردند، مدارا و از آنها حمایت می کرد. طی این دوران پرشکوه که غالباً در صلح و آرامش بود، او به توسعه هنر، علوم، معماری و فلسفه پرداخت. چاندارگوپتای دوم در این زمینه چنان موفق بود که از دوران گوپتا (۵۴۰ - ۳۲۰م) معمولاً به عنوان «عصر کلاسیک هندوستان» نام برده می شود. شاهکارهای ادبی و شعرهایی به زبان سانسکریت - زبان آن دوران که اساس زبان هندی و سایر زبان های امروزی رایج در هندوستان را پدید آورده است - نوشته شد. همچنین در این دوره، معابد بزرگ هندو و صومعه های بودایی ساخته شدند که از آن جمله می توان به غارهای ۲۹ گانه ای که در آجانتا (۱) در بخش مرکزی هند بنا شده، اشاره کرد.

چندین دانشگاه بسیار خوب در هندوستان، دانش پژوهان را از سراسر آسیا به

ص: ۳۰

سوی خود جلب می کردند. دانشمندان آن زمان هندوستان می دانستند که زمین گرد است و به دور محورش می گردد؛ واقعیتی که در اروپا هزار سال بعد پذیرفته شد. در آن زمان، هندوستان متمدن ترین کشور روی زمین بود.

شکوه و درخشش دوران گوپتا فقط کمی بیش از دویست سال ادامه داشت. در اواسط قرن پنجم میلادی، سلسله گوپتا به واسطه حمله قبیله ای جنگنده از آسیای میانه، به نام قبیله «هون» سرنگون شد. هون ها رفت و آمد در جاده های اصلی آسیایی را دچار اختلال کردند و جریان بازرگانی کالاهایی را که دوران گوپتا را پرشکوه کرده بود، سد کردند. بار دیگر در شبه قاره، مجموعه ای از سلطنت های کوچک هندوی متخاصم به وجود آمد و هندوستان، به عصر تیرگی پا گذاشت که همزمان با دوران رکود در اروپا بود.

تاریخ هند جنوبی

هند جنوبی، از روزگاران کهن به دلیل دور بودن از گذرگاه های کوهستانی که مهاجمان آسیای میانه را به هندوستان می رساند، نسبت به مناطق شمالی هندوستان، صلح و ثبات بیشتری داشت. زبان اصلی در جنوب هند «زبان تامیلی» بود که هنوز هم مهم ترین زبان این منطقه است. این زبان، شکل امروزی زبان دراویدی قدیمی است و پژوهشگران معتقدند که پرسابقه ترین زبان زنده دنیاست. از میان سلسله های باستانی تامیل، دو سلسله به نام پالارا (۱) (از قرن هشتم تا نهم میلادی) و چولا (۲) (قرن نهم تا دهم) سبب اتحاد هند جنوبی شدند. هر دو سلسله، رسوم دریانوردی محکمی داشتند و علاوه بر هند جنوبی، بر دیگر تمدن های آسیای جنوبی نیز از نظر فرهنگی و معماری تأثیر پایداری گذاشتند.

ص: ۳۱

۱- (۱) .Pallara

۲- (۲) .Chola

۱. تمدن درّه رود سند، مربوط به کدام دوره تاریخی است؟
۲. موضوع مطرح شده در «ودا» چیست؟
۳. اولین امپراطوری بزرگ هند در چه قرنی و توسط چه کسی بنیاد نهاده شد؟
۴. عصر کلاسیک هندوستان، اصطلاحاً به چه دوره‌ای از تاریخ هند اطلاق می‌شود؟
۵. پژوهشگران، پرسابقه‌ترین زبان زنده دنیا را کدام زبان می‌دانند؟

اشاره

هدف های آموزشی: (۱) آگاهی از نخستین مواجهه مسلمانان با هندیان به نقل از مورخان؛ (۲) ماجرای حکیم بن جبلة و گزارش او درباره هندوستان به خلیفه سوم؛ (۳) علل لشکرکشی حجاج یوسف (توسط دامادش محمد بن قاسم) به هند؛ (۴) نحوه ورود اسلام در اوایل قرن دوم هجری به بخش هایی از جنوب هند؛ (۵) مهاجرت گروه هایی از مسلمانان به جنوب هند و ابراز اشتیاق برخی از مردمان هند به دیانت اسلام.

نخستین رویارویی ها

فتوحات مسلمانان در سرزمین های غربی هند به صورت لشکرکشی منظم و پیشروی سیاسی و نظامی در قرن نخست هجری (هفتم میلادی)، در زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی آغاز شد. پیش از این دوران، در زمان خلیفه دوم تا ایام خلافت عبدالملک بن مروان، چندین بار سپاهیان اسلام به حدود مکران و سِند، حمله بردند و در مواردی برخی از سرزمین های آن نواحی را نیز به تصرف

در آورند؛ ولی از هیچ یک از این اقدامات، نتیجه قطعی و نهایی حاصل نشده بود. ظاهراً در آغاز دوران فتوحات اسلامی، توجه فاتحان مسلمان بیشتر به سوی خراسان و آسیای مرکزی معطوف بوده است تا به جانب سرزمین های هندی.

در زمان خلیفه سوم، حکیم بن جبلة مأمور شد که به سند برود و از اوضاع و کیفیات اقلیمی و احوال مردم آنجا و امکانات موجود برای اقدامات نظامی کسب خبر کند. وی چندی در نواحی مختلف آن حدود سیر و سفر کرد. چون به حجاز بازگشت، به خلیفه گزارش داد که «آنجا سرزمینی است که آب آن تیره است و میوه اش مقاتل است و ترش؛ زمین آن سنگلاخ است و گلش شوره؛ اگر لشکر اندک رود، زمان ضایع شود و اگر حشم کثیر و بیشتر روند، گرسنه مانند و هلاک شوند».

گواهی های تاریخی

بنابر روایات، در دوران خلافت ولید بن عبدالملک و حکومت حجاج بن یوسف در عراق، گروهی از مسلمانان که بیشتر زنان کسانی بودند که به قصد تجارت در سرانندیب (سریلانکای کنونی) سکنی گزیده بودند با کشتی به سوی حجاز سفر می کردند و پادشاه سرانندیب نیز هدایایی در همان کشتی برای حجاج بن یوسف فرستاده بود. باد مخالف، کشتی را به ساحل دیبل (یکی از شهرهای ساحلی سند)، راند و دزدان آن شهر کالاها را به غارت بردند و زنان مسلمان را اسیر کردند. گفته اند که این واقعه، یکی از دلایل لشکرکشی به سند و تسخیر آن سرزمین به دست مسلمانان بود.

حجاج، داماد خود، محمد بن قاسم را در سال ۹۲ق (۷۱۱م)، به فرماندهی سپاهی بزرگ منصوب و او را از طریق فارس و کرمان، روانه سند کرد و از راه

دریا نیز مهمّات و خواربار و آنچه لازمه این لشکرکشی بود، به جانب او فرستاد. مسلمانان در مدتی کمتر از یک سال، شهرهای بزرگ سند و بخشی از نواحی جنوبی پنجاب را تا شهر ملتان که یکی از مراکز مهم دینی و سیاسی هندوان بود، به تصرف درآوردند. از اوایل قرن دوم هجری (هشتم میلادی) این منطقه عملاً جزء سرزمین های اسلامی شد و با بنای مساجد و مدرسه ها در شهرها و مهاجرت گروه هایی از مسلمانان نواحی دیگر به این حدود و شور و شوق آنان به تبلیغ و ترویج دین خود، دیری نگذشت که اسلام بر حیات اجتماعی مردم منطقه حاکم شد و در میان بومیان رسوخ کرد.

با ظهور خلافت عباسیان و درگیری های داخلی دستگاه خلافت بغداد، پیشرفت سیاسی و نظامی مسلمانان در شبه قاره هند تا اوایل قرن پنجم هجری (یازده میلادی) متوقّف ماند و از حدود قندهار و کابل که به دست امیران صفّاری از دست سلاطین هندو بیرون آورده شد، تجاوز نکرد. پس از صفاریان نیز این ناحیه، به سبب دور بودن از مرکز خلافت، دستخوش درگیری های حکام محلی (مسلمانان و هندو) شد و بی ثباتی اوضاع و ضعف حکومت ها موجب گردید که فاطمیان مصر از فرصت استفاده کنند و داعیان اسماعیلی در اواسط قرن چهارم هجری (دهم میلادی) بر ملتان مسلط شوند و رفته رفته تمامی سرزمین سند و پنجاب و گجرات را عرصه تبلیغ خود قرار دهند. در دوران تسلط اسماعیلیان بر ملتان و سرزمین های اطراف آن، خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر می خواندند و سکه هایی نیز به نام آنان ضرب می شد.

زمینه مساعد برای فعالیت های اسماعیلیان در ملتان و سند از اواسط قرن دوم هجری (هشتم میلادی) و با ورود گروهی از علویان به این ناحیه فراهم شده بود.

بنابر برخی روایات، مادر امام زین العابدین علیه السلام از مردم سند بوده است. در زمان خلافت منصور (۱۵۸-۱۳۶ق / ۷۷۵-۷۵۳م) عبدالله فرزند محمد، ملقب به «نفس زکیه»، به سند مهاجرت کرد و با جمعی از همراهان و پیروانش به تبلیغ آرا و دیدگاه های علویان مشغول شد. در قرن سوم هجری (نهم میلادی) ابو عبدالله جعفر بن محمد علوی، از حجاز به ملتان مهاجرت کرد و میان حکام هباری این شهر که در اصل از خاندان قریش بودند و فرزندان و خویشاوندان ابو عبدالله پیوندهای سببی برقرار شد و همین حکام خاندان هباری بودند که در آغاز از داعیان اسماعیلی در سند و ملتان پشتیبانی کردند و موجب نیرو گرفتن و غلبه یافتن آنان بر این حدود شدند.

گرچه در دوران سلطنت محمود غزنوی و لشکرکشی او به ملتان، اسماعیلیه منکوب شدند، لیکن تا نیمه قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) و در دوران مسعود غزنوی در این ناحیه باقی بودند و ظاهراً تا اواخر قرن ششم هجری که معزالدین محمد غوری در سال ۵۷۲ق (۱۱۷۶م) سند را تصرف کرد، در این سرزمین ها قدرتی داشتند. گسترش تبلیغات باطنیه در نواحی غربی هند، خصوصاً در گجرات از همین زمان ها آغاز می شود و دو شاخه عمده اسماعیلیه در هند، یعنی گروه معروف به «بهره» و «خوجه (آقا خانی)» که در اصل از طوایف راجپوت بودند، تاریخ خود را به این دوره می رسانند.

مهاجرت مسلمانان به جنوب هند

هم زمان با نخستین فتوحات مسلمانان در سرزمین های غربی هند و پیش از تأسیس سلسله های سلاطین مسلمان در لاهور، دهلی، بنگال و دکن، گروه هایی از

مسلمانان عرب و غیرعرب در شهرهای ساحلی و جزایر جنوبی هند، ساکن شده و به کار تجارت مشغول بوده اند. بنابر برخی روایات، این گروه ها در میان مردم محترم بوده و حکومت ها نیز به آنان توجه خاصی داشته اند.

به گفته ادریسی در نزهه المشتاق، پادشاه سرانندیب، چهار وزیر مسلمان داشته است که به امور مربوط به مهاجران و مسافران مسلمان رسیدگی می کرده اند. بزرگ بن شهریار، سیاح دریانورد ایرانی، می گوید که چون خبر ظهور اسلام به سرانندیب رسید، مردمان آنجا فرستاده ای به حجاز روانه کردند تا از چگونگی دین جدید و احوال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با خبر شوند. فرستاده سرانندیبی، چون به مدینه رسید، خلیفه دوم او را پذیرفت و به پرسش های او پاسخ گفت. فرستاده در راه بازگشت، درگذشت؛ ولی اخبار مربوط به اصول و قواعد اسلام و اوصاف رفتار و اخلاف پیشوایان مسلمان و شرح تقوا و پرهیزگاری آنان به وسیله همراه او به سرانندیب رسید و از همان زمان به این دین و پیروانش در آن سرزمین، محبت و حسن نظر خاص به وجود آمد.

نویسنده تاریخ فرشته در نقل روایتی مشابه، از این حد فراتر رفته و نوشته است که پادشاه سرانندیب خود، در عهد صحابه و پیش از رایان (راجه های) دیگر، اسلام آورد و پشتیبان مسلمانان شد.

بزرگ بن شهریار، از قول برخی راویان نیز حکایت می کند که در سال ۲۷۰ ق (۸۸۳ م) مهروک بن رایق، پادشاه یکی از نواحی کشمیر، سفیری به نزد عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، حاکم منصوره در سند، فرستاد و از او خواست که شریعت اسلام را به زبان هندی برای او شرح و توضیح دهد. عبدالله درخواست پادشاه را با مردی از مردم عراق که در سند پرورش یافته و به زبان هندی کاملاً

آشنا بود و در شاعری بدان زبان نیز قریحه ای توانا داشت، در میان نهاد. مرد عراقی آنچه را پادشاه خواسته بود، در قصیده ای به همان زبان بیان کرد و به نزد او فرستاد. پادشاه نامه ای به عبدالله نوشت و دیدار صاحب قصیده را خواستار شد. مرد عراقی به دربار او رفت و سه سال در آنجا مقیم شد و در این مدت، پادشاه را با اصول اسلام آشنا ساخت و قرآن را نیز برای او ترجمه کرد. پادشاه اسلام آورد؛ ولی از بیم مردم مملکت خود، یارای اظهار آن را نداشت.

بنابر روایت دیگر، در اوایل قرن سوم هجری (نهم میلادی) «چرامن پرومال» (۱) پادشاه ملیبار در سواحل غربی هند، در خواب دید که ماه، چندپاره شد. در همین زمان، گروهی از مسلمانان که از سرانندیب عازم عربستان بودند، به ملیبار رسیدند و شیخ و رئیس مسافران، خواب شاه را تعبیر کرد. پادشاه اسلام آورد و نام خود را به عبدالرحمان سامری تغییر داد و به عربستان رفت.

وی چهار سال بعد در عربستان درگذشت؛ اما پیش از مرگ، چند تن از بزرگان مسلمان، چون مالک بن دینار و مالک بن حبيب و زن و فرزندان ایشان را به ملیبار فرستاد و نامه ای نیز به درباریان و منسوبان خود نوشت تا از مهاجران مسلمان به خوبی نگهداری کنند. قرن ها خاطره رفتن چرامن به عربستان در یادها باقی بود و پادشاهان ملیبار که «سامری» (زمورین) (۲) نامیده می شدند، خود را نایب و قائم مقام او می دانستند و هنگامی که شاهی تاج گذاری می کرد و شمشیر به دست می گرفت، می گفت: «من این شمشیر را تا زمانی که عموی ما از مکه بازگردد، نگه می دارم».

گفته اند که از همان روزگار، مهاجران عرب به سوی شهرهای ملیبار و جزایر

ص: ۳۸

۱- (۱) .Cheraman perumal

۲- (۲) .Zamorin

اطراف آن روی آوردند و در شهرها به بنای مساجد پرداختند و به کار تجارت مشغول شدند. این مهاجران، با مردم بومی در آمیختند و همسر اختیار کردند و تجارت خارجی منطقه را در اختیار خود داشتند. فرزندان که از ازدواج مسلمانان مهاجر با بومیان ولادت می یافتند، «بیاسره» (جمع بیسر دوسره، دوسویه) نامیده می شدند و مسلمانانی که امروزه در سواحل غربی هند مسکن دارند، فرزندان همان مهاجران نخستین هستند که در زبان محلی آن جا «موپلا» یا «مپپلا» (۱) خوانده می شوند که به معنی «داماد» است.

داستان های دیگری از این گونه درباره اسلام آوردن پادشاهان و راجگان نواحی جنوبی هند، از دیرباز در میان مسلمانان این مناطق، رایج بوده است که نمونه هایی از آن در کتاب فتوح البلدان بلاذری نیز نقل شده است. میزان صحت تاریخی این روایت ها هر چه باشد، وجود آنها حکایت از آن دارد که مسلمانان از سده های نخستین اسلام در این بخش از جهان، دارای منزلت اجتماعی خاص بوده اند.

مسعودی که در اوایل قرن چهارم هجری (دهم میلادی) به هند سفر کرده بود، می گوید که در صیمور (نزدیک بمبئی کنونی) ده هزار مسلمان، که در اصل از مردم بصره و بغداد و عمان و شهرهای دیگر بودند، اقامت جسته، به بازرگانی و کارهای دیگر اشتغال داشتند. همو گوید که اسلام در قلمرو «بلهرا» بسیار مورد احترام بوده است و مسلمانان در قلمرو این پادشاه، موقعیتی ویژه داشته اند و مساجدشان آباد و پُروتنق و از تعرض مصون بوده است. مسلمانان در امور زندگی خود استقلال تمام داشته و از این جهت، از قاضی یا حاکمی مسلمان که «هنرمن» (هنرمند) نامیده می شد، پیروی می کرده اند. مردم هند، خیر و برکت و

ص: ۳۹

طول عمر شاهان خود را به سبب عدالت آنان و نتیجه اکرام و بزرگداشت مسلمانان می دانستند.

در شهرهای دیگر این منطقه نیز وضع بر همین منوال بوده است و جوامع مسلمان در عبادات و امور زندگی خود، از آزادی کامل برخوردار بوده اند و جمعیت آنان رو به افزایش بوده است و آنان در حیات اجتماعی و اقتصادی شهرهای ساحلی، مشارکت مؤثر داشته اند.

مشارکت مسلمانان در بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی شهرها بیشتر از طریق ایجاد ارتباط با جهان و داد و ستد بازرگانی بوده است؛ زیرا تجارت خارجی این مناطق کلاً در دست آنها بود و خطوط کشتیرانی را از سواحل چین تا سرانندیب و بنادر خلیج فارس و دریای سرخ در اختیار خود داشتند. فعالیت های بازرگانی طبعاً در ایجاد فرصت و انگیزه برای تولید کالاها و محصولات مؤثر بوده و موجب آبادانی شهرها و مراکز تجاری می شده است.

راجگان نیز از بابت مالیات هایی که بر واردات تعلق می گرفت، منافع سرشاری به دست می آوردند. تا پایان قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی)، مراکز تجاری سواحل غربی هند در دست مسلمانان بود؛ لیکن در سال ۹۰۶ق (۱۵۰۰م) پرتغالیان در بندر کالیکوت مستقر شدند و چندی بعد آلفونسو آلبوکرک، فرمانده کشتی های تجاری پرتغالی که به آتشبارهای سنگین مجهز بودند، بر مناطق ساحلی هند مسلط شدند و از آن پس این مراکز از اختیار بازرگانان مسلمان بیرون رفت.

گزارش ابن بطوطه

افزایش جمعیت مسلمانان در مناطق جنوبی هند، تا قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) پیش از گسترش حکومت های اسلامی از شمال به جنوب، بسیار گسترده

و چشم گیر بوده است. ابن بطوطه که در اوایل قرن هشتم هجری، در این مناطق سفر می کرد، همه جا با اجتماعات بزرگ مسلمانان و مساجد و مدارس و خانقاه های بزرگ و آباد روبه رو می شد و با دانشمندان و فقیهان و محدثان و عارفان مسلمان که غالباً از کشورهای عربی یا از ایران به این مناطق مهاجرت کرده بودند، ملاقات می کرد. پادشاه هندو مذهب یکی از جزایر جنوبی هند که «شنورازه» نام داشت، به دست شیخ ابوالبرکات مغربی و در پی کراماتی که از او دیده بود، اسلام آورده و سلطان احمد نام گرفته بود. ابن بطوطه می گوید که خود بر سر در مسجدی که راجه هندو، پس از اسلام آوردن بنا کرده بود، این نوشته را دیده است: «سلطان احمد شنورازه به دست شیخ ابوالبرکات مغربی اسلام آورد». ابن بطوطه در کالیکوت نیز خانقاه بزرگی دید که یکی از فرزندان شیخ ابواسحاق کازرونی، به نام شیخ شهاب الدین کازرونی، آن را اداره می کرد. در شهر کولم نیز خانقاه بزرگی بود که شیخ فخرالدین، پسر شهاب الدین کازرونی در آن به ارشاد مشغول بود و در شهر قوقه (کنکن) مسلمانان، مسجد بزرگ کهن سالی داشتند که بنای آن به خضر و الیاس نسبت داده می شد و گروه هایی از درویشان حیدری در شهر و اطراف مسجد دیده می شدند. هنگامی که ابن بطوطه در مالدیو و جزایر اطراف آن به سر می برد، همه ساکنان آن نقاط، مسلمانان عرب و غیر عرب بودند و زنی به نام سلطانه خدیجه بنت سلطان جلال الدین عمر بن سلطان صلاح الدین صالح بنگالی در آنجا حکومت داشت.

شهرهای سواحل شرقی هند و ناحیه وسیع «معبر» (کوروماندل) (۱) نیز از دیرباز اقامتگاه گروه هایی از مهاجران و بازرگانان مسلمان شده بود. سکه هایی که از قرن

ص: ۴۱

اول هجری (از سال ۷۱ق / ۶۹۰م، به بعد) در سواحل شرقی به دست آمده است، از قدمت استقرار اجتماعات مسلمانان در این مناطق حکایت دارد. چون راه اصلی تجارت و ارتباط جهان آن روز، با سرزمین بزرگ و آباد و پرجمعیت چین از این نواحی می گذشت، طبعاً بندرگاه های این مسیر در سراسر کناره های اقیانوس، از جنوب هند تا سواحل چین، مراکز مهم فعالیت های تجاری شده بود. بنابر مشاهدات و گزارش های سیاحان مسلمان سده های نخست هجری، در شهرهای بزرگ و پر رونق این مناطق، اجتماعات بزرگی از مسلمانان مهاجر ایرانی و عرب، اسکان یافته و در همه جا مساجد و مدارس و خانقاه هایی تأسیس کرده بودند. مقصد و منتهای این مسیر، مراکز بازرگانی چین بوده است و مسلمانان از آغاز ظهور اسلام به این سرزمین توجه خاص داشته اند.

بنابر برخی روایات، سعد بن ابی وقاص از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سفارت چین فرستاده شد و هنوز مدفن او در کانتون، زیارتگاه مسلمانان آن حدود است. ولی مسلم است که از دوره عباسیان، مناسبات تجاری و روابط سیاسی میان بغداد و مراکز تجاری و سیاسی چین برقرار بوده است و از هر دو طرف، سفیرانی برای حفظ روابط مأمور می شده اند. در اسناد چینی به نام های خلفای عباسی اشاره شده است؛ چنان که «امیر المؤمنین» به صورت «هن می مومونی»، ابوالعباس (خلیفه اول عباسی) به صورت «ابولوبا» و هارون به صورت «آلون» در نوشته های چینی آن دوران دیده می شود.

گروه های مسلمان مهاجر از همان روزگار در شهرهای چین اقامت یافته و به کسب و کار و داد و ستد مشغول بوده اند و در اسناد قدیم چینی از آنان به عنوان «تاشی» که تلفظ چینی لفظ «تازی» است، یاد می شود و در دوره های بعد با عنوان

«هوئی هوئی» که شاید تلفظ چینی «محمدی» باشد، نیز شناخته می شوند.

فعالیت های مسلمانان در این مناطق، منحصر به تجارت و خرید و فروش کالا نبود؛ بلکه در امور مُلک داری و سیاست نیز دخیل و مؤثر بودند. بنابر گزارش ابن بطوطه در شهر هُنُور، جمال الدین محمد از جانب پادشاه هندو مذهب ملیبار حکومت داشته و در جاوه و سوماترا ملک ظاهر شافعی مذهب سلطنت می کرده است. به گفته رشیدالدین فضل الله، راجه سوندر پاندی، پادشاه معبر، در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) وزیری مسلمان به نام ملک تقی الدین داشته است که برادرش جمال الدین تاجر اسب بوده و هر سال، چند هزار رأس اسب از بنادر خلیج فارس با کشتی به معبر می آورده است.

هنگامی که علاءالدین خلجی در ۷۱۰ق (۱۳۱۰م) به معبر لشکر کشید، مسلمانان به دفاع از شهر بیردهول، پایتخت راجه هندو، برخاستند و به گفته ابن بطوطه، در جنگی که در سال ۷۴۰ق، میان سلطان غیاث الدین دامغانی و بلال دیو (ویرا بلالای سوم) راجه معبر روی داد، بیست هزار مرد جنگی مسلمان در سپاه راجه هندو خدمت می کردند.

انگیزه های گرایش به اسلام

افزایش جمعیت مسلمانان در بخش های جنوبی هند، علل مختلف داشته است. نخستین عامل، وجود فرصت های مساعد برای تجارت و کسب و کار در شهرهای ساحلی شرق و غرب شبه قاره بوده است که گروه هایی از مردمان سرزمین های عربی و ایرانی را از سواحل مدیترانه و دریای سرخ تا نواحی شمالی خراسان و ماوراءالنهر، به این حدود جلب می کرد و توطن آنان در این مراکز و آمیزش با

مردمان بومی از طریق داد و ستد و مجاورت و ازدواج طبعاً موجب می شد که این مهاجران در ساختار اجتماعی بسته و محدود هندویی و بودایی رخنه کنند و به ترویج و تبلیغ دینت خود در میان جوامع غیر مسلمان بپردازند.

از یک سو درگیری ها و معارضات کینه توزانه میان هندوان و بوداییان و پیروان مذهب جینی که اساس فعالیت های خود را بر رد و ابطال عقاید یکدیگر نهاده بودند و از سوی دیگر، سادگی و سهولت و بی پیرایگی اعمال دینی و روشنی و عقل پذیری اصول اعتقادی اسلام و نیز خالی بودن آن از خرافه های غریب و اسطوره های پیچ در پیچ ادیان و مذاهب موجود در هند، وضعیتی به وجود آورده بود که تبلیغات مسالمت آمیز مسلمانان در طبقات مختلف مؤثر می افتاد و مردمان آزاداندیش و خسته از مجادلات و مخاصمات فرقه ای را از هر گروه به سوی خود جلب می کرد.

امّا طبق شواهد موجود بیشترین کسانی که به این دین نو می گرویدند از دو گروه بودند: یکی بوداییان این مناطق که مورد آزار و اجحاف برهمنان حاکم قرار داشتند و دیگری افراد طبقه چهارم یا «شودرا»ی جامعه هندویی که از کلیه حقوق اجتماعی محروم و به تحمّل دشوارترین و پست ترین کارها محکوم بودند.

با فتوحات مسلمانان در این سرزمین ها، اسلام در زمانی کوتاه، دین غالب و رایج در میان مردم شد و چنین به نظر می رسد که بخش بزرگی از مسلمانان این مناطق، بومیان بودایی مذهب از طبقات مختلف بوده اند که در طی یکی دو قرن نخستین اسلام به این دینت نو، روی آورده اند.

خاندان برمکیان که در عصر اموی و عباسی نزدیک به نیم قرن وزارت و صدارت داشتند و در تثبیت مبانی تمدن اسلامی و ترویج آن دارای سهمی بزرگ

بودند، در اصل از همین بوداییان ایرانی نومسلمان بودند که خود پیش از آن در بلخ، حرمت و اعتبار خاص داشتند و تولیت نوبهار (۱) بزرگ آن شهر بر عهده آنان بود. در سند نیز چنان که از اشارات بلاذری در فتوح البلدان و اظهارات مؤلف کتاب چچنامه بر می آید، در آغاز ورود اسلام، بوداییان این ناحیه که در نوشته های تاریخ نویسان و مؤلفان مسلمان از آن به عنوان «سمنیه» و «بودهیه» (در برابر براهمه) یاد می شود، نخستین گروه هایی بودند که در این بخش از شبه قاره به اسلام روی آوردند و در برانداختن قدرت برهمنان و سلاطین هندو مذهب آشکار و پنهان، با مسلمانان همکاری بسیار مؤثری داشتند.

جذب جمعیت انبوه بودایی در ساختار دینی و اجتماعی اسلام چنان کامل و تمام بود که در آغاز قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) که محمود غزنوی به نواحی غربی هند لشکرکشی می کرد، در سند و پنجاب و گجرات، هیچ جا با مراکز و جماعات بودایی روبه رو نمی شد. ابوریحان بیرونی نیز که در همان سال ها تحقیق ماللهند را درباره ادیان و علوم و معارف مردم هند می نوشت و برای کسب اطلاع به شهرهای آن نواحی سفر می کرد، در هیچ جا از بوداییان نشانی نمی دید.

اسلام و نفی جامعه طبقاتی

عامل دیگری که موجب افزایش جمعیت مسلمان در سرزمین های جنوبی شبه قاره هند و گسترش اسلام در آن نواحی شده بود، چنان که اشاره شد، نفوذ اسلام

ص: ۴۵

۱- (۱). نوبهار: نام معبد قدیمی بوداییان در بلخ و به تعبیری آتشکده بلخ بوده است. دقیقی طوسی در گشتاسنامه می نویسد: به بلخ گزین شد بر آن «نوبهار» که یزدان پرستان آن روزگار مر آن خانه را داشتندی چنان که مر مگه را تازیان این زمان

در قشر بسیار وسیع طبقه محروم و فرودست جامعه هندویی بود. طبقه «شودرا» که انبوهی از مردم آن سرزمین را تشکیل می داد، در اصل از بومیان محلی و غیر آریایی بودند که مغلوب آرییان مهاجم شده و هرگز در ساختار طبقاتی جامعه برهمنی، جایگاهی نیافته بودند. از دیدگاه طبقات بالاتر، افراد این طبقه، ناپاک و نجس بودند و نه تنها حق ورود به معابد و جایگاه های خاص طبقات بالاتر را نداشتند، بلکه حضور و دیدارشان نیز نامطلوب و نامبارک تلقی می شد و طبعاً از کلیه حقوق انسانی و اجتماعی، محروم و حتی از حد بردگان نیز فروتر بودند.

بی شک در چنین جامعه ای، اصل برابری و برادری اسلامی، جاذبه ای بسیار نیرومند داشته و تبلیغات مسلمانان در اعماق وجود این مردم، تأثیر می نهاده است. ورود به اسلام برای انبوه مردم محروم این طبقه، در حقیقت ورود به حیاتی نو و بازیافت هویت انسانی و شرافت اجتماعی بود. نه تنها خانقاه ها و مساجد و مدارس در شهرها و روستاها مراکز جذب و جلب غیر مسلمانان به اسلام بود، بلکه رفتار افراد مسلمان و حیثیت و اعتباری که اینان در انظار عموم به دست آورده بودند و از همه مهم تر، گستردگی پرتنوع عالم اسلامی در بخش بزرگی از جهان آن روز و قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی ملل مسلمان، موجب شده بود که این دین جدید از طریق روابط روزمره زندگی و مناسبات و داد و ستدها و دیدارها و معاشرت های عادی نیز در میان طبقات مردم بومی نفوذ کند. طبیعی است که وجود این احوال در کل جامعه هندو مذهب، خالی از تأثیر نبود و از جهات گوناگون، موجب دگرگونی های فکری و اجتماعی می شد و واکنش هایی ایجاد می کرد.

پیدا شدن مرشدان و رهبران دینی از غیر برهمنان و مخالفت با انحصاری شدن دین و امور دینی در طبقه برهمن، ظهور فرقه ها و نهضت هایی در شیواپرستی و

ویشنوپرستی که با امتیازات طبقاتی مخالف بودند و زبان های محلی را (به جای زبان سانسکریت) برای ادای آداب دینی و خواندن ادعیه و سرودهای ستایش، کافی و کارساز می دانستند، رنگ عاطفی و عاشقانه گرفتن سرودهای دینی و اعمال عبادی، غلبه طریقه بهکتی (۱) (اخلاص و عبادت عاشقانه) بر طریقه «عمل» (۲) (ادای اعمال ظاهری) در معابد، رواج سرودهای پرشور عاشقانه سرایندگان شیواپرست (ادیار) (۳) و ویشنوپرست (آلوار) (۴) به زبان های بومی، گرایش های توحیدی و پرستش شیوا یا کریشنا (ویشنو) به عنوان خدای یگانه و سرانجام، مخالفت با تناسخ و نظام طبقاتی و سوزاندن اجساد مردگان و پرستش اصنام که همگی از امور و عقاید رایج در مذاهب هندویی است، در بعضی از این فرقه ها و حرکت ها، همه از تأثیر آرا و عقاید اسلامی در محیط هندویی حکایت دارد.

چندین تن از دانشمندان و هندشناسان بنام، این گونه دگرگونی ها و حرکت های جدید را در عوالم فکری و دینی هندوان، نتیجه آمیزش با مسلمانان دانسته و حتی گفته اند که در همین ادوار، متفکران بزرگی چون شنکر آچاریه (۵) (قرن سوم هجری نهم میلادی)، رامانوجا (۶) (قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) و مدهوه (۷) (قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) که به مناطق جنوبی هند تعلق داشتند، به درجات مختلف از عقاید توحیدی اسلامی تأثیر پذیرفته بودند و سیر و تحوّل فلسفه «ودانت» (۸) از «توحید مطلق» (۹) مکتب شنکر آچاریه تا «توحید

ص: ۴۷

-
- ۱- (۱) .Bhakti
 - ۲- (۲) .Karma
 - ۳- (۳) .Adiyar
 - ۴- (۴) .Alvar
 - ۵- (۵) .Sgankar-acharya
 - ۶- (۶) .Ramanuja
 - ۷- (۷) .Madhva
 - ۸- (۸) .Vedanta
 - ۹- (۹) .Advaita -Vedanta

متّصف» (۱) رامانوجا و «دوگانه بینی» (۲) مدهوه، کلاً در جهتی بوده است که در هر مرحله به دیدگاه های توحیدی اسلامی نزدیک تر می شده است.

مجموعه این حرکت ها و تغییرات در آیین ها و دیدگاه ها که به عنوان نهضتی جدید شناخته شده است، چنان که خواهیم دید، در قرون ششم تا نهم هجری (دوازدهم تا پانزدهم میلادی) که اسلام در سرزمین های شمالی شبه قاره رو به گسترش نهاده بود، از جنوب به شمال کشیده شد و به صورت نهضتی پُردامنه و فراگیر و پُردوام درآمد.

مسلمانانی که در مناطق جنوبی هند زندگی می کردند، غالباً اهل تجارت بودند و در قلمرو حکومت سلاطین هندو مذهب به کسب و کار اشتغال داشتند و با آن که دارای مساجد و مدارس خاص خود بودند و مدرّسان و فقیهان صاحب علم در میانشان اندک نبود، آثار علمی و ادبی و تاریخی مهمی از ایشان بر جای نمانده است؛ زیرا در شهرهای این مناطق، حکومت در دست سلاطین هندو مذهب بود و تشویق و حمایتی از فعالیت های فرهنگی نمی شد. چنان که از مندرجات کتاب رجال السنند و الهند الی القران السابع تألیف قاضی اطهر مبارکپوری برمی آید، در این ادوار، مسلمانانی که در سرزمین های جنوبی هند استعداد و قابلیت کسب می کردند و در علوم و معارف اسلامی پایه و مایه ای می یافتند، به مراکز علمی بیرون از هند، چون: خراسان، عراق، حجاز، یمن و شام مهاجرت می کردند. وجود دانشمندان هندی در بغداد و نقل علوم و معارف هندی، به ویژه در پزشکی، نجوم و ریاضیات، به مدارس و مراکز علمی مسلمانان در سده های نخستین هجری، حکایت از آن دارد که روابط فرهنگی از هر دو سو برقرار بوده است.

ص: ۴۸

۱- (۱) .Visishtha - advaita

۲- (۲) .Dvaita - advaita

چنان که گفته شد، بیشتر مهاجران مسلمان در این نواحی به سرزمین های عربی تعلق داشتند و به زبان عربی سخن می گفتند؛ لیکن در میان اینان از مردم ایران نیز بسیار بوده اند و ظاهراً از همان روزگار، زبان فارسی در میان مردم، محبوبیت خاص داشته است. ابن بطوطه در این نواحی، از دکن، معبر و ملیبار تا سرانندیب و حتی جزایر جاوه و سوماترا، همه جا واژه ها و تعبیرات فارسی و نام های ایرانی می شنید. در روستای «فتن» از شهرهای ملیبار، درختی بوده که می گفتند هر سال بر یکی از برگ های آن کلمه شهادت نقش می بسته است و مسلمانان آن جا، آن را «درخت شهادت» نامیده بودند. در شهرهای این نواحی به معابد هندوان «بدخانه»، به سفره طعام «خوانچه» و به جامه دان «بقشه» (بقچه) می گفتند.

وزیر یکی از جزایر مالدیو به ابن بطوطه کنیزکی بخشید که «قُل استان» (گلستان) نام داشت و فارسی می دانست. پادشاه سیلان با ابن بطوطه به فارسی سخن می گفته است و در طول راهی که به قدمگاه حضرت آدم در این جزیره منتهی می شد، اغلب منزلگاه ها نام های فارسی داشته اند، چون «خوربوزنه»، «خورخیزران»، «مغاره باباطاهر» «مغاره اصفهانی»، «غوطه گاه عارفان»، «دروازه الجبل». همچنین بر دامنه کوهی که قدمگاه در بالای آن است، درختی به نام «درخت روان» بوده و هنوز خاطره آمدن شیخ ابو عبدالله خفیف به این جزیره و کرامات او در یادها زنده بوده است.

۱. حکیم بن جبلة درباره دیدار خود از هند، چه گزارشی داد؟
۲. لشکرکشی محمد بن قاسم به جانب سند، چه عللی داشت؟
۳. فعالیت های اسماعیلیان در مولتان و سند، چه زمینه های مساعدی داشت؟
۴. ماجرای مهروک بن رایق و ارتباطش با عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز چه بود؟
۵. بیاسره، اصطلاحاً به چه کسانی اطلاق می شود؟
۶. درباره تأثیر بازرگانی و فعالیت های اقتصادی مسلمانان در گسترش اسلام در هند، خلاصه ای بنویسید.
۷. گزارش ابن بطوطه درباره واژگان فارسی در میان مردم مسلمانان هند، می تواند تأیید بر چه مدّعی باشد؟

هدف های آموزشی: ۱) آشنایی با سلسله غزنویان و موقعیت فرمانروایان مسلمان در هند؛ ۲) روی آوردن پناهندگان سیاسی، بازماندگان و مهاجران بی خانمان به هند؛ ۳) تأثیر صوفیان، هنرمندان، عالمان دینی و شاعران مسلمان بر رشد و گسترش اسلام در هند؛ ۴) حکمرانی سلسله غوریان یا آل شنسب بر بخش هایی از هند.

غزنویان در هند

اولین فرمانروایان مسلمان که پس از ظهور اسلام به شبه قاره وارد شدند، آل سبکتگین یا غزنویان (۵۸۲ - ۳۷۶ق) بودند. هرچند که یورش غزنویان از زمان سبکتگین، پدر محمود، آغاز شده بود، ولی بر اثر حمله های مکرر محمود به هند که به قصد غارت ثروت های موجود در بُت خانه های هند صورت می گرفت، تمدن و اندیشه اسلامی و ایرانی به هند راه پیدا کرد؛ اما این امر، بلافاصله پس از حمله محمود، صورت نپذیرفت و حمله های او جز در ناحیه پنجاب، اثری بر جای نگذاشت، ولی به هر حال، شمشیر او راه را باز کرد. پنجاب، دروازه عمده ای بود که

در قدیم و در قرون وسطی، دو تمدن ایران و هند در آنجا با هم اصطکاک و تلاقی پیدا کردند و هر یک از این دو تمدن بر دیگری تأثیر گذاشت.

پس از گشوده شدن راه توسط سلطان محمود، به مرور پناهندگان سیاسی، بازرگانان و مهاجران بی خانمان به هند روی آوردند و در میان آنان حضور صوفیان، هنرمندان، عالمان دینی و شاعران بیش از همه در اوج گرفتن اندیشه و زبان و فرهنگ ایرانی در هند مؤثر افتاد.

حکومت غزنویان دو دوره دارد: دوره اول از حکومت الپتگین (غلام ترک سامانیان، در عهد عبدالملک سامانی) آغاز می شود و مؤسس واقعی آن سبکتگین (غلام و داماد الپتگین و پدر محمود) است که در سال ۴۳۲ق، با قتل مسعود پسر محمود به پایان می رسد. دوره دوم از زمان امیر مودود بن مسعود از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳ق، به مدت ۱۵۰ سال ادامه می یابد. از ابتدا تا پایان سلطنت تاج الدوله خسرو ملک، سیزده تن بر افغانستان و سیستان و ولایت سند حکمرانی کردند. در اواخر عهد غزنویان، یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرام شاه (۵۵۵ - ۵۴۷ق) حتی غزنین از تصرف غزنویان خارج شده بود و بنابر بعضی اقوال، پایتخت آنان به لاهور انتقال یافته بود. انتخاب لاهور به پایتختی غزنویان در زمان مسعود سوم (۵۰۹ - ۴۵۳ق) پسر ابراهیم غزنوی صورت گرفته بود. مدت سلطنت وی هفده سال بوده است. همین شهر را هم غیاث الدین غوری به سال ۵۸۳ق به تصرف درآورد و همه شاهزادگان غزنوی را از بین برد.

هند و فرهنگ اسلامی در روزگار غزنویان

به هر حال، پس از یورش محمود غزنوی به هند و مهاجرت صوفیان و علمایی که مستقیماً با فکر و اندیشه و روح مردم سر و کار داشتند و تأثیرشان نیز بیش از

مهاجران دیگر بود، زبان و فرهنگ اسلامی در هند گسترش یافت و از قرن پنجم هجری روی به فزونی نهاد. اگر بر مسافرت چنین افرادی پیش از آن تاریخ قرآینی در دست باشد، آن قرآین، هم اندک و هم منحصر به پیشوایان مذهبی و علمای دینی است. مثلاً اشاراتی در دست است که ابو حفص بن ربیع بن صبی الاسدی البصری از تبع تابعان و از محدثان قرن دوم هجری که از حسن بصری روایت کرده، در سال ۱۶۰ق، از طریق مکران به دیار سند رسیده و در آنجا وفات یافته است. روایتی دیگر نیز در دست است که حسین بن منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ق) از راه دریا سفری به هند کرده و از راه خشکی ضمن گذشتن از پنجاب و آسیای مرکزی، به عراق بازگشته است. همچنین علی بن عثمان هجویری غزنوی (م ۴۶۵ق)، مؤلف کشف المحجوب از لاهور به غزنین سفر کرده است.

از قرن ششم هجری به بعد، کاروان های عظیم و پیاپی از عارفان بزرگ، فقیهان، محدثان، شاعران و نویسندگان ایرانی، راهی هند شده اند که از آنها می توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. خواجه معین الدین چشتی که از محله چشت بخارا بود و در سال ۵۸۰ق (۱۲۴۳م) در اجمیر درگذشت. وی سر حلقه عارفان و درویشان هند است؛

۲. خواجه قطب الدین بختیار کاکلی که از مردم اوش در نزدیکی اندجان در ماوراء النهر بود و در زمان التتمش در دهلی ساکن شد و در سال ۶۳۴ق (۱۲۴۴م) در همان شهر درگذشت. آرامگاهش در کنار مسجد قوه الإسلام در جنوب دهلی، زیارتگاه مسلمانان هند است؛

۳. شیخ جمال الدین گیلی قزوینی محدث، در قرن هفتم هجری، از ایران به هند آمد. وی باطناً ناشر و مبلّغ اسماعیلیان و فرستاده علاءالدین پادشاه اسماعیلی

الموت بود. در سال ۶۵۱ق، درگذشت و اسماعیلیه هند که اکنون پیرو آقاخان هستند، از همان تاریخ پیدا شده اند؛

۴. شیخ الإسلام بهاءالدین زکریای مولتانی از خلفای سهروردیه، که در مولتان اقامت داشت و در سال ۶۶۱ق (۱۲۶۲م) درگذشت. وی مرشد و پیر فخرالدین عراقی شاعر معروف قرن هفتم است. عراقی، خود سالیانی در مولتان در خدمت شیخ بوده و دختر او را به همسری گرفته و پسر بزرگش کبیرالدین از دختر زکریای مولتانی است؛

۵. میرسید علی همدانی، ملقب به علی الثانی نیز در اواخر قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) با گروهی از مریدان از همدان به کشمیر آمد و در همان جا خانقاهی بنا کرد که هنوز هم در شهر سرینگر به نام «خانقاه معلی» باقی است. او در سال ۷۷۶ق (۱۳۷۳م) درگذشت.

سلسله غوریان (آل شنسب)

(۱)

غوریان، طایفه ای از افغانیان هستند که هنوز هم بخشی از بقایای آنان در بادغیس هرات زندگی می کنند. در دوره پیش از اسلام نیز این دودمان در کوهسار تخارستان، غور، هرات و خراسان حکمرانی داشتند و غورشاه (پادشاه کوهستان، یا ملک الجبال در عربی) خوانده می شدند. این طایفه، نسب خود را به ضحاک

ص: ۵۴

۱- (۱). در این بخش، از کتاب های زیر استفاده شده است: طبقات ناصری، قاضی منہاج سراج، ۲ جلد، با تصحیح و تعلیق: عبدالحی حبیبی، کابل ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ ش؛ تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، سازمان مهاجرین افغانستان، ۱۳۶۸، ص ۱۵۳ به بعد؛ «نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی»، مجموعه مقالات، کابل، ۱۳۵۵. (به نقل از: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، گردآورنده: توفیق ه. سبحانی، تهران: شورای گسترش زبان فارسی، ۱۳۷۶).

افسانه ای می‌رسانند که احوال او در شاهنامه فردوسی آمده است. یکی دیگر از شخصیت‌های این سلسله، بسطام (معرب گسته‌م) است که فردوسی از وی نام برده است. یکی از مشاهیر دودمان سوری، شنسب بن خرننگ است که به روایت منهاج سراج، مؤلف طبقات ناصری، این شخص در زمان حضرت علی علیه السلام ایمان آورد و از ایشان، عهد و عَلم گرفت و هر کس از آن خاندان به سلطنت می‌رسید، آن عهد و عَلم را به او می‌دادند.

پسر او، امیرپولاد غوری، هنگامی که ابومسلم خراسانی خروج کرد، به یاری او رفت و در تقویت بنی عباس بسیار کوشید. مرکز حکمرانی امیرپولاد «مندیش» غور بود. سبکتگین بر جبال غور که امیر سوری بر آن حکومت می‌کرد، حمله کرد؛ اما نتوانست لطمه‌ای بر او وارد کند. سلطان محمود نیز در زمان محمّد سوری به متصرفات غور حمله آورد و محمّد سوری عاقبت خود را به او تسلیم کرد. سلطان محمود، محمّد سوری را با پسر کوچکش «شیش» به غزنین برد؛ اما محمّد سوری در بین راه در حدود گیلان (نزدیک غزنه)، زهری را که در نگین انگشتر خود داشت، خورد و درگذشت.

پس از مرگ او، سلطان محمود، امیر ابوعلی بن محمّد سوری را در جبال مندیش به جای پدر نشانید. او مطیع سلطان محمود بود و مردی دانش دوست بود و بناها و مدارس و مساجد ساخت. این سلطان، تا اواخر عهد محمود غزنوی حکمرانی کرد. در عهد مسعود، پسر عموی امیر ابوعلی، «عباس بن شیش» بر او قیام کرد و وی را به زندان افکند و خود بر تخت شاهی غور نشست. عباس، مردی سفاک و بی‌باک بود و به نجوم علاقه داشت. مردم از جور او به سلطان ابراهیم غزنوی شکایت بردند. ابراهیم به غور لشکر کشید و امیر عباس را در

غزنه زندانی کرد و پادشاهی غور را در سال ۴۵۰ق (۱۰۸۵م) به پسر عباس، امیر محمد سپرد.

پس از محمد، فرزندش قطب الدین حسن که پادشاه بزرگ و جدّ سلاطین غور است، به سال ۴۶۰ق (۱۰۶۷م) به تخت نشست. قطب الدین، حدود سال ۴۹۳ق، در جنگی که با یاغیان داشت، کشته شد. پس از وی ملک عزالدین حسین، بر تخت پادشاهی جلوس کرد. عزالدین، پادشاهی نیکو عهد و پسندیده اخلاق و عالم پرور بود. هفت فرزند او خراسان و غور و زابل و غزنه و بامیان و تخارستان را در تسلط خود داشتند.

یکی دیگر از پادشاهان علم دوست و دادگر، سلطان غیاث الدین بود که علما و دانشمندان زیادی در دربار او جمع بودند. وی در سال ۵۹۹ق (۱۲۰۲م) در هرات از دنیا رفت و در مسجد جامع بزرگی که خود ساخته بود، دفن شد. این مسجد، تاکنون باقی است. او تابستان در فیروزکوه زندگی می کرد و پایتخت زمستانی او زمینداور بود و در تویق خود «حسبی الله وحده» می نوشت.

سلطان دیگر این سلسله، ابوالمظفر معزالدین محمد بن سام قسیم امیرالمؤمنین بود که هندوستان را فتح کرد و آیین اسلام را در آنجا رواج داد. این سلطان به دست یکی از فدائیان اسماعیلی در سال ۶۰۲ق (۱۲۰۵م) در نزدیکی پنجاب کشته شد.

بعد از کشته شدن معزالدین محمد غوری، پادشاهی آنان از هم گسیخت. قسمت شرق به دست تاج الدین یلدوز - یکی از غلامان محمد غوری - افتاد. در سال ۶۱۱ق (۱۲۱۴م)، تاج الدین در جنگی با سلطان ایلتمش گرفتار آمد و در بداون کشته شد. بقایای غوریان نیز در حمله چنگیز از میان رفتند.

پادشاهان غوری به رغم ستمکاری شان، دانشمندان را به دیده احترام می نگریستند و از آنان حمایت می کردند و در گسترش معارف اسلامی می کوشیدند. بعضی از پادشاهان آن سلسله، خود در بعضی از علوم اطلاعاتی داشتند. چنان که قاضی منہاج سراج درباره عباس بن شیش بن محمد سوری می نویسد: «اما باین همه ظلم و تعدی، از علم نجوم، نصیبه کامل داشت و در آن رنج بسیار برد و در تحصیل آن علم، جدّ و جهد وافر نموده بود».

امام فخررازی، فیلسوف و متکلم نامور، همیشه در سفرها همراه سلطان غیاث الدین بود. کتاب غیاثیه را در چهار فصل به نام آن سلطان به فارسی تألیف کرد. در روزهای جمعه، خطبه نماز را امام فخر می خواند و مردم بیشتر شیفته کلام گرم و گیرای او بودند.

سلاطین غوری، گرایشی خاص به ادب و هنر داشتند. شعر، خطاطی، موسیقی، پیکرتراشی و هنرهای دیگر در عهد آن پادشاهان ترقی کرد. شعر در دربار آنان ارجی داشت، چنان که نویسندگان هم می خواستند گهگاه ما فی الضمیر خود را در لباس شعر عرضه کنند. قاضی منہاج سراج، کتاب تاریخ خود را گاهی به زیور شعر می آراید و از اشعار خود در جای جای مطالب تاریخی، چاشنی می کند. نظامی عروضی سمرقندی، در چهار مقاله خود اوضاع آن عهد را به تصویر می کشد.

معماری نیز در عهد غوریان، با وجود ناآرامی های موجود، مورد توجه بود. خانقاه ها، مساجد و مدارس بسیاری در آن عهد ساخته شد که برخی از آنها از نظر معماری و ظرافت، قابل تمجیدند. مسجد جامع هرات و منار جام غور، دو

نمونه از معماری عهد غوریان است. در عهد آنان خطاطی هم مورد عنایت بوده است. کتیبه هایی در بسیاری از ساختمان های آن عهد وجود دارد که هر یک، نمونه ای از کمال زیبایی و هنر آن دوره است.

آنان به فراهم ساختن وسایل تعمیم دانش و آسایش علما و فقیهان توجهی خاص داشتند. سلطان غیاث الدین، مسجد جامع را به صورت یکی از مدارس و مراکز مهم علمی در آورده بود و امام فخررازی را به سرپرستی و تدریس در آن مسجد، موظف کرده بود. علما و فقها نه تنها عهده دار تدریس و مدرسه بودند، بلکه در علوم سیاسی و کشوری هم نقشی عمده داشتند. بیشتر مسائل مهم به وسیله آنان حل و فصل می شد. حتی در اختلاف میان دو فرمانروا نیز آنان پادرمیانی می کردند و اختلافات را فیصله می دادند.

ص: ۵۸

۱. دو دوره حکمرانی غزنویان شامل کدام پادشاهان است؟ به اختصار نام ببرید.

۲. شاهزادگان غزنوی در چه تاریخی و توسط چه کسی از بین رفتند؟

۳. انگیزه های اصلی سلطان محمود غزنوی برای لشکرکشی به هند چه بود؟

۴. درباره سلطان غیاث الدین غوری و عالمان روزگارش چه می دانید؟ بنویسید.

۵. پس از کشته شدن معزالدین محمد غوری، غوریان چه وضعیتی یافتند؟

هدف های آموزشی: ۱) آگاهی از شکل گیری سلسله ممالیک (از حکمرانان مسلمان) در هند؛ ۲) آشنایی با دوره قطب الدین ایبک و شمن الدین ایلتتمش؛ ۳) حکمرانی رضیه خاتون، نخستین زن مسلمان بر هند؛ ۴) پایان دوره غلامشاهیان (سلاطین مملوک) و آغاز کار سلاطین خلجی؛ ۵) علاءالدین خلجی و حاصل کارش.

آغاز کار ممالیک هند

پس از کشته شدن معزالدین محمد سوری، پادشاهی شرق به دست تاج الدین یلدوز، یکی از غلامان معزالدین محمد رسید. تاج الدین، دو دختر داشت. یکی را به قطب الدین ایبک داد و دیگری را به ناصرالدین قباچه. قطب الدین خود نیز از غلامان بود که بر اثر رشادت و سخاوتی که داشت، در میان غلامان سرآمد شد. چون انگشت کوچک او شکستی داشت، او را ایبک (شل) می گفتند. این غلام که همراه دیگر غلامان به هند آمده بود، همانند دیگران قصد غارت و چپاول نداشت؛ بلکه درصدد آن بود که در آن سرزمین، سلطنت ثابتی تشکیل دهد. او پس از مرگ

سلطان غور در سال ۶۰۲ق (۱۲۰۶م) در لاهور بر تخت نشست و سلسله ممالیک هند را تأسیس کرد. وی در سال ۶۰۷ق، بر اثر سقوط از اسب جان سپرد و در لاهور دفن شد. او مردی خیر و علم دوست بود. منار قطب و مسجد قبه الاسلام (قوه الاسلام) در جنوب دهلی از آثار اوست. پس از وی آرام شاه پسر سلطان قطب الدین بر تخت نشست. چون وی در همان سال ۶۰۷ق، درگذشت، ممالک دهلی به چهار قسمت تقسیم شد: سند را ناصرالدین قباچه تصرف کرد، دهلی را شمس الدین ایلتتمش و لکهنوتی را سلاطین خلج گرفتند و لاهور نیز گاهی در تصرف ناصرالدین قباچه و گاهی در دست سلطان ایلتتمش بود.

ملک ناصرالدین قباچه در ۶۲۴ق، از شمس الدین ایلتتمش شکست خورد و خود را در آب سند غرق کرد. از سلاله او چند تن در سند به سلطنت رسیده اند.

در سلسله ممالیک بعد از آرام شاه، سلطان شمس الدین ایلتتمش در ۶۰۷ق، (۱۲۱۰م) به سلطنت رسید. او نیز غلامی از مردم ترکستان بود. برادران یا پسرعموهای وی بر او حسد کردند و او را به بازرگانی از مردم بخارا فروختند. او مدتی در خانه صدر جهان بخارا پرورده شد. عاقبت او را به دهلی آوردند و غلام معزالدین محمد شد. سرانجام او به سلطنت نشست. بعد از او به گفته طبقات ناصری، دو تن دیگر به نام های ناصرالدین محمود و رکن الدین فیروزشاه، پسران ایلتتمش به سلطنت نشستند و مدت بسیار کوتاهی حکمرانی کردند.

در سال ۶۳۴ق (۱۲۳۶م) رضیه سلطان دختر ایلتتمش بر اریکه سلطنت نشست. او تنها زنی است که بر تخت سلطنت هند نشسته است (۱) و در سال

ص: ۶۲

۱- (۱). برای آگاهی بیشتر از تاریخچه زندگی این زن حکمران مسلمان، ر.ک: مقاله «رضیه خاتون، نخستین فرمانروای زن مسلمان»، نوشته محترم و کیلی سحر، مجله تاریخ اسلام، بهار ۱۳۸۵، شماره ۲۵.

۶۳۸ق (۱۲۴۰م) به قتل رسید. پس از وی معزالدین بهرام شاه، قبل از قتل رضیه در سال ۶۳۷ق (۱۲۳۹م) به سلطنت رسید. پس از او، علاءالدین مسعود شاه و سپس، ناصرالدین محمود شاه اول از ۶۳۹ق (۱۲۴۱م) تا ۶۶۴ق (۱۲۶۵م) سلطنت کردند.

یکی دیگر از سلاطین مشهور این سلسله، غیاث الدین بلبن (۱) (۶۸۶ - ۶۶۴ق / ۱۲۸۷ - ۱۲۶۵م) را می توان نام برد.

غیاث الدین، مردی مدبر و کاردان بود و مدت ۲۲ سال، با کمال قدرت حکمرانی کرد. وی پسری به نام ناصرالدین محمود بغراخان داشت که به او سخت علاقه مند بود. این پسر در سال ۶۸۴ق، به دست مغولی کشته شد. این مرگ، سلطان را سخت اندوهگین کرد و از غصه او درگذشت.

این سلطان و فرزندش ناصرالدین محمود، ممدوح امیر خسرو دهلوی، معروف ترین شاعر قرن هفتم هند شدند. پس از غیاث الدین، نوه اش معزالدین کیقباد بر تخت نشست و پس از وی پسرش به نام شمس الدین کیکاووس سلطان شد و سه ماه بعد، در سال ۶۸۶ق (۱۲۸۷م)، سلطنت او به دست پادشاهان خلجی، پایان یافت و سلسله ممالیک نیز برافتاد.

اوضاع فرهنگی در عهد ممالیک

اکثر پادشاهان ممالیک، مردمی معتقد و مؤمن بوده اند. چنان که در عهد قطب الدین ایبک، امور شرعی رواج پیدا کرد. این سلطان، مالیات های غیر اسلامی را لغو کرد و به جای آن «عشر» اسلام را رواج داد و در این کار کامیاب شد. او بر مذهب

ص: ۶۳

امام ابوحنیفه بود. معین الدین چشتی در زمان این سلطان به هند آمد. قطب الدین، چون مردی علم دوست و بخشنده بود، او را «لک بخش» (۱) می گفتند. ناصرالدین قباچه در ملتان سلطنت می کرد و به مشایخ احترام می گذاشت. در زمان او در سند مدارس و خانقاه ها دایر بود. برخی از آن مدارس، به هزینه عام و بعضی به هزینه حکومت اداره می شد.

ایلتمش از فرمانروایان خوش نام مسلمان در هند بود. به علم دوستی و عارف نوازی شهرت داشت. در بعضی منابع نوشته اند که معین الدین چشتی، پادشاه شدن او را پیشگویی کرده بود. او به صوفیان مخصوصاً به درویشان چشتی اعتقاد داشت. گویند ایلتمش مردی معتقد و شب زنده دار بود و علمایی که از اکناف به دهلی می آمدند، برای سلطان، هدایای علمی می آوردند، چنان که وقتی قاضی جلال عروس از بغداد، تحریری از مأمون (که در کتاب سفینه الخلفا نقل شده بود) هدیه آورد، سلطان چنان شادمان شد که می خواست نیمی از مملکت را به قاضی جلال عروس تقدیم کند.

او در دهلی مدارس ساخت. در بداؤن هم مدرسه ای متصل به مسجد جامع بنا کرد. مدرسه ای که در دهلی به نام خود ساخته بود، اگر چه بعدها منهدم شد، ولی فیروزشاه آن مدرسه را مرمت کرد و درهای آن را از چوب صندل ساخت. رکن الدین فیروز شاه نیز پادشاهی علم نواز بود و اگرچه تنها هفت ماه سلطنت کرد، ولی در آن مدت کوتاه نیز به حمایت از علما پرداخت. کتاب سرّ مکتوم تألیف امام فخررازی در زمان او به فارسی ترجمه شد.

به نوشته قاضی منهاج: «او پادشاه بزرگ و عاقل و کریم و عالم نواز و

ص: ۶۴

۱- (۱). لک: به معنی صد هزار است و امروز هم به کار می رود.

عدل گستر و رعیت پرور و لشکرکش بود؛ اما چون از حساب مردان در خلقت نصیبی نیافته بود، این همه صفات گزیده چه سودی کند؟». قاضی منهاج خود از عالم پروری او بهره مند بود.

ناصرالدین محمود نیز به دوستی خاندان رسالت شهرت داشت. مرّوت را در نهایت درجه رعایت می کرد. زندگی او با زندگانی خلفای راشدین شباهت بسیار داشت. شب ها را به بیداری و عبادت می گذراند. پس از ۲۲ سال حکومت، آن را به پدر زن خود الغ خان سپرد که بعدها به غیاث الدین بلبن معروف شد. امیر خسرو او را مدح گفته است. او صالحان و صوفیان را دوست داشت و احتمالاً به یکی از مشایخ چشت دست ارادت داده بود. نظام الدین اولیا همراه نام ناصرالدین، عبارات: «انار الله برهانه» و «رحمه الله علیه» به کار برده است. این سلطان به قاضی منهاج الدین مؤلف طبقات ناصری علاقه مند بود. قاضی، کتاب خود را در سال ۶۵۸ق، به نام ناصرالدین محمود کرده است. در این عهد، کتاب تاریخ دیگری به نام تاج المآثر نیز به دست حسن نظامی تألیف شد که به سبب دشواری متن و فراوانی اشعار عربی، زیاد مورد قبول واقع نشده است.

غیاث الدین بلبن چهار روستا و هدایا و نقدینه فراوان به بابا گنج شکر، صوفی نامدار آن روزگار بخشیده بود؛ اما بابا روستاها را نپذیرفت و نقدینه را برای هزینه درویشان قبول کرد. سلطان، دختر خود هزیره را به عقد بابا گنج شکر در آورده بود. در عهد او فتنه چنگیز برپا شد. شاهزادگان ترکستان، ماوراءالنهر، خراسان، عراق، آذربایجان، فارس، روم و شام به دربار بلبن پناهنده شدند. دهلی در روزگار او به محلات گوناگونی تقسیم شده بود، در هر محله گروهی از آن پناهندگان می زیستند، مانند: محله خوارزمی، محله دیلمی و

بلبن که پیش از رسیدن به سلطنت در عیش و نوش، قمار، طرب و مجالس

رقص روزگار می گذرانید، پس از رسیدن به سلطنت، توبه کرد و به مشایخ عنایت نشان داد. این عمل وی از نظر سیاسی و فرهنگی، تحوّلی در پایتخت ایجاد کرد. او در تعیین امیران و کارگزاران دقت می کرد. حکام متدین به ولایات می فرستاد. چنان در عدالت شهره شده بود که هندوان هم از دادگستری او قدردانی کرده اند. در لباس پوشیدن از پادشاهان ایرانی تقلید می کرد. غیاث الدین خود به شاعران چندان توجهی نداشت؛ اما شاهزادگان و امیران به حمایت از شاعران می پرداختند.

غیاث الدین به تربیت شاهزادگان علاقه مند بود. آنان را به نماز جماعت و می داشت. خطاطی، لغت و زبان از مسائلی بود که شاهزادگان باید می آموختند. کتابی به نام آداب السلاطین و مآثر السلاطین را برای فراگیری علم کشورداری می خواندند. او شاهزادگان را از همنشینی با افراد بدگمان و بددین باز می داشت.

دربار شاهزاده محمّد، همیشه میعادگاه شاعران و عالمان بود. در مجلس او شاهنامه، دیوان سنایی، دیوان خاقانی و خمسه نظامی می خواندند. در زمان او در مولتان مجالس علمی تشکیل می شد و به سبب بخشش های او شاعران و علما از دهلی به مولتان می رفتند. امیر خسرو یکی از مدّاحان او بود.

معزالدین کیقباد آخرین پادشاه ممالیک است. او نوروز را با شکوه تمام جشن می گرفت. این عمل، نشانه ای از رفاه و پیشرفت مدنیت در روزگار آن سلطان محسوب می شود.

سلسله خلجیان

(۱)

یکی از مهم ترین سلسله های اسلامی هند را خلجیان بنا نهادند. برخی، آنان را از احفاد چنگیزخان می دانند و بعضی دیگر از اقوام افغانی قلمداد کرده اند. اولین

ص: ۶۶

۱- (۱). در این بخش از کتاب های زیر استفاده شده است: طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ص ۶۲۸ - ۲۶۹؛ تاریخ دولت های اسلامی و خاندان های حکومت گر، ج ۲، ص ۵۰۸ - ۵۰۵؛ تاریخ ادبیات فارسی در هند در دوره خلجیان (به نقل از: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۸۳ - ۷۹).

فرمانروای آنان شخصی به نام فیروز شاه خلجی است که قبلاً سپهسالار بود. به دنبال بیماری معزالدین کیقباد، پادشاه دهلی، که امیران پسر کوچک او شمس الدین را به تخت نشاندهند، جلال الدین، زمام امور را به دست گرفت و پس از کشتن معزالدین کیقباد در سال ۶۸۹ق (۱۲۹۱م)، خود را پادشاه هند اعلام کرد و جلال الدین فیروزشاه خلجی لقب داد و به فرزندان، اقوام و امیران خود نیز القابی عطا کرد. فیروزشاه آن گاه قلمرو فرمانروایی خود را توسعه داد و منطقه مالوا واقع در هند مرکزی و قلعه رتنپور در ایالت راجستان را غارت کرد و غنایم فراوان به دست آورد. در همین اوان، یکی از نوه های هلاکو به نام عبدالله به هند حمله کرد؛ ولی جلال الدین او را شکست داد و بسیاری از سرکردگان مغول تسلیم شدند و در دهلی سُکنا گزیدند.

جلال الدین، مردی ملایم و متواضع بود. وی حتی یاغیان را نیز عفو می کرد. جلال الدین در رمضان ۶۵۹ق (۱۲۹۶م) به دست برادرزاده و داماد خود علاءالدین کشته شد. علاءالدین، پیش از این، شهر دیوگیر را به تصرف در آورده و غنایم بسیاری به دست آورده بود و افرادی نیز دور خود جمع کرده بود که آن افراد در تصرف دهلی به وی کمک کردند. علاءالدین ابتدا مولتان را فتح کرد و پسران جلال الدین خلجی را که در آنجا بودند، دستگیر کرد. بزرگ ترین خطری که علاءالدین را تهدید می کرد، مغولان بودند که چندین بار به هند حمله ور شده بودند و سلطان فرمان داد که قلعه های فرسوده بر سر راه مغولان را تجدید بنا کنند و قلعه های دیگری نیز بسازند.

علاءالدین خلجی، یکی از مقتدرترین فرمانروایان این سلسله بود. در زمان او هم بر متصرفات پیشین افزوده شد و هم وضع اقتصادی مردم بهبود پیدا کرد. در سال ۷۰۹ق (۱۳۰۹م) علاءالدین سپاهی به سرکردگی ملک نائب به تسخیر ارنکل در جنوب هند فرستاد. ملک نائب با غنائم فراوان، به دهلی بازگشت.

علاءالدین در اواخر عمر به مرض استسقا مبتلا شد و در شوال ۷۲۶ق (۱۳۱۶م) درگذشت. علاءالدین، مردی بسیار سختگیر و بی مهر و سفاک بود. باین حال، دوره فرمانروایی او را یکی از مهم ترین ادوار این سلسله نامیده اند. مؤلف تاریخ فیروزشاهی، ده ویژگی برای دوره او برمی شمارد که عبارت اند از:

۱. ارزانی غله و پارچه و اجناس عمومی؛

۲. پیروزی بی مانند در مواقع مختلف؛

۳. مستأصل شدن مغولان؛

۴. نیرومندی سپاه؛

۵. سرکوبی یاغیان؛

۶. بی خطر بودن جاده ها و راه ها؛

۷. راستی و دیانت در معاملات؛

۸. بنای آثار تاریخی؛

۹. سداد و راستی و دیانت و انصاف و پرهیزگاری؛

۱۰. حضور عارفان و عالمان و شاعران و هنرمندان در دهلی.

پس از فوت علاءالدین، میان امیران و فرزندان او بر سر سلطنت، درگیری در گرفت. مبارک شاه، تخت سلطنت را تصاحب کرد و خود را قطب الدین مبارک خلجی نامید. در سال اول سلطنت وی، شورش در گجرات در گرفت که به وسیله ظفرخان سرکوب گردید. مبارک شاه به دیوگیر عزیمت کرد و حاکم آنجا را که گاهی به شاه دهلی خراج نمی فرستاد، کشت.

در زمان مبارک شاه، یکی از امیران او به نام خسروخان که هندویی مسلمان شده از گجرات بود، اختیار امور را به دست گرفت و بر بسیاری از مناصب، اقوام و

عشایر خود را گماشت و سرانجام در سال ۷۲۰ق (۱۳۲۰م) افراد او مبارک شاه را کشتند. خسروخان می خواست خود را پادشاه دهلی بخواند؛ ولی یکی از سپهسالاران مبارک شاه به نام تُلُق، خسروخان را کشت و خود را پادشاه اعلام کرد و بدین سان، سلسله فرمانروایی خلجیان، پس از سی سال به تاریخ پیوست.

اوضاع اجتماعی در عهد خلجیان

با تأسیس خاندان خلجی، اوضاع اجتماعی و ادبی هند تا حدی تغییر یافت. جلال الدین فیروزشاه، مردی هنرشناس و هنرپرور بود و طبع شعر هم داشت. امیران و وزیرانی که برگزیده بود، همگی حامی شاعران و اهل علم بودند. از این رو در زمان وی بسیاری از دانشمندان و اهل علم، راه دربار دهلی را در پیش گرفتند و از نواخت و حمایت پادشاه و اطرافیان او بهره مند شدند. برخی از دانشمندان و شاعران مشهور که در دربار او می زیستند، عبارت بودند از: امیر خسرو دهلوی، تاج الدین عراقی، امیرحسن سجزی، مؤید دیوانه و مؤید جرجانی.

موسیقی دانان و خوانندگان هم از او حقوق ماهانه می گرفتند. سلاطین خلجی، فقط از هنرمندان مسلمان حمایت نمی کردند؛ بلکه هندوان هنرمند نیز از حمایت آنان برخوردار بودند. با گردآمدن عالمان و شاعران و هنرمندان در دهلی، این شهر به صورت یکی از بزرگ ترین مراکز تجمع دانشمندان و هنرمندان درآمد.

با روی کار آمدن علاءالدین خلجی، ظاهراً تغییری در اجتماع روی نداد؛ اما چون او با شورش روی روبرو شد، شرابخانه ها را بست و شراب فروشی را ممنوع کرد. علاءالدین اقداماتی به عمل آورد که در تغییر اوضاع اجتماعی آن روزگار، بسیار مؤثر بود. وی قیمت اجناس را تعدیل کرد. احتکار و گران فروشی را از بین برد. اوزان و مقیاس ها را یکسان کرد. از اقدامات دیگر علاءالدین، آن بود که

برای به دست آوردن اخبار، دستگاه جاسوسی عظیمی به راه انداخت. علاءالدین، مردی بی سواد بود؛ ولی از اهل علم حمایت می کرد. بسیاری از علما که در زمینه های مختلف تبّخر داشتند، در زمان او در دهلی می زیستند. مؤلف تاریخ فیروزشاهی از چهل و شش استاد برجسته در کتاب خود نام برده است.

در دوره قطب الدین مبارک شاه به دلیل آن که سلطان به عیش و نوش تمایل داشت، فساد اخلاقی و اجتماعی در جامعه زیاد شد و تثبیت نرخ از میان رفت؛ امّا به دلیل علاقه مبارک شاه به هنر معماری، در زمان او چندین مسجد و بنای تاریخی در دهلی و جاهای دیگر ساخته شد.

دوره خلجیان، اگرچه تنها سی سال ادامه یافت، ولی فرمانروایان این سلسله، سیاستی به کار بردند که هم قلمروشان تا گجرات و دکن توسعه یافت و هم هندوها و مسلمانان با کمال آزادی در کنار هم زندگانی می کردند. زنان خانواده سلطنتی و اعیان، از علم و دانش برخوردار بودند. شبه قاره هند در دوره خلجیان، از مهم ترین مراکز بازرگانی به شمار می رفت.

از آثار معماری این دوره، «دروازه علایی» را باید نام برد که در نزدیکی مسجد قوه الاسلام (قبة الاسلام) در جوار مناره قطب جای دارد. علاءالدین، انبار بزرگی به نام «حوض خاص» بنا کرد که امروزه محله اعیان نشین دهلی در محلی به همین نام ساخته شده است و از حوض خاص، نشانی در بین نیست. در محوطه آرامگاه نظام الدین اولیا، مسجدی از سنگ سرخ و سفید ساخته شده است که برخی از مورخان، مؤسس آن را پسر علاءالدین خلجی می دانند.

خلجیان در بیرون دهلی هم بناهایی ساخته اند که از جمله آنها مقبره فریدالدین گنج شکر مرشد نظام الدین اولیا در پتن (پاکستان) و مسجد آدینه در

گجرات و مسجدی در متھرا (۱) است که از آثار علاءالدین خلجی است. ضیاء برنی مؤلف تاریخ فیروزشاهی، می نویسد که در کارگاه ساختمانی علاءالدین، هفتاد هزار صنعتگر ساختمانی گرد آمده بودند. (۲) ادبیاتی نیز که در این دوره سی ساله به وجود آمد، از نظر کمیت و کیفیت، اهمیت خاصی دارد. بزرگ ترین افتخار این دوره، آن است که امیر خسرو دهلوی در این عصر می زیسته است. دو غزل سرای بزرگ هند، یعنی امیر خسرو و امیر حسن سجزی در این عهد بودند.

صوفیانی که در این عصر به هند آمدند، خانقاه ها و تکایایی ساختند که در حقیقت، مکتبی بر نوعی تعلیم و تربیت خاص بود. خواجه معین الدین چشتی اجمیری، از جمله این مشایخ است. مشایخ چشتی از یک سو، سماع (۳) را تشویق می کردند که لازمه جامعه هندی بود و از سوی دیگر، با دستگاه دولتی هیچ گونه ارتباطی نداشتند. از این رو، مشایخ چشتی، بیشتر از عارفان سهروردی که با دستگاه دولت ارتباط داشتند و همچنین از مشایخ نقشبندی که سماع را اصلاً جایز نمی شمردند، مورد احترام مردم بودند. آثار منظوم این دوره، خالی از عناصر و اندیشه عرفانی و تصوّف نیست. در غزل و دیگر انواع شعر، تأثیر فراوان تصوّف کاملاً مشهود است.

از نظر مثنوی نویسی هم، دوره خلجیان اهمیت به سزایی دارد. خمسه امیر خسرو بهترین نمونه تقلیدی از مثنوی نظامی است. مثنوی های امیر خسرو از

ص: ۷۱

۱- (۱) . Mathura.

۲- (۲) . تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۲۳.

۳- (۳) . سماع، ترکیبی از موسیقی یا آوازی عارفانه با حرکاتی موزون و ملایم است که معمولاً با به دور خود چرخیدنِ شخصِ دارای احوال عرفانی، نمود پیدا می کند و نمادی است از پرواز و بیرون رفتن سالک از قفسِ تن.

مهم ترین منابع تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آن دوره به شمار می روند.

معروف ترین مثنوی عرفانی این عهد، مثنوی بوعلی شاه قلندر (قلندر چشتی پانی پتی، م ۷۲۴ق / ۱۳۲۴م) است که در پند و اندرز است و به سال ۱۳۱۵ق، در لکهنو چاپ شده است. در این دوره، امیر حسن سجزی، سخنان نظام الدین اولیا را در کتابی به نام فوائد الفؤاد تدوین کرده است که از منابع عرفانی هند است.

نخستین کتاب لغت فارسی در هند به نام فرهنگ قواس در دوره خلجیان تألیف شده است. مؤلف آن به نام فخرالدین مبارک غزنوی، معروف به قواس است که با علاءالدین خلجی معاصر بوده است. در این فرهنگ، برخی از واژه های کهن هندی نیز ضبط شده است که امروزه جزء واژه های مهجور است.

ص: ۷۲

۱. منار قطب و مسجد قبه الإسلام در کجای هند و به دستور چه کسی ساخته شده اند؟

۲. امیر خسرو دهلوی در قرن هفتم هجری، کدام شاهان مماليك را مدح کرده است؟

۳. چهار خصیصه مهم در دوره علاءالدین خلجی را بر شمارید.

۴. علت گسترش قلمرو خلجیان با توجه به کوتاهی دوره حکومت شان چیست؟

۵. درباره کتاب فرهنگ قواس چه می دانید؟ بنویسید.

هدف های آموزشی: (۱) شروع سلطنت غیاث الدین تُغلق؛ (۲) شیوه حکمرانی سلاطین تغلقیه در دهلی؛ (۳) شروع سرکشی حکومت های محلی علیه تُغلقیان؛ (۴) روی کاری آمدن حکومت های: بهمنی، گجرات، مالوه، برهانپور، جونپور و بنگال؛ (۵) پایان کار تغلقیان و تشکیل سلسله سادات به دست خضرخان.

آغاز کار تغلقیان

تُغلق در زبان ترکی به معنی مردم کوه نشین است. برخی آن را به معنی سردار گرفته اند. تغلق ها قبایلی بوده اند که در کوه های چین و ترکستان می زیستند؛ اما مورخان برآند که وقتی غیاث الدین، خسرو را شکست داد، در منابع، او را به همان نام تغلق خوانده اند. به گفته ابن بطوطه، خاندان تغلق در زمان علاءالدین خلجی به هندوستان وارد شده اند. تغلق از سلطان، لقب «مَلِک» گرفته بود. ابن بطوطه، این لقب را که در مُلتان در دیوار مسجدی کنده شده بود، دیده است. تغلق ابتدا در خدمت بازرگانی به چوپانی مشغول شد. سپس به خدمت الغ خان رسید. اوّل یک سپاهی ساده بود، بعد تویچی شد و سپس در استبل به کار پرداخت. با پشتکار و امانت و ایمانی که از خود ابراز کرد، به جرگه امیران

پیوست. به حکومت ملتان و دیپال پور منصوب شد. در اثنای حکومت در دیپال پور، محبوبیت یافت.

در این اوان، سلطان علاءالدین خلجی در گذشت. خسروخان گجراتی با زبردستی، دهلی را فتح کرد. غیاث الدین تغلق، علیه خسروخان وارد جنگ شد و او را شکست داد و در سال ۷۲۰ق، بر تخت نشست.

امیر خسرو دهلوی در مثنوی تغلق نامه در این باره به تفصیل سخن گفته است. تغلق ابتدا به کارهای مملکت، سامان داد و سپاهی فراهم کرد و سختگیری های دوره خلجی را از سر گرفت. آن گاه به دکن یورش برد تا بر وسعت قلمرو خود بیفزاید. در سال ۷۲۴ق، به لکهنوتی حمله کرد. محمّد بن تغلق برای استقبال از بازگشت فاتحانه پدر، دور از دهلی، محلّی بنیان کرد. سلطان با فرزندش محمّد، وارد آن محل شدند و ناگهان سقف آن محل فرو ریخت و سلطان در گذشت (۷۲۵ق). عده ای می گویند که فرزند سلطان، عمداً چنان جایی را ساخته بود تا پدرش را از بین ببرد. غیاث الدین در مدّت چهار سال سلطنت، کارهایی را سر و سامان داد و شهرکی به نام تغلق آباد بنا کرد.

محمّد بن تغلق، پس از چهلّم غیاث الدین تغلق، بر تخت نشست و حکومتی استوار بنا نهاد. خزانه را سرشار کرد. وسعت قلمرو او شمال و جنوب هند را شامل می شد. دکن، گجرات، بنگال و سند، جزء قلمرو او بود. ده سال اوّل سلطنتش اوضاع موافق میل مردم بود؛ امّا در پانزده سال پایانی، با ظلم و ستم همراه شده بود. به هنگام جلوس بر تخت سلطنت، عوام مردم از وی حمایت کرده بودند. او هم به آبادانی شهرها پرداخته بود و به مستمندان خیرات می داد. با برادر خود رفتاری پسندیده داشت، به حساب دخل و خرج رسیدگی می کرد و

عادلانه مالیات می گرفت. ولی در سال ۷۳۱ق، بر مالیات ایالتی افزود و بر کشاورزان ستم کرد.

در ادامه، پایتخت را از دهلی به دولت آباد انتقال داد. او که برای تنظیم سپاه به نقدینه نیاز داشت و به سبب اکرام هایش خزانه دولت خالی شده بود، پول کاغذی فراهم کرد. سبب زوال حکومت محمدبن تغلق، یاغیانی بودند که در ایالات سر بر آورده بودند و بعضی از ایالات را در تصرف خود داشتند. او که از این وضع خشمگین بود، مردم را از دم تیغ می گذرانید. در سال ۷۵۲ق، برای سرکوب یاغیان از دهلی خارج شد؛ ولی در میان راه، حالش به هم خورد و درگذشت.

پس از وی فیروز تغلق بر تخت نشست. او شهرهای جونپور و فیروزآباد را ساخت و مدرسه فیروزی نیز از آثار اوست. فیروز که در پنجاه سالگی به سلطنت رسیده بود، پس از سی سال از سلطنت کناره گرفت و در سال ۷۹۰ق، درگذشت.

بعد از فیروز، پادشاهان تغلقی، یکی پس از دیگری بر تخت نشستند. از سال ۷۹۰ق تا ۸۱۴ق، در تاریخ آنان نکته مهمی دیده نمی شود. غیاث الدین دوم، پسر فتح خان و نوه فیروز تغلق که بر تخت دهلی نشسته بود، در سال ۷۹۲ق، کشته شد. پس از وی ابوبکر پسر دوم فیروز، پادشاه شد و پس از یک سال و شش ماه، به دست عموزاده اش به قتل رسید. آن گاه پسر سوم فیروز به نام نصیرالدین محمد شاه بر تخت نشست و قریب سه سال سلطنت کرد و پس از وی در سال ۷۹۵ق، سکندر شاه بر تخت نشست. پس از وی، سلطان محمدشاه دوم، برادر سلطان همایون سکندر، در ده سالگی به پادشاهی رسید. میان او با نوه فیروز به نام نصرت خان بارها نزاع در گرفت. در همین روزگار بود که تیمور به هندوستان

لشکر کشید. محمدشاه دوم از دست تیمور به قنوج گریخت و مجدداً بر تخت نشست تا در سال ۸۱۵ق، در گذشت.

حکومت های دیگر در عهد تغلقیان

ستمگری های عهد تغلق سبب شده بود که در گوشه و کنار هند، افرادی سر به عصیان بردارند. بعضی از آنان به تأسیس حکومت هایی هم توفیق یافته بودند که در ادامه به مهم ترین آنان اشاره می کنیم:

۱. حکومت بهمنی: مؤسس این حکومت، علاءالدین حسن شاه کانگوی بود. این شخص از درباریان و منجمان دربار غیاث الدین تغلق بود. محمّد بن غیاث الدین، او را برای فرونشاندن فتنه ای که در دکن برپا شده بود، به آن سرزمین اعزام کرد. گویند نظام الدین اولیا، به سلطنت رسیدن او را پیشگویی کرده بود؛ یک بار او را دیده و گفته بود: «سلطانی آمد، سلطانی رفت».

خود علاءالدین، نسب خویش را به خاندان بهمن می رسانید. امیران سیده که طغیان کرده بودند، حسن را ظفرخان لقب دادند. حسن بهمنی، از خلفای عباسی نشانی گرفت و در سال ۷۴۸ق، در دکن بر تخت نشست و به نام خود خطبه خواند و سکه زد و خود را ابوالمظفر شاه علاءالدین حسن کانگوی بهمنی نامید. او به عنوان نذر، نقدینه ای به درگاه حضرت نظام الدین اولیا فرستاد و با این کار، حکومت خود را استواری بخشید و در سال ۷۵۸ق، در گذشت. علاءالدین بهمنی اگر چه تحصیلات کافی نداشت، ولی با زبان فارسی آشنا بود. شاهزادگان را با تعلیم و تربیت جدی به بار آورد.

پس از حسن، مجاهدشاه بر تخت نشست. او زبان ترکی را خوب می دانست و پس از او پسرش محمود شاه بهمنی در ۷۵۹ق، پادشاه شد. محمود در زبان

عربی و فارسی مهارت داشت و شاعر هم بود. این سلطان همان کسی است که می گویند برای حافظ شیرازی، هدایایی فرستاد و حافظ نیز غزل «دَمی با غم به سر بُردن، جهان یکسر نمی ارزد...» را برایش فرستاد.

محمود در سال ۷۹۷ق، درگذشت و آثار علمی و ادبی از عهد خود بر جای گذاشت. بعد از غیاث الدین و شمس الدین، فیروزشاه بهمنی پادشاه شد. او به چند زبان سخن می گفت و به نظم و شعر علاقه مند بود و در شعر، «فیروزی» و «عروجی» تخلص می کرد. قدر علما را می دانست و خود در مدارس مختلف درس می داد. به فقه، حدیث، اصول، تفسیر، ریاضی و فلسفه واقف بود. در سال ۸۰۱ق، تیمور به قلمرو او حمله کرد.

۲. حکومت گجرات: فیروز تغلق، فخرالملک ظفرخان، معروف به نظامی را به حکومت گجرات تعیین کرده بود. او برادرزن فیروز بود. ابتدا مسلمان نبود؛ ولی بعدها اسلام آورد. او در سال ۷۹۴ق، به حکومت تعیین شد. پس از مرگ فیروز، با سرداران او همدستی کرد و علیه مرکز به پا خاست. وجیه الملک ظفرخان برای سرکوبی او رفت و خود به نام مظفرخان بر تخت نشست.

۳. حکومت مالوه: مالوه در زمان تغلق، جزء قلمرو دهلی بود. دلاورخان نوری به آن شهر حمله کرد. حکومتی که او تأسیس کرد، تا عهد اکبر ادامه یافت. این خاندان در آن شهر، مدرسه بزرگی بنا کردند.

۴. حکومت برهانپور: ملک راجه، از شاهان فاروقی، اولین حکمران در برهانپور بود. هنگامی که راجه، خاندیش را شکست داد، اموالی را که به دست آورده بود به دربار دهلی پیشکش کرد و در قبال آن، منصب سه هزاری گرفت. تاریخ آن سلسله، بسیار کوتاه است. دوره ناصرخان که مردی عالم پرور بود، دوره طلایی آن خاندان تلقی شده است.

۵. حکومت جونپور: فیروز در سال ۷۲۲ق، به یادبود جوناشاه معروف به محمدبن تغلق، شهری به نام جونپور ساخت. در سال ۷۹۶ق، ناصرالدین محمد تغلق، شخصی به نام خواجه جهان را با لقب ملک الفرق به بیهار و جونپور اعزام کرد تا کارهای آن نواحی را تحت نظارت خود داشته باشد. خواجه جهان رفت و راجه آنجا را شکست داد و قلمرو خود را تا قنوج و در شرق تا بیهار توسعه داد. وی چنان قدرتی به هم زد که راجه های اکناف برای او خراج و هدایا می فرستادند. خواجه جهان بانی سلطنت جونپور در سال ۸۰۲ق، درگذشت.

مبارک شاه، جانشین خواجه جهان، رسماً با سلاطین دهلی به نبرد برخاست؛ اما سلطنتش تنها تا سال ۸۰۴، ادامه یافت. بعد از وی برادرش شمس الدین ابراهیم جانشین وی شد. او ذوق علمی و ادبی داشت. جونپور را شیراز شرق تلقی می کرد. دانشمندان ایرانی را به دربار خود دعوت می کرد و آنها کتبی در حدیث، تاریخ و فقه تدوین کردند.

در عهد سلاطین شرقی، جونپور، مرکز علم و دانش شد. از اکثر مناطق هند قضات به آن دیار رفتند. از مشهورترین آنان می توان از قاضی شهاب الدین دولت آبادی نام برد که کتاب هایی به عربی و فارسی مانند: حاشیه کافی، صلح الأصول، فتاوی ابراهیمی، تفسیر فارسی، رساله مناقب السادات، تألیف کرده است. از دیگر علمای این دوره می توان به: قاضی نصیرالدین گنبد، عثمان شیرازی، مخدوم حسین بن تاج و خواجه ابوسعید چشتی اشاره کرد.

۶. حکومت بنگال: قدرخان، ملک فخرخان را به حکومت بنگال تعیین کرده بود. در سال ۷۳۹ق، فخرخان، قدرخان را کشت و حکومت را به دست آورد و خود را فخرالدین خواند و نام خود را در خطبه گنجانده. وی در توسعه قلمرو

خود کوشید تا اینکه یکی از سپاهیان قدرخان، او را به قتل رسانید و خود را سلطان علاءالدین خواند.

سلطان علاءالدین به دست ملک الیاس کشته شد و ملک الیاس به نام شمس الدین بر تخت نشست. چون فیروز تغلق در سال ۷۵۴ق، به بنگال حمله کرد، شمس الدین، شخصی به نام تاج الدین را به دربار دهلی فرستاد و با فیروز صلح کرد. سکندر پسر شمس الدین نیز به عنوان پیشکش، پنجاه فیل به دربار فیروز فرستاد. فیروز دوباره در سال ۷۶۰ق، به بنگال لشکر کشید و سکندر را مجبور کرد که شرایط او را بپذیرد.

پس از سکندر پسرش جانشین او شد و او نیز در سال ۷۷۵ق، درگذشت. پسر دوم سکندر، شمس الدین از سلطنت کناره گیری کرد و راجه خان را به جای خود نشانید. راجه خان، سه سال سلطنت کرد. پس از وی پسرش جانشین او شد و اسلام آورد و خود را جلال الدین خواند. او را به سبب رفتار پسندیده و عادلانه «انوشیروان» می نامیدند. جلال الدین در سال ۸۱۲ق، درگذشت. فرمانروایان بنگال همه به زبان فارسی علاقه مند بودند؛ ولی به جز تأسیس چند مدرسه در پاندو و گونا اثر عمده ای بر جای نگذاشتند.

زندگی اجتماعی در عهد تغلقیان

در زمان محمّدبن تغلق، به نژاد و اختلاف مذاهب، توجهی نمی شد. حکام، بدون هیچ گونه ضوابط نژادی و مذهبی به حکومت تعیین می شدند. حتی عده ای از میان طبقات پایین هم به این سمت برگزیده شده بودند. هدف، تأمین رفاه مردم بود. برای مردم، وضعی به وجود آورده بودند که به سهولت

می زیستند. انتقال پایتخت از دهلی به دولت آباد، (۱) موجب پریشانی مردم شد. محمدبن تغلق، سکه های مسین را جانشین سکه های طلا و نقره کرد؛ چرا که صله های فراوان و بذل و بخشش به اطرافیان و مردم ابن الوقت خزانه را تهی کرده بود. اما چون در زمینه کشاورزی نیز فعالیت هایی انجام گرفته بود، وضع اقتصادی مردم زیاد مختل نشد. برای مردم عادی، کار و وسیله تأمین معاش ایجاد شده بود. جاده ای از دهلی تا دولت آباد کشیده شد و در هر دو طرف جاده، درختکاری کرده بودند.

این تلاش ها و همکاری ها تا زمان فیروز ادامه داشت. او خود به کشاورزی علاقه داشت. برای نیازمندان کارهایی انجام داده بود. در جشن تاجگذاری به عوام مردم کمک می کرد. به عالمان و دانشمندان هدیه می داد. مشایخ و طلاب نیز مورد نوازش وی قرار می گرفتند. در زمان او مدارس و مساجد، پُر از طلب و زئران بود. وضع آموزش بهبود یافت. برای قاریان و مؤذنان مواجب تعیین شد. هر طبقه ای حقوق کافی دریافت می کرد. در مناطق کم آب، نهلهایی ساخت تا آب را به آن نواحی انتقال دهد، چنان که در نواحی کم آب، انواع میوه ها و نیشکر به عمل آمد.

وضع اقتصادی اطمینان بخش شد. شهرهای جدید بنا گردید و بر تعداد جمعیت افزوده شد. مورخان و سفرنامه نویسانی که در عهد این پادشاهان می زیستند، وضع این دوره را نیک به تصویر کشیده اند و شاعران در اشعار خود، اوضاع آن زمان را منعکس کرده اند.

ص: ۸۲

۱- (۱). دولت آباد، نزدیک اورنگ آباد کنونی در محلی به نام «قلعه دیوگیری» است. خرابه های آن نزدیک اورنگ آباد، باقی است.

دسهره، (۱) دیوالی، (۲) بَسنت (۳) و هولی (۴) که مهم ترین جشن های هندوان هستند، با عظمت تمام جشن گرفته می شدند. عید فطر و عید قربان و شب برات، از عیدهای مسلمانان هم به شکلی شکوهمند برپا می شدند.

از هندوان نیز افرادی در میان سپاهیان بودند. زبان فارسی، عربی و هندی، هر سه رواج داشت و شعر به هر سه زبان سروده می شد. در میان خانواده ها غلام و کنیز فراوان بود. اکثر غلامان و کنیزان، رقص و موسیقی می دانستند. گویا رسم «ستی» (۵)، یعنی سوزاندن زن با جنازه شوهر در آن عهد هم رایج بود. ابن بطوطه، این رسم را خود دیده و در سفرنامه اش نقل کرده است.

صوفیان عموماً جامه پشمینه می پوشیدند. پادشاهان و امیران لباس تاتاری برتن می کردند. لباس پادشاه، گشاد و دراز بود. قضات و علما لباس تنگ می پوشیدند. در عهد تغلق، کارگاه پارچه بافی دایر شده بود. علاوه بر پارچه های داخلی، از چین، عراق و اسکندریه هم پارچه وارد می کردند. سلطان در زمستان، دویست هزار دست و در تابستان، صد هزار دست لباس میان مردم توزیع می کرد. کارگاه هایی بود که در آنها پارچه های زربفت و گلدار تهیه می شد.

کجاوه، اسب، گاری اسبی، شتر، گاومیش و فیل، وسایل باربری و سواری بودند. کشتی ها هم از گجرات تا مصر بار حمل می کردند. برید (پست) که وسیله ای مطمئن بود، به فاصله های مختلف دفترهایی داشتند و در هر دفتر، ده نفر به خدمت مشغول بودند. آنها برای حمل محمولات پستی از اسب و شتر استفاده می کردند.

ص: ۸۳

۱- (۱) .Dashara

۲- (۲) .Divali

۳- (۳) .Basant

۴- (۴) .Holi

۵- (۵) .Sati

گویند در دربار محمّد بن تغلق، دوازده هزار طبیب، دو هزار قوّال و یک هزار موسیقی دان حضور داشتند. در مواقع خاص، علما و صوفیان را به دربار فرا می خواندند و پادشاه با آنان می نشست و صحبت می کرد. شاعران و نویسندگان تحت نظارت چهار تن از وزیران بودند؛ اما علما و صوفیان تحت نظارت صدر جهان قرار داشتند.

محمّد بن تغلق، مردی دانش آموخته بود و ذوق ادبی هم داشت. در دربار او حال و هوای آموزشی و ادبی حاکم بود. او در دهلی، مدرسه شاهی دایر کرد که در کنار آن مسجدی هم وجود داشت.

در عهد فیروز تغلق، تعلیم در حدّ عالی بود. او در حمایت از اهل علم و دانش بر پیشینیان سبقت گرفت. در مناطق گوناگون دهلی، سی مدرسه بنا کرد. مشهورترین آنها مدرسه فیروزی در منطقه «حوض خاص» واقع بود. در فیروزآباد و شهرهای دیگر هم مدارس ساخت. مورّخان نوشته اند که در این عهد در خود دهلی، حدود یک هزار مؤسسه تعلیمی بود. چهار مدرسه بزرگ برای تعلیم حدیث ساخته شد که ائمه مذاهب اربعه در آن مدارس حضور داشتند. فیروز، برای اداره آن مدارس ها اوقاف و مستغلات تعیین کرد. علما نیز از دولت حقوق و مستمری دریافت می کردند.

پادشاهان سلسله تغلقی، افرادی معتدل و به دور از تعصّب بودند. غیاث الدین در نظام بخشیدن به وضع امور مملکت توفیقی نیافت؛ ولی محمّد بن تغلق بر اوضاع مسلط بود. هنگامی که او پایتخت خود را از دهلی به دولت آباد منتقل کرد، عدّه ای از اولیا و علما و شعرا را با خود به پایتخت جدید برد. پادشاهان تغلقی، در کنار سلطنت خود، به علم و ادب هم علاقه داشتند. محمّد بن تغلق، خود

شعرشناس بود. به زبان سانسکریت علاقه مند بود. با غیر مسلمانان، رفتاری پسندیده داشت. در نزدیک دولت آباد محلی بنا کرد و آن را «سوارگ دُواری» (دروازه جنت) نامید. به سبب آوازه بخشش او علما از کشورهای اسلامی به سوی هند آمدند. نوشته اند که بر سر سفره محمد تغلق، دو هزار نفر از علما می نشستند و آنان در جنگ ها هم همراه سلطان بودند.

از طرفی، باید افزود که محمد بن تغلق، شخصیتی دوگانه داشت: از یک سو علما را می آزرده و آنان را به قتل می رساند و از سوی دیگر، به شریعت اسلام پای بندی داشت. البته وی ابتدا دادپیشه بود؛ ولی به علت شکست در جنگ ها، ستمگری آغاز کرد و به آزار و قتل علما پرداخت. از خلفا اجازت نامه می گرفت و بر سگه ها نام خلیفه را ضرب می کرد.

در عهد وی سه طریقت فردوسی، چشتیه و سهروردیه، خانقاه داشتند. چشتیه از دربار دوری می کردند؛ ولی سهروردیه به دربار وابسته بودند. اکثر شاعران وابسته به یکی از این سلسله ها بودند.

در صحنه علم، علامه کمال الدین شهرتی داشت. وی با دختر بابا گنج شکر ازدواج کرده بود. در این عهد (۷۳۲ق)، مقبره شیخ حمیدالدین ناگوری بنا شد. مزارهای واقع در بداؤان تعمیر گردید و ساختمان هایی بر آرامگاه نظام الدین اولیا افزوده شد.

فیروزشاه اگرچه سنّی متعصب بود، ولی به سماع و موسیقی علاقه داشت. بعد از هر نماز جمعه، نزدیک به سه هزار سراینده و داستانگو و پهلوان در دربارش گرد می آمدند. او به زیارت تربت مشایخ می رفت. مقبره سلاطین خلجی را مرمت کرد و مدارس زیادی ساخت. در زمان او دو نوع مدرسه

شافعی و مدرسه حنفی وجود داشت، هرچند سطح دانش نسبت به عهد خلجیان پایین تر بود.

آثار صوفیانه بسیاری در عهد وی پدید آمد؛ مثلاً ابوالحسن شرف الدین بر فصوص الحکم محیی الدین شرحی نوشت که سید علی همدانی هم در آن سهمی داشت. ملفوظات تدوین شد. حمید قلندر به تألیف خیرالمجالس پرداخت. مولانا حماد، أحسن الأقوال را کامل کرد و ضیاءالدین نخشی تألیفاتی فراهم کرد. مولانا عزیزالدین دهلوی نیز کتاب هایی را از سانسکریت و عربی ترجمه کرد. ضیاء برنی، تاریخ فیروزشاهی را تألیف کرد. از آثار بر جای مانده از آن عهد چنین بر می آید که علما و شعرا اندوهی پنهان در ضمیر خود داشته اند و آینده را تاریک می دیده اند. از عهد تغلق، کتیبه هایی در مساجد و مقبره ها به فارسی و گاه به عربی باقی مانده است.

سلسله سادات (سیدها)

(۱)

برخی از مورخان، خضرخان بن ملک سلیمان را به خاندان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منسوب ساخته اند و او را سید خوانده اند. (۲) دو دلیل بر سیادت آنان قید شده است: اول این که یک بار وقتی سید جلال بخاری سیدالسادات، به منزل ملک مروان، پدر خوانده ملک سلیمان آمده بود، ملک سلیمان که تا آن روز دعوی سیادت نمی کرد، چون غلامان دیگر، آفتابه و لگن برای دست شستن آورد. سیدجلال

ص: ۸۶

۱- (۱). در این بخش، از کتاب زیر استفاده شده است: تاریخ فرشته، محمدقاسم هندوشاه استرآبادی، معروف به فرشته، چاپ سنگی، جلد اول، ص ۳۸۶-۲۹۳؛ (به نقل از: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در شبه قاره هند).

۲- (۲). The Cambridge History Of India Vol M Turks and Afghans Edited by LTColonel . Sir Wolseley Haig New Delhi ۱۹۶۵

فرمود که این سید را بدین خدمت گماشتن گستاخی است. چون این سخن بر زبان اهل صلاح جاری شده، یقیناً او سید است؛ دوم این که خضرخان در سخاوت، شجاعت، حلم، تواضع، صلاح و تقوی به اوصاف حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت تام داشت و این نیز دلیل سیادت است.

خضرخان در سال ۸۱۷ق، به تخت نشست؛ اما خود را شاه نخواند و در ابتدا خطبه و سکه به نام امیر تیمور در ملتان کرد و بعد در دهلی به نام میرزا شاهرخ. اما در پایان خطبه، نام خضرخان را هم می بردند و دعایش می کردند. او اکثر سال ها هدایای لایق برای شاهرخ می فرستاد. وی مدتی از عمر خود را در جنگ و سرکوب گذراند و سرانجام در هفدهم جمادی الاولی سال ۸۲۴ق، درگذشت و هفت سال و چند ماه پادشاهی کرد. پادشاهی عادل، کریم، عاقل و راستگو بود. مردم در سوگ او عزادار شدند و در روز سوم، پسر بزرگش مبارک شاه را بر تخت نشانند.

او خود را معزالدین ابوالفتح سلطان مبارک شاه خواند. او نیز در عرض سیزده سال و سه ماه و اندی، اکثر ایامش را به فرو نشاندن فتنه ها سپری کرد و سرانجام در روز جمعه نهم رجب سال ۸۸۷ق، که به مبارک آباد رفته و در عمارت خاص در تهیه مقدمات نماز جمعه بود، به دست عده ای هندو کشته شد. او نیز پادشاهی عاقل بود و اخلاقی ستوده داشت و در تمام ایام پادشاهی، دشنامی بر زبان او نگذشت. همه امور کشور را خود بررسی می کرد. تاریخ مبارک شاهی به نام اوست.

پس از وی محمدخان بن فریدخان بن خضرخان پادشاه شد. مَلِکِ سرورالملک وزیر که در توطئه قتل مبارک شاه دست داشت، باز در صدد تفتین بود و

می خواست به هر نحو شده، خود تاج و تخت را قبضه کند. او به پاداش قتل مبارک شاه، بیانه، امر و نهی و نارنول و چندین ناحیه را به قاتلانِ سلطان بخشید و بعضی از امیران مبارک شاهی را کشت یا زندانی کرد. سرانجام روزی که قصد داشت محمّدخان را نیز همچون مبارک شاه به قتل برساند، به دست سپاهیان پادشاه و کمال الملک، یکی از امیران مبارک شاه، کشته شد. بسیاری از یاران و طرفداران او نیز در سال ۸۳۸ق به دار آویخته شدند. در همین سال، مَلِک بَهلُول، معروف به اسلام خان که حاکم سرهند شده بود، بدون دستور پادشاه، دیپال پور و لاهور را تا پانی پت به تصرف درآورد. پادشاه در این ایام، چنان به عیش و عشرت سرگرم بود که پروای ملک و مال نداشت. سلطان، حسام خان را برای سرکوب وی فرستاد؛ اما حسام خان شکستی فاحش خورد و به دهلی بازگشت. بهلول به سلطان پیغام داد که اگر حسام خان را به قتل برسانی، من سر به اطاعت فرود می آورم. سلطان به گفته وی عمل کرد و حسام خان را کشت و حمیدخان را وزیر کرد.

چون حکام، ضعف نفس پادشاه را دیدند، طمع در ممالک او کردند. وقتی سلطان محمود خلجی، سلطان مالوه، به قصد تسخیر دهلی در سال ۸۴۴ق، به نزدیکی دهلی رسید، محمدشاه مضطرب شد. فرستاده ای به نزد ملک بَهلُول روانه کرد و او را به یاری خواست. ملک بَهلُول با بیست هزار سوار حاضر یراق به دهلی آمد. سلطان خود در جنگ شرکت نکرد و گفت: شما فوج ها را آماده کنید و بجنگید. ملک بَهلُول با لشکر خود که اکثر افغانی و مغولان تیرانداز بودند، طلایه دار سپاه دهلی شد.

سلطان محمود خلجی، چون شنید که سلطان خود در جنگ شرکت نکرده، او

نیز پسران خود غیاث الدین و قدرخان را به جنگ فرستاد. هر دو لشکر تا غروب جنگیدند. ملک بهلول و سپاهیان در آن روز، رشادت‌ها از خود نشان دادند. سلطان محمود خلجی که در آن شب مضطرب بود، وقتی صبح شنید که احمدشاه گجراتی به مندو می‌آید، مضطرب تر شد. پس به فکر صلح افتاد؛ ولی از کمال حمیت، سخنی بر زبان نیاورد.

محمدشاه کاری کرد که هیچ‌یک از پادشاهان دهلی نکرده بودند. طالب صلح شد. محمودشاه خلجی از خدا خواسته، صلح را پذیرفت و بی‌درنگ رفت. ملک بهلول که رفتار پادشاه را دیده بود، بسیار خشمگین شد و سپاهیان مالوه را دنبال کرد و بسیاری از آنان را کشت و اموال آنان را گرفت. سلطان محمد شادمان شد و ملک بهلول را فرزند خواند و او را لقب خان‌خان داد. سلطان محمد از آن پس، از نظر مردم افتاد و دیگر قرب و اعتباری نیافت. وی در سال ۸۴۵ق، به سمانه رفت و حکومت لاهور و دیپال پور را به ملک بهلول داد. ملک بهلول در لاهور قوت یافت. افغانان دور او جمع شدند و هوس پادشاهی در سرش افتاد و بی‌دلیل با سلطان محمد به مخالفت برخاست. آن‌گاه به دهلی لشکر کشید و آن شهر را محاصره کرد؛ ولی بدون گرفتن نتیجه‌ای بازگشت.

سلطنت محمدشاه، روزه‌روز ناتوان تر شد و به جایی رسید که امیران نزدیک، از فرمان او سرپیچی کردند و به سلطان محمود خلجی پیوستند. سلطان محمد در سال ۸۴۹ق، بیمار شد و درگذشت. او دوازده سال و چندماه بر تخت نشسته بود.

پس از وی پسرش علاءالدین بن محمد شاه بر تخت دهلی نشست. همه امیران جز ملک بهلول به پایتخت آمدند و اظهار انقیاد کردند. علاءالدین در سال ۸۵۰ق، عازم بیانه شد. در بین راه وقتی شنید که پادشاه جونپور به قصد دهلی می‌آید، با

آن که شایعه نادرست بود، به دهلی برگشت. حسام خان که وزیر ممالک و نایب السلطنه بود، به عرض رسانید که به مجرد شنیدن خبر دروغ، بازگشتن، لایق شأن پادشاهان نیست. سلطان را این سخن گران آمد و بر همه معلوم شد که این پادشاه، از پدر خود هم ناتوان تر و نالایق تر است.

در این ایام، اطراف و اکناف پایتخت در دست افراد مختلف بود. فقط دهلی و چند جای دیگر در تصرف پادشاه بود. سلطان در کارهای مملکت با عده ای از امیران مشورت کرد. آنان که پادشاه را ضعیف تر از آنچه بود می خواستند، گفتند اگر پادشاه حمیدخان را از وزارت خلع کند، مملکت آرام تر و مردم مطیع تر خواهند شد. پادشاه، حمیدخان را به زنجیر کشید و خود به بداون رفت که آنجا را زیادتر از دهلی دوست داشت. دو برادرزن داشت که دهلی را به آن دو سپرد، یکی را به عنوان شحنة تعیین کرد و دیگری را امیری دیوان داد. خود نیز در بداون به عشرت مشغول شد. کم کم اوضاع در پایتخت آشفته شد. به سلطان گفتند که مردم از زنده بودن حمیدخان پریشان خاطرند. اگر سلطان او را بکشد، اوضاع نظام خواهد یافت. سلطان دستور قتل حمید را صادر کرد؛ ولی کسان حمیدخان، او را از بند رها ساختند. حمیدخان به حرم شاهی رفت و اهل حرم را با سر و پای برهنه و با بی احترامی از حصار شهر بیرون کرد و درصدد بر آمد که پادشاهی دیگر تعیین کند. قرعه به نام ملک بهلول لودهی افتاد.

بهلول به سلطان نوشت که برای دفع حمیدخان، عازم دهلی هستم. او دهلی را تصرف کرد و بعد از مدتی حمیدخان را هم از میان برداشت و خود را پادشاه بهلول خواند. بهلول در سال ۸۵۴ق، دهلی را به پسر بزرگش خواجه بایزید سپرد

و خود به دیپال پور برای جمع کردن افغانان و ضبط ولایات، لشکر گسیل کرد. سلطان علاءالدین به ملک بهلول گفت: من پادشاهی را به تو ارزانی داشتم، خود در بداؤن خواهم ماند. ملک بهلول از هفدهم ربیع الأول سال ۸۵۵ق، رسماً پادشاه شد و نام علاءالدین را از خطبه انداخت. علاءالدین در ۸۸۳ق، در بداؤن مُرد و سلسله سادات بدین ترتیب به پایان رسید.

۱. غیاث‌الدین تغلق چگونه به قدرت رسید؟
۲. در عهد سلاطین جونپور، چه عالمانی در جونپور به فعالیت علمی پرداختند؟
۳. در دوره محمدبن تغلق، کدام یک از طریقت‌های صوفیه، به دربار رفت و آمد داشتند؟
۴. تاریخ مبارک شاهی به نام کیست و به چه سلسله‌ای وابسته است؟
۵. چرا سلطان علاء‌الدین بن محمد شاه، دستور قتل حمیدخان را صادر کرد و پیامدهای آن چه بود؟

اشاره

هدف های آموزشی: (۱) آشنایی یافتن با دوره ای که دهلی در دست سلسله لودی بود؛ (۲) تلاش بهلول خان برای بازگرداندن اعتبار مسلمانان هند؛ (۳) انتقال پایتخت از دهلی به آگره؛ (۴) استیلای مغولان به سرداری بابر بر ممالک لودی؛ (۵) حکومت شیرشاه سور و آغاز سلطنت سوریان.

روی کار آمدن لودیان

جمعی از افغانان لودهی، گرد هم آمده، برای تجارت به هندوستان رفت و آمد می کردند. از میان آن جمع در زمان فیروزشاه، باربک ملک بهرام از برادر رنجید و به ملتان آمد و به خدمت ملک مروان، حاکم ملتان در آمد. این شخص، جد بزرگ ملک بهلول لودی بود. یکی از پسران او به نام سلطان شاه هنگامی که خضرخان در زمان فیروزشاه به حکومت ملتان تعیین شد، به دستگاه او در آمد و به سبب ابراز رشادت اعتباری یافت. سپس لقب اسلام خانی گرفت و به حکومت سرهند رسید. برادرانش هم با وی بودند، از

جمله ملک کالا که پدر ملک بهلول است. مادر ملک بهلول در زمان وضع حمل زیر آوار ماند؛ ولی کودک را از شکم مادر سالم بیرون آوردند. بهلول بالید و بزرگ شد. اسلام خان او را داماد خویش کرد.

اسلام خان با آن که خود فرزندی رشید داشت، به هنگام مرگ، بهلول را به جانشینی خود برگزید. پس از مرگ اسلام خان، چند دستگی پیدا شد و نزاع در گرفت. ملک بهلول از سرهند بیرون آمد و به راهزنی پرداخت. هرچه می یافت با یاران خود تقسیم می کرد و بسیاری از افغانان و مغولان در اطراف او جمع شدند. پس از مدتی که ملک فیروز از دهلی گریخته بود، نزد بهلول آمد و بار دیگر بهلول سرهند را به تصرف در آورد. گویند بهلول سال ها قبل، روزی با دو تن از یاران به خدمت درویشی رفت. با ادب پیش وی نشست. آن درویش گفت: کیست که پادشاهی دهلی را به دو هزار تنگه (پول نقره) بخرد. ملک بهلول هزار و ششصد تنگه که با خود داشت به درویش داد و گفت: زیاده از این ندارم. آن درویش پذیرفت و گفت: پادشاهی تو را مبارک باد. همراهان بهلول، او را مسخره کردند. او گفت حال از دو بیرون نیست، یا این امر وقوع خواهد یافت، در آن صورت سودای مفتی کرده ام و اگر وقوع نخواهد یافت، خدمت درویشان خالی از اجر نیست.

بهلول با سپاه حسام خان وزیر ممالک نبرد کرد و او را شکست داد و نامه به سلطان محمدشاه نوشت که اگر وزیر الممالک را بکشند و وزارت را به حمیدخان دهند، من مطیع خواهم شد. پادشاه بی تأمل، حسام خان را به قتل رسانید. بهلول اظهار انقیاد کرد و بار دیگر سرهند و نواحی آن به بهلول واگذار شد. هنگامی که سلطان محمود خلجی، حاکم مالوه به قصد تسخیر دهلی لشکر

کشید، سلطان از بهلول یاری خواست و بهلول با بیست هزار افغان و مغول به یاری سلطان محمد آمد. او دادِ مردانگی سرداد و از پادشاه، لقب خان خانانی گرفت. سپس به سرهند بازگشت و بدون حکم سلطان، لاهور، دیپال پور، سنام و دیگر نواحی را فتح کرد و برای تسخیر دهلی لشکر کشید. چون موفق نشد به سرهند برگشت و به ساختن استحکامات پرداخت و خود را سلطان محمد خواند. او ضرب سکه و خطبه را به فتح دهلی موکول کرد. در این هنگام، سلطان محمدشاه فوت کرد و سلطان علاءالدین به جای پدر نشست. بعد از چند سال حمیدخان لودی، او را از سرهند به دهلی خواست و او در سال ۸۵۵ق، به نام سلطان بهلول بر تخت نشست. آن گاه به سلطان علاءالدین نامه نوشت که چون پرورده پدر شما هستم، نام شما را از خطبه حذف نخواهم کرد.

علاءالدین در پاسخ نوشت که چون پدرم تو را فرزند خطاب می کرد، تو را به جای برادر بزرگ می دانم و سلطنت را به تو می سپارم و خودم در بداؤن خواهم ماند. بهلول مدتی در جنگ و ستیز سپری کرد. علاءالدین در سال ۸۸۳ق، در بداؤن درگذشت. بهلول نیز پس از سی و نه سال سلطنت در سال ۸۹۴ق مُرد.

پس از وی نظام خان، تابوت بهلول را به دهلی فرستاد و خود به نام سلطان سکندر پادشاه شد. وی نیز مدتی به نبرد با مخالفان پرداخت. در سال ۹۱۱ق، در محل آگره، شهری بنا کرد که پایتخت پادشاهان هند شد. در همان سال، زلزله ای عظیم در هند رخ داد که بسیاری از مردم تلف شدند. سکندر در سال ۹۲۳ق، بر اثر بیماری درگذشت. جنازه او را در دهلی در کنار مزار پدر به خاک سپردند. مدت سلطنت او بیش از بیست و هشت سال بود.

پس از سکندر پسرش ابراهیم پادشاه شد. او بر خلاف پدر و جدّ، قواعد و

آداب رفتار با خویشان را تغییر داد. می گفت: «پادشاهان قوم و خویش ندارند. رعیت باید شرایط خدمت را به جای آورد». از این رو سرکردگان با او بنای مخالفت گذاشتند و متفق شدند که پادشاهی دهلی تا جونپور در دست سلطان ابراهیم باشد. وقتی مخالفت بالا گرفت، ابراهیم، بسیاری از امیران و حکام را زندانی کرد. عده ای از آنان در زندان درگذشتند. برخی از امیران برای نجات از قهر سلطان، به ظهیرالدین محمد بابر که در کابل بود، پناه بردند. سلطان علاءالدین، برادر سلطان ابراهیم، یکی از آنان بود. پس بر آن شدند که به دهلی حمله کنند و علاءالدین برای محاصره دهلی آمد؛ ابراهیم برای مقابله آماده شد؛ اما علاءالدین شیخون زد و تا سپیده دم، تمام لشکر ابراهیم را تارومار کرد.

بعضی از امیران سلطان ابراهیم در آن شب به علاءالدین پیوستند و بعضی دیگر به پنجاب گریختند. سرانجام ظهیرالدین محمد بابر در جنگ پانی پت، سلطان ابراهیم لودی را کشت و در دوازدهم رجب سال ۹۳۲ق، خود بر تخت دهلی نشست.

ویژگی های پادشاهان لودی

ملک بهلول، مردی به ظاهر آراسته و متابع شریعت بود. در سفر و حضر با علما همنشینی داشت و اکثر اوقات خود را با علما می گذرانید. با رؤسای افغان برادرانه رفتار می کرد و در حضور آنان بر تخت نمی نشست. چون حکومت دهلی را به دست آورد، خزاین را بین افغانان لودی تقسیم کرد. می گفت از پادشاهی تنها نام آن برای من کافی است. به سپاهیان مغول اعتماد داشت. اگر می شنید که جوان کارآمدی هست، او را می خواست و مقامی شایسته به وی می داد. قاعده و رسوم

جهاننداری را نیک می دانست و به سود مردم به آن عمل می کرد. با مردم همیشه به عدل و داد سلوک داشت.

در زمان سکندر، همه مردم در امن و امان بودند. ارزانی بود. او طبق فتوای علما رفتار می کرد و تخلف از گفته آنان را جایز نمی دانست. هر روز دیدار عمومی داشت و خود به شکایات مردم می رسید. برای همه مساجد، قاری و خطیب تعیین کرده بود و به آنان حقوق می داد. هر زمستان به فقرا لباس می بخشید. روزهای جمعه مَبَلغی به عنوان «جمعگی» از مردم می گرفت و به فقیران می داد. در رمضان و عاشورا احسان می کرد. در زمان او تحصیل و تعلیم علم رواج پیدا کرد. امیرزاده ها و سپاهیان به کسب فضایل مشغول شدند. اخبار مربوط به مردم به گوش او می رسید. او گاه از کارهای خلوت مردم به خود آنان خبر می داد. چنان که مردم گمان می کردند که سلطان جَنّی دارد که او را از پوشیده ها خبردار می کند. هر روز روزنامهچه نرخ و حوادث از ولایات می رسید و اگر خللی در کار ولایات بود، فوراً به حل آن می پرداخت.

سکندر در شعر فارسی هم دستی داشت و شعر می گفت و «گلرخ» تخلص می کرد. هر روز چند ساعت با اهل فضل و ادب، مجلس مباحثه ترتیب می داد.

پس از سکندر، تفرقه در کار لودیان پیش آمد و اراذل بر اوضاع مسلط شدند و در امور مردم اختلال پیدا شد.

اوضاع اجتماعی و فرهنگی بین سال های ۹۳۲ - ۸۱۷ ق (۱۵۲۵ - ۱۳۱۳ م)

اوضاع سیاسی سال های ۹۳۲ - ۸۱۷ ق، نابه سامان و آشفته بود. همه جا هرج و مرج و پر آشوب بود؛ امّا از نظر فرهنگی، کارهایی انجام گرفت. در دوره سیدها یعنی از ۸۱۷

تا ۸۵۵ق، مآخذی که بتواند نکات فرهنگی را روشن کند، اندک است. سیدها آشوب را فروخوابانند و مرزهای سیاسی را وسعت دادند. اگر چه آنان نیز با آشوب روبه رو بودند، ولی همچنان از هنرهای زیبا حمایت می کردند. البته این حمایت، تنها در قلمرو محدود آنان و در میان حامیان آنان صورت عملی به خود گرفت.

بعد از سیدها، لودی ها بر سر کار آمدند. بهلول لودی در طول حیات خود برای توسعه قلمرو خود بسیار کوشید. در حالی که اوضاع سیاسی سلطنت دهلی چندان رضایت بخش نبود. هنرمندان، رجال برجسته و افراد مطلع، از درباری به دربار دیگر می رفتند تا حامیانی بیابند. گجرات، جونپور و دکن در آن روزگار، از مراکز عمده علم و ادب بود. معماری، موسیقی، نقاشی و ادبیات و هنرها و فنون دیگر در آن نواحی شکوفا شده بود. معماری شرقی که توجه بینندگان را به خود جلب می کرد، آمیزه ای از معماری هندی و اسلامی بود. از آن بناها هنوز در جونپور، آثاری چون مسجد آتالا (۱) و مسجد لعل دروازه باقی است.

در بنگال، مالوا، گجرات و دکن، فنّ معماری در مدارس، آموزش داده می شد. این نوع مدارس در این عهد گسترده تر شدند. بسیاری از پادشاهان نیز خود به فنّ معماری آشنا بودند. نقاشی هم پیشرفت کرده بود، اما نه در حدّ معماری.

موسیقی به وسیله سلاطین سرپرستی می شد. مبارک شاه از سادات به موسیقی علاقه مند بود. سکندر لودی هر چند که متدینی متعصب بود، از موسیقی جانبداری می کرد. کتاب لهجات سکندرشاهی که عمر یحیی تألیف کرده بود، به سکندر لودی تقدیم شده است. راجه مان سینگ، حاکم گوالیار، آهنگساز و نغمه خوان بود.

ص: ۹۸

سکندر از عالمان حمایت می کرد. هر شب هفتادتن از علما در دربار او گرد می آمدند و در مسائل فقهی مباحثه می کردند. او بسیاری از دانشمندان را از عربستان، ایران، آسیای مرکزی و ملتان به دربار خود فراخواند. وزیر او «میان بهوا» (۱) نیز مردی عالم و مؤلف چند کتاب بود. تعلیم و تربیت که منحصر در مدرسه ها بود، به تدریج از مدرسه ها بیرون آمد و در جاهای دیگر نیز دایر شد. بر اثر اشاعه مکتب ها، هندوان نیز با مسلمانان در آمیختند و از این طریق، ترجمه هایی از آثار گوناگون پدید آمد. لهجات سکندرشاهی که در اصل به سانسکریت بود، به فارسی ترجمه شد.

پاندرت دونگار مال نیز از دانشمندان و فارسی دانان معروف آن عصر بود. به سرپرستی میان بهوا، گروهی از علما به تألیف کتاب در فنون گوناگون مشغول شدند. میان بهوا، خود کتاب طب سکندری را تدوین کرد که به اسم، معدن الشفاء سکندرشاهی نیز خوانده می شود.

لودیان علاوه بر دهلی، در مناطق دیگر نیز فعالیت های ادبی را تشویق می کردند. جونپور را «شیراز هند» می نامیدند. در کشمیر سلطان زین العابدین، حامی بزرگ زبان و ادبیات فارسی بود. او را می توان با اکبر مقایسه کرد. زین العابدین اهل علم بود و در زبان های سانسکریت، فارسی، کشمیری و عربی مهارت داشت. حقوق اساسی مردم را می دانست و با آن اصول، با مردم رفتار می کرد. عده ای از برهمنان که در زمان سکندر از کشمیر رانده شده بودند، دوباره مجال بازگشت یافتند و زین العابدین برای ساختن معبد به آنان کمک کرد. در عهد زین العابدین، سنگ تراشی، مجسمه سازی، شیشه سازی و بافتن شال در

ص: ۹۹

کشمیر رواج پیدا کرد. او برای مزارع کشاورزی، آب تأمین کرد.

در این زمان، زبان عربی در کنار زبان فارسی رشد کرد؛ ولی سانسکریت پیشرفت چندانی نیافت. زبان های محلی مانند گجراتی، بنگالی و زبان های دیگر مورد توجه واقع شدند و گروهی از دانشمندان در این زبان ها کتب متعدد تدوین کردند. گروه های کوچک مذهبی همه متحد شدند و جشن های مذهبی به طور دسته جمعی برپا گردید. صوفیان مسلمان و پرهیزگاران هندو با یکدیگر همنوایی یافتند. «کبیر» گورونانک، صوفی شمس الدین، عبدالقدوس، شهاب الدین دولت آبادی از اندیشمندان و متفکران این عهد بودند.

مردم در آن دوران، شادمان بودند؛ زیرا لوازم ضرور زندگی فراهم بود. اما مقام زن، همچنان پایین بود. «ساتی» رواج کامل داشت. هر زنی که به همراه جنازه شوهر سوزانده می شد، از وی قدردانی به عمل می آمد. اما در گجرات وضع زنان بهتر بود.

افغانان

فرید پسر حسن که بعدها شیرشاه خوانده شد، از قبیله «سور» بود. جد او از «روه» - محلی میان کابل و قندهار - به هندوستان آمده بود و در خدمت یکی از امیران سلطان بهلول بود. حسن پدر شیر شاه در خدمت جمال خان، یکی از امیران بزرگ لودی بود. جمال خان سهسرام و بعضی نواحی دیگر را با پانصد سوار به حسن داد. حسن، هشت پسر داشت. فرید و نظام از زنی افغانی بودند. چون حسن به آن زن علاقه نداشت، فرزندان او را هم فروتر از دیگر پسرانش می دید. فرید از پدر رنجید و پیش جمال خان رفت و در جونپور به طلب علم پرداخت. گلستان، بوستان، سکندرنامه و کافیه را به همراه تاریخ و سیر انبیا خواند.

پس از دو سال، به جونپور رفت و اقربای او پدر و پسر را با هم آشتی دادند. حسن که آثار دانایی را در فرید ملاحظه کرد، او را به حکومت ناحیه ای از قلمرو خود فرستاد. فرید در آن ناحیه به آبادانی مشغول شد و یاغیان را سر جای خود نشاند و قدرت و مکتب به هم رسانید. پس از مدتی، حسن خواست که قلمرو خود را به سه پسر خود به نام های: سلیمان، احمد و مدا (فرزند کنیزی که مورد علاقه وی بود) بدهد. فرید دست از حکومت برداشت و به آگره رفت.

در این زمان، سلطان سکندر در گذشت و سلطان ابراهیم به جای پدر نشست. فرید به خدمت دولت خان از امیران سلطان ابراهیم پیوست. بعد از مدتی حسن نیز در گذشت و دولت خان، فرمان حکومت قلمرو حسن را از سلطان ابراهیم به نام فرید کرد و کار نظام گرفت.

فرید به قلمرو خود رفت؛ ولی برادران با او به مخالفت برخاستند. فرید به سلطان محمد نوحانی که ایالت بیهار را در دست داشت، رجوع کرد. در این اثنا بابر بر سلطان ابراهیم غلبه کرد و او را کشت.

گویند روزی سلطان محمد به شکار رفته بود. ناگاه با شیری روبه رو شد. فرید آن شیر را کشت. سلطان محمد او را «شیرخان» لقب داد و پسر کوچک خود جلال خان را برای تربیت به دست وی سپرد. پس از مدتی سلطان محمد در گذشت و جلال خان، قائم مقام او شد و حکومت بیهار به شیرخان رسید. جلال خان، نزد محمود شاه والی بنگاله رفت و از شیرخان شکایت کرد. محمود شاه، جلال خان را برای مقابله با شیرخان فرستاد. شیرخان نیز بر او غلبه کرد. پس از مدتی بابر در سال ۹۳۷ق، مُرد و همایون به جای او نشست.

شیرخان از بیشتر نبردها پیروز برآمد و حتی بر همایون غلبه کرد و بسیاری از

امیران نواحی را تحت فرمان خود در آورد و در آگره استقرار یافت. عاقبت پس از سال ها تلاش در سال ۹۵۲ق، در محاصره قلعه کالنجر بر اثر آتشی که از سلاح دشمن پرتاب شده بود، درگذشت.

پس از وی، اسلام شاه بن شیرشاه که پسر میانی شیرشاه بود و جلال خان نام داشت، در نوزدهم ربیع الأول سال ۹۵۲ق، در پای قلعه کالنجر بر سریر سلطنت هند نشست و خود را اسلام شاه نامید و به آگره رفت. او پس از مدتی به اطرافیان خود بدگمان شد و به هر کس که اندکی سوءظن پیدا می کرد، به زندان می انداخت و یا به قتل می رسانید. او در گوالیار اقامت می کرد و به خوشی و کامرانی مشغول بود و عاقبت نیز در ذی الحجه سال ۹۶۰ق، در گوالیار مُرد. جنازه اش را به سهسرام بردند و در کنار قبر پدر به خاک سپردند.

پس از درگذشت اسلام شاه، امیران و بزرگان، پسر او فیروزخان را در دوازده سالگی در قلعه گوالیار بر تخت نشاندند و خطبه و سکه به نام او کردند. بعد از سه روز، مبارزخان پسر نظام خان، برادرزاده شیرشاه، فیروزخان را در پیش چشم مادرش که خواهر مبارزخان هم بود، به قتل رسانید و خود در سال ۹۶۱ق، به نام سلطان محمد عادل بر تخت نشست. در عهد او «هیمنون» بقال، زمام اکثر امور را به دست گرفت و در تمام هند، علیه محمد عادل، علم مخالفت بلند شد. بعد از او دو تن دیگر نیز به نام ابراهیم سوم و سکندر سوم تا سال ۹۶۲ق، سلطنت کردند و سرانجام به دست تیموریان هند منقرض شدند.

ویژگی های شاهان افغان

شیرشاه، آثار زیادی از خود برجای گذاشت. در شهر دهلی مسئله آب را که مسئله ای عمده بود، حل کرد. مساجدی در جاهای مختلف از خشت و گچ بنا

کرد و قاری و امام برای آنها معین کرد و مقرری به آنان پرداخت. در کنار یک دروازه شهر به مسلمانان آب و غذا می دادند و در دروازه دیگر، هندوان را اطعام می کردند. در سراهایی که میان راه ها برپا کرده بود، دو پیک بودند که هر روز از اقصای بلاد، اخبار را به وی می رساندند. میان نیلاب و آگره بر سر جاده، در هر دو طرف درختان میوه دار نشانده بود تا مردم در سایه آن آسوده حال رفت و آمد کنند. راه ها امن بود، چنان که به نگهبان نیازی احساس نمی شد. هر کس از افغانستان می آمد، مورد عنایت او واقع می شد. در زمان سلطنت او میان اقوام فرقی نبود.

امیران او هم مهربان بودند. چنان که «خواص خان» از امیران او هر شب جمعه از هشتاد من نبات و صد من شکر، حلوایی می ساخت و میان فقرا تقسیم می کرد و هر سال میان فقرا و مستمندان پارچه توزیع می کرد. بیوه زنان نیز در زمان سلطنت شیرشاه یومیه داشتند.

اسلام شاه مردی عاقل و با کفایت و در تدبیر جهاننداری ممتاز بود. در مجالس انس، دوستانه رفتار می کرد؛ ولی فیروزشاه مجالی برای خودنمایی پیدا نکرد و به دست دایی خود به قتل رسید.

اوضاع فرهنگی دوره افغانان

پادشاهان افغان، بیشتر اهل فضل بودند. شیرشاه که خود صرف و نحو خوانده و تا شرح کافیه رسیده بود، اکثر اوقات با فضلا نشست و برخاست می کرد. در رعایت احکام شرع دقیق بود و از گفته علما عدول نمی کرد. اسلام شاه هم با اهل علم انس داشت و از میان پادشاهان افغان از همه برتر بود. در هیچ محفلی سخنی گفته نمی شد که موافق آن شعری نخواند. گلستان و بوستان را از حفظ داشت و

اکثر اشعار حافظ را در مواقع مناسب می خواند. و شعر او را دوست داشت.

در همین زمان، حسن، پدر شیخ علایی، در قصبه «بیانه» بر مسند مشیخت نشسته بود و طالبان حق را ارشاد می کرد. پس از درگذشت وی، شیخ علایی برجای پدر نشست. در آن ایام، شیخ عبدالله نیازی از مریدان شیخ سلیمان چشتی، از سفر حجاز و عراق عرب و عجم و خراسان و ماوراء النهر باز می گشت. وقتی به بیانه رسید و در آنجا مقیم شد، روش سیدخان مشهور به میر سید محمد جونپوری را ظاهر ساخت. شیخ علایی آن طریقت را پسندید و دعوت به آن طریق را آغاز کرد و به روش آن طایفه در بیرون منطقه بیانه در همسایگی شیخ عبدالله نیازی مسکن گرفت. گروهی از مردم به آنان گرویدند.

شیخ علایی گاه در کوچه و بازار می گشت و هر جا امری نامشروع می دید، اول به رفق و مدارا منع می کرد، اگر موفق نمی شد، به قهر و جبر توسل می جست. شیخ عبدالله نیازی که در واقع، مرشد شیخ علایی بود، چون دید که او با مردم در افتاده، او را واداشت که به سفر حج برود. علایی در راه حج به «خواص پور» رسید. خواص خان از وی استقبال کرد، چون مردم از دست شیخ در رنج بودند، خواص خان از شیخ خواست که به جای دیگر برود. علایی زمانی که اسلام شاه در آگره بر تخت نشست، از سفر حج منصرف شد و به بیانه برگشت. اسلام شاه به صوابدید علما، علایی را به حضور خواست. مخدوم الملک با شیخ علایی به مباحثه پرداخت و پس از مباحثات بسیار، به قتل وی فتوی داد.

اسلام شاه، میرسید رفیع الدین و مولانا ابوالفتح تهانگیری و علمای دیگر را برای بحث با علایی فراخواند. علایی به قوت طبع بر همه آنان غالب آمد. اسلام شاه، به فتوای علما، شیخ علایی را به دکن تبعید کرد. چون علایی به قصبه

هندیه از توابع مالوه رسید، حاکم آنجا با همه خدم و حشم از معتقدان وی شد. اسلام شاه بار دیگر شیخ علایی را به حضور دعوت کرد. در بین راه، شیخ علایی به بیماری طاعون گرفتار شد. چون به حضور اسلام شاه رسید، قوت گفتار نداشت. اسلام شاه خواست که شیخ دست از عقاید خود بردارد؛ اما علایی نپذیرفت. به فتوای علما شیخ را شلاق زدند تا دست از عقاید خود بردارد؛ امّا علایی زیر بار نرفت و چون ناتوان شده بود، در تازیانه سوم درگذشت. اسلام شاه دستور داد که جنازه او را در کنار مقابر اجدادش دفن کنند. این حادثه در سال ۹۵۵ق، اتفاق افتاد.

۱. در زمان سکندر لودی، وضعیت زندگی مردم چگونه بود؟

۲. نام چند تن از اندیشمندان و متفکران بزرگ عهد لودیان را بر شمارید؟

۳. شیخ علایی چگونه شیخی بود؟

۴. پس از درگذشت اسلام شاه، چه اتفاقی افتاد؟

۵. وضعیت فرهنگی را در زمان لودیان به اختصار شرح دهید.

(۹۳۷-۹۳۲ق / ۱۵۳۰-۱۵۲۶م)

هدف های آموزشی: (۱) آگاهی از تأسیس سلسله گورکانیان هند به دست بابرشاه؛ (۲) آغاز سلطنت پنجاه ساله اکبرشاه؛ (۳) ظهور اورنگ زیب و تکمیل کارهای ناتمام اکبر؛ (۴) برقراری روابط دوستانه گورکانیان با صفویه ایران؛ (۵) تماس با سلاطین عثمانی در پی نگرانی از حمله پرتغالی ها به سواحل اقیانوس هند؛

آغاز کار گورکانیان

مؤسس این سلسله، ظهیرالدین محمد بابر است. بابر پسر عمرشیرخ و نوه سلطان ابوسعید بود. عمرشیرخ از جانب پدر، حکمران ناحیه کوچک فرغانه بود و بر اثر سقوط از کبوترخانه در گذشت. بابر در سال ۸۸۸ق، متولد شد. پس از مرگ پدر، دوازده سال داشت که به جای پدر بر تخت سلطنت نشست و یازده سال در حکومت فرغانه، سرگرم زد و خورد با ازبکان و شاهزادگان تیموری بود. در

سنین نوجوانی، رشادت های فراوان از خود نشان داد. دو بار سمرقند را فتح کرد که بار اول در همان دوازده سالگی بود. سرانجام به علت فشار شدید ازبکان، ناحیه فرغانه را رها کرد و به جانب کابل رفت. در اواخر ربیع الثانی ۹۱۰ق، کابل را به تصرف درآورد و بر متصرفات خود افزود و نخست قلات و قندهار و سپس بهیره و بجزور و سیالکوت را در هند به دست آورد.

در این زمان، شاه اسماعیل صفوی، قدرتی یافته بود. او که در سال ۹۱۶ق، به خراسان تاخت و شبیک خان ازبک را از پای در آورد، بیگم خواهر بابر را که در عقد شبیک خان بود، با احترام پیش بابر فرستاد و این امر، موجب ایجاد محبت میان دو خانواده صفوی و گورکانیان شد. در همین ایام، سلطان ابراهیم لودی بر هند حکومت می کرد. او مردی ستمگر و متکبر و مستبد بود و در مسائل مذهبی، تعصب و سختگیری به خرج می داد. به همین دلیل، مردم هند را رنجاند و ایشان بابر را به فتح هند تشویق کردند. او نیز در صفر سال ۹۳۲ق، به هند حمله کرد و در ناحیه پانی پت، ابراهیم لودی کشته شد و از همین سال، هندوستان به تصرف گورکانیان هند درآمد. این سرزمین، سه قرن و نیم در تصرف این سلسله باقی ماند و سرانجام انگلیسیان در سال ۱۲۷۵ق (۱۸۵۷م) این سلسله را منقرض کردند.

پس از شکست و قتل ابراهیم لودی، بابر، بدون هیچ مشکلی دهلی را فتح کرد و در همان شهر، خود را امپراتور هند خواند. پسرش همایون به آگره رفت و آنجا را به تصرف درآورد و خانواده سلطنتی را اسیر کرد. افغانان با آن که از بابر شکست هولناکی خورده بودند، هنوز می کوشیدند که سلطنت از دست رفته را به چنگ آورند و در این راه، تلاش مذبحانه ای می کردند.

بابر هنوز از جنگ با افغانان کاملاً فارغ نشده بود که راناسانگا پادشاه هندوی چیتور که دشمنی خطرناک بود و هوس احیای امپراتوری هنود را در سر می پروراند،

با محمودخان لودی، برادر ابراهیم لودی همدست شد و در سال ۹۳۳ق، به آگره حمله کرد. در حوالی فتح پورسیکری، لشکریان وی با سپاه بابر روبه رو شدند. در لحظه ای بسیار حساس که نزدیک بود سپاه بابر شکست بخورد، بابر سوگند خورد که دیگر می گساری نخواهد کرد و خود وارد جنگ شد و قوای دشمن را درهم شکست. سپاهیان شکست خورده و گریخته را دنبال کرد و استحکامات مهم راجپوتان و مناطق افغانی نشین هند را ضمیمه قلمرو خود ساخت.

بابر که از دوازده سالگی همیشه در جنگ و ستیز بود، در اواخر عمر می گفت: از یازده سالگی دیگر ممکن نشد که دو ماه رمضان را در یک محل روزه بگیرم. وی در سال ۹۳۷ق، درگذشت و امپراتوری ای از خود به میراث گذاشت که دامنه آن از بخارا تا سواحل بنگال گسترده بود.

اوضاع فرهنگی در عصر بابر

بابر، بنیانگذار سلسله گورکانیان هند، فرصتی چندان برای پرداختن به امور فرهنگی نداشت. قریب پنج سال بر تخت سلطنت نشست. مادر بابر، قتلغ نگار خانم، دختر مردی دانشمند بود و بر ترکی و فارسی تسلط داشت. مادر بزرگ بابر هم زنی دانا بود و بر بابر تأثیر عمده داشت و در سفر و حضر، همیشه همراه وی بود. در حلقه دوستان عمر شیخ، مردانی دانشمند بودند که بر بابر نفوذ داشتند. خواجه عییدالله احرار، یکی از آنان بود. بابر به عییدالله احرار چنان اعتقادی داشت که اکبر به شیخ سلیم چشتی یا خواجه اجمیر داشت.

بابر رسماً به مدرسه نرفته بود. تعلیمات او همه در خانه و به وسیله لّه های وی انجام گرفته بود. بابر در خاطرات خود از کسانی که در آموزش وی حقی داشته اند، نام برده است و از جمله آنان از: شیخ مزید، خدایی، باباقلی و مولانا عبدالله که مولانا قاضی خوانده می شد، یاد کرده است. کتاب هایی که خوانده بود عبارت

بودند از: قرآن کریم، شاهنامه فردوسی، گلستان، مثنوی های امیرخسرو و نظامی، ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و طبقات ناصری قاضی منهج.

در عهدی که بابر، پا به عرصه وجود گذاشت، ماوراءالنهر، مهد تمدن و فرهنگ بود. در سمرقند و بخارا و فرغانه، ادبیات و علوم، تحت سرپرستی و حمایت جانشینان تیمور به درجه کمال رسیده بود. سلطان حسین بایقرا در هرات درباری داشت که مرکز شاعرانی چون جامی، علیشیرنویایی و مورخان بزرگی چون: خواندمیر و حسین واعظ کاشفی و نقاشانی چون: بهزاد و خوشنویسانی مانند: سلطان علی مشهدی بود. بابر در چنین عصری به بار آمده و کمالات معنوی کسب کرده بود.

بابر افزون بر قدرتمندی در زمینه نظامی، به امور فرهنگی نیز علاقه مند بود. او علی رغم مشغولیت سیاسی، نه تنها در فرصت های مناسب از شاعران و نویسندگان حمایت می کرد، بلکه خود به ترکی می نوشت و با تخلص «بابر» شعر می گفت. با آن که بیشتر به ترکی علاقه مند بود، شعر فارسی را هم از یاد نبرده بود. در شعر، به تصوف نظر داشت و از سعدی و حافظ تقلید می کرد. به عربی هم وقوف داشت. در اشعار ترکی، آیاتی از قرآن و عباراتی از عربی نقل می کرد. گاهی به فارسی سخن می گفت و در گفتارش از امثال استفاده می کرد. در خاطرات او به کلمات هندی مانند: کالاهرن (آهوی سیاه)، روتی (نان) و گلهری (سنباب) می توان برخورد. در کتب تاریخ و تذکره ها گاهی از اشعار فارسی بابر نقل کرده اند.

مهارت وی در این زبان تا حدی بود که گاه به بداهه شعر فارسی می سرود. وی در نقد شعر هم دست داشت. بر اشعار علیشیر نوایی و عبدالله هاتفی و دیگران به دیده انتقاد نگریسته، بر آنان خرده می گرفت. در خوشنویسی هم مهارت داشت. از خط نسخ، نوعی خط بیرون آورد که به «خط بابری» معروف

شد. خود وی قرآنی به آن خط نوشت و به مکه معظمه فرستاد. در لابه لای تزووک از این خط بحث کرده است. این خط البته در زمان اکبر، منسوخ شد. از خوشنویسان، میرعبدالحی مشهدی در کتابت این خط، مهارت کامل داشت.

آثار بابر

از وی دیوانی به ترکی باقی مانده که نسخه ای از آن در کتابخانه رامپور موجود است. دیگر آثارش عبارت اند از: فقه بابری، که شامل دوهزار بیت در مسائل فقهی است. رسائل عروض را در سال ۹۳۳ق، در عروض ترکی تألیف کرده است. رساله والدیه، از تألیفات خواجه عبیدالله احرار است که بابر آن را به شعر ترکی در آورده است.

همچنین شیخ زین الدین خوافی به دستور بابر، مسائل شرعی را در کتابی گرد آورده و آن را فتاوی بابری نامیده است. واقعات بابری یا تزووک بابری، مهم ترین اثر بابر به زبان ترکی است که به نثر روان و دلنشین نوشته شده است. در تزووک علاوه بر مسائل تاریخی و ادبی، از میوه ها، گل ها، درختان، پرندگان، چارپایان و جانوران دریایی و رفتار آنها اطلاعاتی مفید فراهم کرده است. شیخ زین الدین که عنوان «صدر» و مقام صدارت داشت، واقعات را به فارسی ترجمه کرده است. بابر به انشای وی معتقد بود. شیخ بر مثنوی مبین شرحی نوشته و تاریخ فتح هندوستان به دست بابر را نیز تألیف کرده است و آن را طبقات بابری نامیده است.

در تزووک بابری گهگاه از شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، طبقات ناصری، گلستان و بوستان مطالبی نقل شده است. بابر گاهی افراد و اشخاص را چنان دقیق توصیف می کند که گویی انسان، آنان را به چشم می بیند. این کتاب در

زمان اکبر و به دستور وی به وسیله میرزا عبدالرحیم خان خانان دوباره به فارسی ترجمه شده است. تزوئک به زبان های فرانسوی، انگلیسی، روسی و اردو هم ترجمه شده است.

بابر به کتاب علاقه مند بود. چون او غازی خان را نزدیک لاهور شکست داد، سرمایه فراوانی به دست آورد که مقداری از آن سرمایه، کتاب بود. غازی خان که خود علم دوست بود، کتابخانه ای داشت و از هر گوشه، کتاب های خوش خط را گردآوری کرده و در کتابخانه اش نگه داشته بود. بابر برخی از آن کتاب ها را به خود اختصاص داد، بعضی را به پسرش همایون داد و برخی را نزد پسر دیگرش کامران به کابل فرستاد.

اکثر افرادی که دانشی و کمالی داشتند، پس از انقراض تیموریان ایران، به دربار بابر روی آوردند و از سرپرستی وی برخوردار شدند. برجسته ترین شخصیت ادبی این عصر، خود بابر بود.

نصیرالدین محمد همایون (۹۶۳ - ۹۳۷ ق / ۱۵۵۶ - ۱۵۳۰ م)

همایون در سال ۹۱۳ق، در کابل به دنیا آمده است. در دوازده سالگی، یعنی در سال ۹۲۵ق، با سمت استاندار به بدخشان رفت و مدت شش سال در این مقام بود. در آخرین لشکرکشی بابر به هندوستان که به فتح هند منجر شد، بابر او را از بدخشان به هند خواست و به عنوان معاون فرمانده کل سپاه تعیین کرد. همایون در تصرف آگره و جونپور، رشادت های شایانی از خود نشان داد. در زمان مرگ بابر، همایون بیست و سه سال داشت. چون بابر او را به جانشینی خود تعیین کرده بود، در سال ۹۳۷ق، در آگره به تخت نشست. بابر به همایون توصیه کرده بود که با برادران خود کامران و

عسکری و هندال، به ملایمت رفتار کند و تا می تواند از تقصیرات آنان چشم بپوشد. همایون به وصیت پدر عمل کرد و بعد از جلوس بر تخت، قلمرو خود را بین برادران تقسیم کرد. کابل و قندهار تحت فرمانروایی برادرش کامران بود.

کامران به سبب وضع ناهنجار اقتصادی و طمع در تصرّف پنجاب، به بهانه تبریک روانه هند شد. همایون پنجاب و پیشاور و لمغان را بر قلمرو برادر افزود. کامران قول داد که در مواقع ضروری، برادر را یاری خواهد کرد. همایون از طرف غرب آسوده خاطر شد و در شرق، متوجه افغانان گردید. در این اوان، برادرانش در لاهور بنای مخالفت گذاشتند و درصدد پادشاهی بر آمدند. همایون به سوی آگره رفت. هنگامی که همایون در دهلی مشغول ساختن شهری جدید به نام «دین پناه» بود و جشن های بزرگی ترتیب می داد و اوقات خود را در این راه صرف می کرد، شیرخان افغان در شرق، سپاه گرد می آورد و به جمع لوازم جنگ مشغول بود. همایون، دین پناه را می ساخت که اگر آگره به تصرّف بهادرشاه در آید، آنجا را پایتخت خود کند.

شیرخان افغان که از مخالفت برادران همایون آگاه بود، در سال ۹۴۶ق، در چوسه، روستایی نزدیک رود گنگ، راه را بر همایون گرفت و به نیرنگ، طالب صلح شد. همایون همه شرایط وی را برای صلح پذیرفت؛ اما روز بعد، شیرخان بر سپاه همایون شیبخون زد و آنان را تارومار کرد. هزاران تن از لشکریان او در رود گنگ غرق شدند. خود همایون نیز به سختی توانست به آن سوی رودخانه بگریزد. شیرخان که گستاخ تر شده بود، آگره را تهدید می کرد. همایون کوشید که برادران را به پشتیبانی خود فراخواند؛ ولی موفق نشد. در سال ۹۴۷ق، نیز در ناحیه قنوج با شیرخان جنگید و شکست خورد. پیش از آن که همایون بتواند

سپاهیان شکست خورده خود را گردآورد، شیرخان دوباره بر آنان تاخت و بقایای آنان را کشت و یا مجبور به فرار کرد.

پس از این شکست، سسله گورکانی منقطع شد و همایون برای نجات جان خود، راه بیابان سند را در پیش گرفت و قریب چهارسال در حوالی سند به پریشانی و سرگردانی گذرانید. سرانجام به همراهی بیرم خان و عده ای دیگر، از راه سیستان و هرات به خراسان رفت و از آنجا به دربارشاه تهماسب صفوی در قزوین پناه برد. این پناهندگی در سال ۹۵۱ق، روی داد.

در سال بعد، پس از شنیدن خبر مرگ شیرخان تصمیم گرفت که سلطنت موروثی خود را پس بگیرد. او به یاری سپاهیان قزلباش، کابل و قندهار را به تصرف درآورد. حوادث مسافرت همایون به دربارشاه تهماسب را یکی از همراهان همایون به نام بایزید بیات در سال ۹۹۹ق، در لاهور نوشته است. این کتاب به نام تذکره همایون و بابر چاپ شده است. فصل اول کتاب درباره حوادث سال ۹۵۲ - ۹۴۹ق است.

همایون پس از فتح کابل و قندهار در افغانستان ماند و همّت خود را صرف فرونشاندن آتش طغیان برادران خود کرد. وی پس از فائق آمدن بر مشکلات، در سال ۹۶۱ق، از درگیری جانشینان و امیران افغان استفاده کرد و پیشاور و لاهور را تصرف کرد و به جانب دهلی رفت. در سال ۹۶۲ق، سکندرشاه سور در نزدیکی سرهند با هشتار هزار نفر، سر راه همایون قرار گرفت. همایون وی را سخت شکست داد. سکندرشاه به کوه های شوالک گریخت و همایون، فاتحانه وارد دهلی شد و پس از قریب پانزده سال، بار دیگر سسله گورکانیان را بنا کرد.

همایون در سال ۹۶۲ق، از بام کتابخانه سلطنتی افتاد و بر اثر صدمه سختی که به مغزش وارد شده بود، چند روز بعد درگذشت.

چون پس از تولد همایون، تألیف تزوک ببری برای مدتی دچار وقفه شده بود، درباره تعلیم و تربیت همایون اطلاع مفصلی در دست نیست. وی نزد خواجه کلان و شیخ زین الدین، دو تن از امیران دربار بابر تعلیم دیده است. در ریاضی و نجوم شیخ ابو القاسم استرآبادی و ملانورالدین و ملاالیاس استادان وی بوده اند. فرزندان بابر، کتاب هایی را که وی تألیف کرده بود، می خواندند. می دانیم که بابر مثنوی مبین را برای تعلیم پسرش کامران تدوین کرده بوده.

مورخان نوشته اند که همایون از نظر مذهبی و اخلاقی، استوار بود و به نماز و روزه پای بند بود و در علم ریاضی و هیئت مهارت داشت. شعر هم می گفت. با آن که زبان مادری اش ترکی بود، شعر فارسی را روان می سرود. برعکس پدرش که به زبان ترکی علاقه مند بود، همایون به زبان فارسی تمایل داشت و در مکالمات خود، ترکی را ندرتاً به کار می برد. وی همیشه با علما و فضلا همنشینی داشت و در مجالس وی مسائل علمی مطرح می شد. همیشه با وضو بود و بدون وضو نام خدا را بر زبان نمی آورد.

کامران میرزا، برادرش و بعضی از امیران جغتایی، او را شیعه می دانستند، به سبب آن که از عهد کودکی گروهی از مردم عراق و خراسان که محبت اهل بیت داشتند، نزد وی جمع آمده بودند و بیرم خان ترکمان که مصاحب و همدم او بود، مذهب امامیه داشت. به نجوم علاقه فراوان داشت، چنان که کره ای ساخته بود و افلاک را مجسم کرده و رنگ مناسب به آن زده بود و بسیاری از آلات رصد را مهیا کرده بود. هر روز لباسی می پوشید که متناسب با کوکب همان روز باشد.

همایون را باید مؤسس ثانی سلسله تیموریان هند نامید. زندگی او فراز و نشیب فراوان داشته است. دوره همایون از نظر سیاسی، اهمیت فراوان دارد. در

این دوره بود که سلطنت مقتدرِ دورانِ ظهیرالدین بابر توسط همایون و به یاری شاه تهماسب صفوی، دوباره احیا شد.

همایون، شخصاً ادیب و شاعر و هنرشناس و منجم بود. هنگام بازگشت از ایران، عدّه ای از دانشمندان و هنرمندان ایرانی را با خود به هند آورد. ورود این عدّه از دانشمندان، دایره نفوذ تمدّن و هنر ایرانی را که از عهد بابر شکوفا شده بود، وسعت بیشتری بخشید. مهم ترین امری که از عهد همایون در هند ظهور کرد و توسعه یافت، نقاشی مخصوص هندی است.

در عهد شاه تهماسب که خود صورتگری توانا بود، نقاشی در ایران اهمیت فراوان یافته بود. در دستگاه تهماسب در زمینه تذهیب، خطاطی، کتاب سازی و نقاشی، افراد ماهری کار می کردند و همه مورد عنایت خاصّ شاه بودند. همین جمع هنرمندان بودند که در کارگاه های سلطنتی، در طی سال های ۹۵۰ تا ۹۵۵ق، صفحه های هنری خمسه نظامی را به وجود آوردند.

هنگامی که همایون از این کارگاه ها به همراه، میرسید علی و عبدالصمد دیدار کرد، از آنان قول گرفت که وقتی کارش سامان گرفت، به هند بروند.

روزگار همایون با پریشان حالی و دربه دری گذشت. از این رو وی مجال آن را نیافت که به امور فرهنگی پردازد. باین حال، در دهلی مدرسه ای بنا کرد. در همان عهد شیخ زین الدین خوافی در آگره، مدرسه شخصی ساخت. همایون به نجوم چندان علاقه داشت که جان خود را هم در آن راه از دست داد. به سبب علاقه او به نجوم، در عهد وی ابزار نجوم ساخته شد. خود وی اسطرلابی ساخت که به «اسطرلاب همایونی» معروف است. به سعد و نحس و تأثیر ستارگان معتقد بود و کارهای مُلک را از روی ستارگان تعیین می کرد. به ریاضی هم دل بسته بود.

همایون از قلعه ای که شیرشاه در دهلی به نام «شیر مندل» ساخته بود، به عنوان

کتابخانه استفاده می کرد و بلندی آن ساختمان به حدی بود که بالای آن را رصدخانه خود کرده بود. به کتاب و مطالعه، آن چنان علاقه ای داشت که حتی در میدان های جنگ نیز کتابخانه ای کوچک با او همراه بود. چنان که در محاصره «کمبهاٹ» علاوه بر کتب متفرقه، کتاب تاریخ تیمور را که بهزاد تذهیب کرده بود، به همراه داشت. وقتی قبایل چادرنشین به چادر شاهی حمله کردند و اموال آن را به تاراج بردند، کتاب تاریخ تیمور هم جزء اموال غارت شده بود؛ اما بعدها آن کتاب به کتابخانه همایونی بازگردانده شد. در مسافرت به ایران و عراق نیز همایون، کتاب های انتخاب شده و متصدی کتابخانه را به همراه داشت.

در عهد همایون، زبان هندی و فارسی، نسبت به دوره بابر به هم نزدیک تر شده بودند. مسلمانان و هندوان، هر دو تعصب را رها کرده، در توسعه دایره ادب می کوشیدند و ادبیات همدیگر را در آثار خود منعکس می کردند. هرچند مسلمانان از همان ابتدا درباره زبان هندی تعصبی نشان نمی دادند، باین حال، آن زبان را چنان آزادانه که در عهد همایون استعمال می کردند، به کار نمی بردند. هندوان هم به دلایل اجتماعی و اقتصادی، همان شیوه را با زبان فارسی پیش گرفته بودند. شاهزادگان راجپورت و راجه های هندی برای حفظ ارتباط با فاتحان مسلمان در دربارهای خود منشیانی داشتند که برای خواندن و نوشتن فارسی از آنان استفاده می کردند. مسلمانان هم به همان منظور، منشیان هندی در دربارهایشان داشتند.

جلال الدین محمد اکبر (۱۰۱۴-۹۶۳ ق / ۱۶۰۵-۱۵۵۶ م)

زندگانی همایون با پریشانی و سرگردانی گذشت. او در همان روزگار نابه سامانی در سال ۹۴۸ ق (۱۵۴۱ م)، در سند با دختری ایرانی به نام حمیده بیگم ازدواج کرد. در سال ۹۴۹ ق، از این زن پسری به دنیا آمد و همایون نام او

را محمد اکبر گذاشت. به سبب آورگی، اکبر نزد عمه خود ماند. باین حال، همایون در تعلیم اکبر بسیار کوشید. طبق رسم آن زمان، چون اکبر به سن چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید، او را به ملازاده ملا عصام الدین ابراهیم سپرد تا تعلیمش دهد. علاوه بر عصام الدین، مولانا بایزید، مولانا پیر محمد خان، نقیب خان و مولانا عبدالقادر در بیرم خان از معلمان اکبر بودند. عبداللطیف قزوینی، دیوان حافظ را به اکبر آموخت.

در حضور اکبر، کتاب های اخلاق ناصری، کیمیای سعادت، قابوسنامه، مکتوبات جامی، دیوان خاقانی و دیوان انوری و تاریخ اقوام مختلف، هر روز بدون وقفه خوانده می شد. اکبر هر کتاب را تا جایی که خوانده بود، نشانی می گذاشت. هر کتابی که ختم می شد، به آن کتاب خوان، جایزه می داد. بسیاری از ابیات مثنوی، حافظ و دیگران را از حفظ داشت. چنان ذوقی یافته بود که خود به هندی و فارسی شعر می گفت. گاهی بر اشعار شاعران خرده می گرفت.

وقتی پدرش در گذشت، او چهارده ساله بود. همایون فرصت تحکیم مبانی سلطنت تیموری را نیافته بود. از این رو، موفقیت اکبر، متزلزل و نامحکم بود. جز دهلی و آگره و بخشی از پنجاب، دیگر مناطق کشور، در دست دشمن تیموریان بود. دشمنان در گوشه و کنار مخالفتشان را آغاز کردند؛ ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. بازار رشوه خواری و اختلاس در میان حکام و زبردستان گرم بود. از این رو، بیشتر وقت اکبر، مصروف مقابله با این فساد می شد. او در جنگ دوم پانی پت در ۹۶۳ق، بر هیمو بقال پیروز شد و آگره و دهلی را از تصرف این مرد که از طبقات فرومایه به وزارت محمد عادل شاه سوری در آمده بود، بیرون آورد.

در سال بعد، اسکندر سور که از اخلاف شیرشاه و یکی از مدعیان سلطنت بود، از اکبر شکست خورد. اوضاع کشور در هم بود. اکبر با مشورت بیرم خان بر مشکلات فایق آمد. اکبر که هنوز تحت سرپرستی بیرم خان بود، در مدت سه سال، جونپور، گوالیار، سنبهل و بیشتر استحکامات افغانان را به قلمرو خود پیوست. او در سال ۹۶۷ق که هیجده ساله بود، زمام امور کشور را از وکیل السلطنه، بیرم خان تحویل گرفت. در همان سال، مالوه را تسخیر کرد. او هشت سال دیگر را به فرونشاندن آتش فتنه ها گذرانید تا اینکه در سال ۹۷۵ق، موفق شد، در سراسر مملکت، آرامش را برقرار کند.

او خود قانون گذار، قاضی و مجری بود. بنابر قانون او، ازدواج در سن کم و ساتی اجباری (دفن همسر یا سوزاندن آن به هنگام مرگ شوهر)، ممنوع و ازدواج مجدد بیوگان مجاز شد. رسم بردگی اسیران و کشتار حیوانات را برای قربانی برانداخت. چون به دهلی بازگشت و حکومتش قوامی یافت، زره از تن بیرون آورد و زندگی خود را وقف نوسازی قلمروش کرد. دیگر کمتر به قوای نظامی اتکا داشت و به یک ارتش ثابت بیست و پنج هزار نفری قانع بود.

در سال ۹۹۵ق، لشکری به کشمیر اعزام کرد و آن ایالت را به تصرف درآورد. در سال ۱۰۰۲ق، عبدالرحیم خان خانان، سند را از دست میرزا جانی بیگ، حاکم سند، به درآورد و به متصرفات اکبر افزود. اکبر تا سال ۱۰۰۴ق، تمام مناطق شمال هند را به تصرف درآورده بود. از سال ۱۰۰۴ تا ۱۰۱۰ق، چند لشکر به فرماندهی عبدالرحیم خان خانان، شیخ ابوالفضل، شاهزاده مراد و شاهزاده دانیال به دکن فرستاد و سرانجام، خود وارد نبرد شد و در مدتی کوتاه، همه نواحی جنوبی هند را به متصرفات خود افزود.

در سال ۱۰۱۰ق، سلیم (جهانگیر)، عَلم طغیان برافراشت. ابتدا شیخ ابوالفضل، وزیر کاردان اکبر را که دوست صمیمی اکبر بود، به قتل رسانید. اکبر که در سنین پیری بود، با شاهزاده به طور مسالمت آمیز رفتار کرد و او را جانشین خود اعلام نمود. او که از مرگ ابوالفضل دل شکسته شده بود، در سال ۱۰۱۴ق، درگذشت.

دوران سلطنت اکبر (۱۰۱۴ - ۹۶۳ق) با بزرگ ترین سلاطین آن عصر، مانند ملکه الیزابت در انگلستان، هانری چهارم در فرانسه و شاه عباس صفوی در ایران، مصادف بود و اکبر از لحاظ عظمت، قدرتی کمتر از معاصران خود نداشت.

اوضاع فرهنگی و اجتماعی در دوران اکبر

عهد اکبر، دوران زرّین ادبیات فارسی در هند بود. منطقه ای نبود که شاعران آن با شنیدن آوازه صله های اکبر به دربار او روی نیاورده باشند:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

در دربار او آن قدر اهل کمال گرد آمده بودند که در ادوار پیشین، نظیر آن را نمی توان یافت. توسعه علم و دانش با ظهور سلسله تیموریان هند آغاز شد و در دوره اکبر به کمال خود رسید.

ملا عبدالباقی نهبانندی در آن عهد می نویسد: «ایران مکتب خانه هندوستان است، در آنجا کسب کمال می کنند تا در هندوستان به کار برند».^(۱)

شاعران ایرانی، شعر شاعران هندی را نمی پسندیدند. معیار شعر را شعرایی چون: غزالی مشهدی، عرفی، نظیری، فیضی، شکیبی و ثنایی تعیین می کردند.

ص: ۱۲۰

باین حال، بداؤنی از ۱۷۰ شاعر ایرانی نام می برد که ۵۹ تن از آنان در دوره پنجاه ساله سلطنت اکبر در دربار او بودند.

اکبر نیز به تقلید از دربارهای ایران، در دربار خود سمت «ملک الشعرا» بی پدید آورد. نخستین ملک الشعرا دربار وی، غزالی مشهدی بود. بعد از وی ابوالفیض فیضی ملک الشعرا اکبر شد.

اکبر به اندیشه اصیل هندی شیفتگی داشت و به همین جهت، شب ها با دانشمندان هندی، گرد آتشی می نشست و به بحث و گفتگو می پرداخت. در دوره او توجه به معماری بومی هندی هم به چشم می خورد. ابوالفضل علمای در آیین اکبری، دانشمندان هندی دربار اکبر را هم برشمرده است.

اکبر به سبب ذوق علمی اش در میان فعالیت های گوناگون، فرصتی یافت تا کتابخانه بزرگی فراهم آورد که در نوع خود، بی نظیر بود. در آگره در جنب برج مئمن، اتاق بزرگی است که کتابخانه شاهی در آن قرار داشت. همه کتاب های موجود در کتابخانه همایون، به وی ارث رسیده بود. علاوه بر آن، مقامات دولتی و افراد گوناگون نیز کتاب هایی به کتابخانه وی می آوردند. اهل قلم هر کتابی که می نوشتند، نسخه ای به خزانه عامره می فرستادند. چند نسخه از تصنیفات مصنفان در کتابخانه دربار یافت می شد.

در فتح گجرات، نسخه های مهم و نادری از اعتمادخان گجراتی به دست او رسیده بود. بعضی از آنها را به کتابخانه شاهی بردند و بعضی را به اهل قلم تقدیم کردند. در آن تقسیم، کتاب أنوارالمشکوه به عبدالقادر بداؤنی رسیده بود. بعد از فوت ابوالفیض فیضی، کتاب های او به کتابخانه شاهی منتقل شده بود که تعداد آنها ۴۶۰۰ مجلد بود و بیشتر آنها یا به خط مؤلف بود یا در زمان مؤلف نوشته شده بود. در کتابخانه اکبر، کتاب های خوش خطی بود که خوشنویسان

نوشته بودند. او خوشنویسان را هم طراز نقاشان و معمارانی می دانست که سلطنتش را می آراستند. از چاپ، بدش می آمد، آن را یک کار ماشینی و غیر شخصی می دانست. چند نمونه برگزیده چاپی اروپایی را که دوستان یسوعیش به او هدیه داده بودند، بی درنگ به دیگران بخشید. تعداد کتب خطی کتابخانه اش را بیست و چهار هزار جلد تخمین زده اند.

حامی بی دریغ شاعران بود. دستیاران ادبی خود را به ترجمه شاهکارهای ادبیات، تاریخ و علوم هندو به فارسی مأمور کرده بود. زبان دربارش فارسی بود. خودش به ترجمه طولانی مهابهارتا نظارت می کرد. هر هنری به حمایت و تشویق او رونق می گرفت. موسیقی و شعر هندو در آن عصر در اوج شکوفایی بود. سرانجام او بر آن شد که آیین جدیدی را ترویج کند. او این آیین را «دین الهی» نامید. دین الهی اکبر، هیچ گاه ترویجی نیافت. چند هزار نفری به آن گرویدند و این عمل آنان بیشتر برای جلب توجه مقامات رسمی بود.

فتح نهایی معماری هندی، در عهد تیموریان هند بود. گرایش به آمیزش سبک های اسلامی - هندی نتیجه بی طرفی اکبرشاه بود. در شاهکارهایی که هنرمندان عصر او پدید آوردند، مایه ها و سبک های ایرانی و هندی را به هم آمیختند. اولین یادبود سلطنت او مقبره ای بود که در دهلی برای قبر پدرش همایون ساخته بود. این بنا سبکی خاص دارد؛ خطوط آن ساده و آرایش آن معتدل است.

ملاحسین کشمیری، استاد خط نستعلیق بود. اکبر او را «زرّین رقم» خطاب کرده بود و ابوالفضل او را «جادو رقم» می خواند. وی شاگرد عبدالعزیز بود. ابوالفضل می نویسد: حق این است که وی بر استاد خود پیشی گرفت. خواجه عبدالصمد شیرین رقم، در زمان همایون از ایران به هند رفته بود. استاد مصوّر بود.

به دستور اکبر، داستان امیر حمزه زیر نظر وی و میرسید علی تبریزی به تصویر کشیده شد. عبدالصمد در خط نستعلیق هم مهارت داشت و به همین دلیل، شیرین رقم خوانده می شد. او ناظر دارالضرب، دیوان حرب و دیوان ملتان بود.

میر معصوم قندهاری از خطاطان مشهور دوره اکبر است. بیشتر کتیبه بناهای فتحپور سیکری، به خط اوست.

حسین بن احمد چشتی، خطاط عربی بود. بالای طاق عمارت «دروازه بلند» در فتحپور سیکری، خطوطی که به عربی نوشته شده، خط اوست.

مولانا باقر پسر ملا میر علی مشهور، محمد امین مشهدی، میر تحسین کلنگی، مولانا عبدالحی، مولانا دوری، مولانا عبدالرحیم، مولانا عبدالله نظام قزوینی، علی چمن کشمیری، نورالله قاسم ارسلان و عده ای دیگر، استادان خط نستعلیق بودند. اشرف خان میرمنشی اکبر هم در خط نستعلیق مهارت داشت. به علاوه خطاطانی هم در دربار او بودند که خط رقع، توقیع، ریحان، محقق و ثلث را می نوشتند.

تاریخ نویسی نیز در عهد تیموریان رایج بود. اکبر می خواست برای دوره هزار ساله اسلامی، تاریخی فراهم شود. از علمایی چون: حکیم همام، حکیم علی، نقیب خان قزوینی، شاه فتح الله شیرازی، ابراهیم سرهندی، نظام الدین احمد، عبدالقادر بداؤنی و مولانا احمد تتوی و دیگران دعوت کرد که «تاریخ الفی» را تدوین کنند.

اکبرنامه حلقه ای از آن سلسله تاریخ است. این کتاب از نظر انشا و سبک نگارش ارزشمند است. بعضی از محققان اروپایی به این دلیل که اکبرنامه، به دست یکی از رجال درباری فراهم شده است، محتوای آن را با تردید نگاه می کنند. با آن که مؤلف آن ابوالفضل، مردی وسیع نظر و روشن بین است؛ اما به هرحال، وابسته به دربار است و همیشه خصال نیک سرور خود را می بیند و از بدی های او چشم می پوشد. سنوآت و وقایع ذکر شده در آن، مورد اعتناست. او عمداً از ذکر بعضی واقعه ها صرف نظر

کرده و یا آنها را به نحوی دیگر به قلم آورده است. از اکبر چنان تعریف و تمجید می کند که گاهی حقایق در میانه الفاظ گم می شود. برخی از محققان بر آنند که باید در اظهار نظر درباره این کتاب، شرایط زمان را هم سنجید.

اکبرنامه یکی از شاه کارهای نثر فارسی است و بعد از وی کسانی که از وی تقلید کرده اند، چون دانش او را نداشتند به جایی نرسیده اند.

آیین اکبری نیز دائرة المعارفی از دوره تیموری است. اگر این کتاب تألیف نمی شد، بسیاری از مطالبی که به وسیله آن کتاب امروز برای ما روشن است، مبهم باقی می ماند.

در زمان اکبر و به دستور او، تاریخ کشمیر که به زبان سانسکریت بود و راج ترنگینی (۱) خوانده می شد، توسط مولانا شاه محمّد شاه آبادی به فارسی ترجمه شد. چون ترجمه مولانا شاه محمّد مشکل بود، اکبر در سال ۹۹۸ق، عبدالقادر بداؤنی را مأمور کرد که آن را به زبان ساده تر درآورد. عبدالقادر در مدت دو ماه، گزیده ای از آن تهیه کرد.

تزوک بابری را هم عبدالرحیم خان خانان در سال ۹۹۸ق (۱۵۸۸م)، به فارسی برگردانید.

در سال ۹۹۰ق، اکبر خواست که مهابهارتا به فارسی درآید. ملّا تهانیسری، ابوالفضل، فیضی و ملاعبدالقادر بداؤنی را به ترجمه آن مأمور کرد. در سال ۹۸۳ق، بهاون برهمن که از کشمیر آمده و مسلمان شده بود، مأمور شد که بید اتهرین (۲) را که کتاب چهارم از کتب مشهور هندیان است و بعضی احکام آن با اسلام مطابقت دارد، شرح کند و عبدالباقر بداؤنی آن را به فارسی ترجمه کند.

ص: ۱۲۴

۱- (۱) .Rij Tarangani.

۲- (۲) .Bid Atharban.

بداؤنی چون نتوانست آن را ترجمه کند، این کار به شیخ فیضی واگذار شد. او نیز از عهده ترجمه بر نیامد و بعدها ابراهیم سرهندی را به ترجمه آن واداشتند.

رامایانا را عبدالقادر بداؤنی به دستور اکبر در سال ۹۹۲ق، به فارسی درآورد و ترجمه را در سال ۹۹۶ق، به پایان رسانید. کلیله و دمنه را نیز ابوالفضل در سال ۹۹۶ق، بار دیگر به فارسی ترجمه کرد و آن را عیار دانش نامید.

برای ترویج آموزش، اکبر مدارسسی بنا کرد. در آگره مدرسه ای ساخت. در فتحپور سیکری در جنب مسجد و خانقاه، مدرسه ای بنا کرد که بی نظیر است. امیران و استناداران و مردم ثروتمند به پیروی از او مدارسسی بنا کردند. مثلاً ماهان بیگم در دهلی مدرسه ای به نام «خیرالمنازل» دایر کرد. ابوالفضل در فتحپور سیکری مدرسه ای ساخته بود. عبدالرحیم خان خانانان در جاهای مختلف مساجدی بنا کرد. در مساجد و خانقاه ها، در شهرها و روستاها به تدریس سرگرم بودند.

اکبر برای آموزش کودکان، طرحی ریخته بود که به شیوه آموزش جدید نزدیک است. ابوالفضل برای طلاب هندی، تحصیل قواعد دستوری هندی را جزء مواد درسی آنان قرار داده بود. مواد درسی ای که در آن دوره تحصیل می کردند، همه در آیین اکبری قید شده است.

باید گفت که طلوع آفتاب ادب فارسی در عهد تیموریان، دوره جلال الدین محمد اکبر بوده است. او که به طور جدی مشوق علم و ادب بود، خود کم سوادترین امپراتور سلسله تیموری نیز به شمار می رود.

۱. چه عاملی موجب ایجاد محبت میان دو خانواده صفوی و گورکانی شد؟

۲. نام چهار هنرمند بزرگ دوره بابری را ذکر کنید.

۳. چهار اثر از آثار منسوب به ظهیرالدین بابر را بنویسید.

۴. ماجرای پناهندگی همایون به دربار صفوی ایران چه بود؟

۵. چرا همایون را باید مؤسس ثانی سلسله تیموریان هند نامید؟

(۱۰۳۷ - ۱۰۱۴ ق / ۱۶۲۸ - ۱۶۰۵ م)

هدف های آموزشی: (۱) آگاهی از ادامه حکمرانی تیموریان در هند؛ (۲) اوضاع فرهنگی - دینی هند در عهد سلطنت جهانگیر و همسرش نورجهان بیگم؛ (۳) سلطنت شاه جهان و سپس اورنگ زیب؛ (۴) اوضاع فرهنگی هند در عهد شاه جهان؛ (۵) مذهب و هنر در روزگار اورنگ زیب.

هند پس از اکبرشاه

سلیم، پسر ارشد اکبر که بعدها جهانگیر نامیده شد، با دعا و استغاثه به دنیا آمد، با حوصله پرورش یافت و با ناز بزرگ شد. پدر دانش پرور او در چهارمین سال و چهارمین ماه و چهارمین روز ولادتش وی را به مکتب سپرد. فیضی و مولانا میرکلان هروی محدث، مأمور تعلیم وی شدند. قطب الدین خان و میرزاعبدالرحیم خان خانان للگی او را به عهده گرفتند.

اکبر بعد از پنجاه سال سلطنت به سال ۱۰۱۴ ق، درگذشت و سلیم به رغم مخالفت ها و توطئه چینی ها به نام نورالدین جهانگیر در آگره تاجگذاری کرد. هنوز چند ماه از سلطنتش نگذشته بود که پسرش خسرو که در آخرین روزهای سلطنت اکبر برای محروم ساختن پدر از رسیدن به سلطنت، توطئه ای ترتیب داده

بود و تحت نظر بود، لاهور را تصرف کرد و عَلم طغیان برافراشت. جهانگیر، سپاهی گران به فرماندهی شیخ فرید بخاری ملقب به مرتضی خان به لاهور فرستاد. سپس خود برای گوشمالی پسر به لاهور رفت و پس از جنگی خونین در نزدیکی لاهور او را اسیر کرد و به زندان انداخت و همه کسانی را که موجب اغوای پسرش بودند، به دار آویخت.

پس از آن در اولین سال سلطنت خود به فکر عملی ساختن نقشه فتوحات پدر افتاد و پس از تلاش های فراوان در سال ۱۰۲۳ق، شاهزاده خرم (شاه جهان) رانای چتور را شکست داد و کاری را که اکبر ناتمام گذاشت، به پایان رساند و افتخاری به دست آورد.

قندهار از زمان همایون، محلّ نزاع میان تیموریان و صفویان بود. این شهر در سال ۱۰۱۶ق، از سوی شاه عباس صفوی، غافلگیرانه مورد حمله قرار گرفت. جهانگیر، سپاهی عظیم به قندهار فرستاد و شاه عباس که نمی خواست رابطه دوستی میان ایران و هند تیره شود، از محاصره قندهار دست برداشت.

جهانگیر پس از آن به بنگال حمله کرد و با کشتن پادشاه آنجا بنگال را به تصرف درآورد. سپس فتوحاتی در جنوب هند کرد. درخشان ترین فتوحات او تسخیر کشمیر بود. در این پیروزی، قلعه کانگره که ششصد سال مقاومت کرده بود، به دست جهانگیر افتاد.

مهرالنسا، ملکه محبوب جهانگیر که بعداً نورجهان بیگم خوانده شد، در دربار جهانگیر قدرت و نفوذ فراوان داشت. مهرالنسا دختر میرزا غیاث بیگ اعتمادالدوله و خواهر ابوالحسن آصف خان وزیر جهانگیر، ابتدا زن یکی از سرداران بنگال به نام علی قلی خان معروف به شیرافکن بود. شیرافکن در سال

۱۰۱۶ق، کشته شد و مهرالنسا در سال ۱۰۲۰ق، به عقد جهانگیر درآمد. این زن به خانواده ایرانی تعلق داشت و دوره قدرت او از ۱۰۳۰ تا ۱۰۳۷ق، دوره اقتدار ایرانیان بود. در آخرین سال ها که جهانگیر به بیماری تنگی نفس مبتلا شده بود، کارهای مملکت به دست مهرالنسا حل و فصل می شد. البته توطئه ها و قدرت طلبی نورجهان بیگم، بحران هایی برای مملکت پیش آورد. او می خواست از جانشینی شاه جهان جلوگیری کند و شهریار را ولیعهد سازد.

در سال ۱۰۳۱ق، شاه عباس از کشمکش داخلی هند استفاده کرده و قندهار را گرفت. نورجهان بیگم از جهانگیر خواست که شاه جهان را برای مقابله با شاه عباس به قندهار بفرستد. شاه جهان که از توطئه نورجهان بیگم آگاه بود، سر از رفتن به جنگ باز زد و طغیان کرد. نورجهان بیگم، مهابت خان را برای سرکوبی شاه جهان به دکن فرستاد. شاهزاده، دکن را رها کرد و به بنگال رفت. مدتی در آنجا مقاومت نشان داد؛ ولی در ۱۰۳۴ق، به ناچار مطیع شد.

در سال ۱۰۳۵ق، نورجهان بیگم به مهابت خان، حسد ورزید، چون او شاه جهان را به اطاعت واداشته بود، خود متهم شد و برای محاکمه به دربار احضار گردید. مهابت خان با کمک راجپوتان، خود را آماده کارزار کرد. هنگامی که جهانگیر به کشمیر می رفت، در کنار رودخانه ای چادر زده بود. چون بیشتر سپاهیان از رودخانه عبور کردند، مهابت خان به چادر شاهی حمله کرد و پس از دستگیری جهانگیر، او را به کابل فرستاد. جهانگیر، نزدیک به یک سال تحت مراقبت مهابت خان بود. نورجهان بیگم به هر نیرنگی دست زد تا خود را به جهانگیر رسانید و مهابت خان به دکن گریخت.

جهانگیر بیمار بود و پیش از آن که مهابت خان را گوشمالی دهد، در ۱۰۳۷ق،

در گذشت و در لاهور به خاک سپرده شد. با مرگ جهانگیر، نورجهان بیگم از اریکه قدرت به زیر افتاد و دیگر هرگز فرصت اظهار وجود نیافت.

اوضاع فرهنگی در عهد جهانگیر

دوره جهانگیر، دوره درهم آمیخته شدن هنر و ادب و اندیشه ایرانی و هندی است. جهانگیر، خود نویسنده ای توانا در زبان فارسی است. شاهکار او تزوگ جهانگیری است که زبانی ساده و بی تکلف دارد؛ اما در آن، قدرت کلام به چشم می خورد. وی شرح حال خود را در این کتاب آورده و در جای جای آن، از منتخبات اشعار طالب آملی که ملک الشعرا دربارش بوده، نقل کرده است. وقتی جنگ را توصیف می کند، گویی ما خود در میدان جنگ حضور داریم و هنگامی که درباره مسئله علمی بحث می کند، تمام زوایای آن را مشخص می سازد. جشن، مسائل فلسفی، توصیف جانوران، گیاهان و اشیا و مناظر طبیعی، سوگواری، دیدار عزاداران، به بهترین صورت در این کتاب آمده است.

میرزا محمّد هادی، ندیم مخصوص جهانگیر بود که بر تزوگ، تکمله ای نوشت. او همچنین تاریخی به نام اقبال نامه جهانگیری در سه جلد تألیف کرده است. در جلد اول، از تیمور تا جهانگیر، در جلد دوم، وقایع اکبری و در جلد سوم به تاریخ سیاسی عهد جهانگیر پرداخته است. جلد اول و دوم مفقود شده اند؛ اما جلد سوم در انتشارات انجمن آسیایی بنگال به چاپ رسیده است.

در عهد جهانگیر، دو فرهنگ نامه مهم، به نام فرهنگ جهانگیری و عنصر دانش تألیف شد. جهانگیر شیفته مظاهر تمدن و فرهنگ ایرانی بود. نوروز را دوست داشت و از اعیاد فقط به نوروز دلبسته بود. لباس های صفوی و سبک های خانگی ایران را

اقتباس می‌کرد و پارچه‌های زربفت ایرانی را در هند رواج می‌داد. در این علاقه مندی، نورجهان بیگم، زن جاه طلب و توطئه چین جهانگیر، نقش عمده داشت.

جهانگیر به معماری هند اندکی کمک کرد. او هنرمندان اروپایی را به هند فراخواند و آنان را واداشت که نشان‌دهنده قطعات کوچک سنگ را در مرمر به حجاران او بیاموزند و این کار، یکی از ویژگی‌های آرایش هندی در طی سلطنت او به شمار می‌آید.

جهانگیر، مدرسه مهمی بنا کرد که در آن، کتابخانه‌ای هم بود و ریاست آن را مکتوب خان به عهده داشت. جهانگیر کتابخانه‌اش را به هنگام سفر همراه می‌برد و به علما و مشایخی که علاقه داشت، کتاب هدیه می‌کرد. در تعمیر مدارس همت به خرج می‌داد و اموال بدون وارث را در تعمیر مدارس و مساجد صرف می‌کرد. در نقاشی هم مهارتی تمام داشت.

تاریخ نویسی نیز در عهد جهانگیر پیشرفت کرد. او خود از اولین سال سلطنت به نوشتن تاریخ عهد خود پرداخت و جهانگیرانه را به فارسی نوشت. به تقلید پدر برای دربار، مورخ تعیین کرد و این منصب را به معتمدخان که ایرانی بود، سپرد. بیشتر مورخان دوره جهانگیر، ایرانی بودند، اگرچه مورخان هندی‌ای چون: ادراکی تتوی، اسکندر گجراتی و حیدرملک کشمیری هم در بین آنها یافت می‌شدند.

در این دوره، شیوه تاریخ نویسی نسبت به دوره‌های پیشین تغییر کرد. در تشخیص اسناد و ترتیب وقایع، دقت بیشتری به خرج داده شد و از اظهار فضل و آوردن لغات مهجور، پرهیز شد. در تدوین تاریخ، مورخان، حقیقت طلبی و بی طرفی درپیش گرفته‌اند. این نکات، تاریخ نویسی این عهد را به تاریخ نویسی

عصر حاضر، نزدیک تر می کند. مورخان، منابع کار خود را با دقت کامل به دست آورده و فهرست کامل کتب مورد استفاده خود را در مقدمه کتاب، به صراحت قید کرده اند و حتی درباره ارزش و اعتبار آنها اظهار نظر کرده اند.

شهاب الدین محمد شاه جهان (۱۰۶۸ - ۱۰۳۷ق / ۱۶۵۸ - ۱۶۲۸م)

شاهزاده خرم که بعدها شاه جهان خوانده شد، در سال ۱۰۰۰ق، در لاهور به دنیا آمد. در کودکی تربیت او را رقیه بیگم سلطان دختر میرزا هندال به عهده داشت. او طبق رسم تیموریان در چهارمین سال، چهارمین ماه و چهارمین روز تولدش به مکتب سپرده شد. قاسم بیگ تبریزی، حکیم دوایی، گیلانی، شیخ ابوالخیر برادر ابوالفضل و وجیه الدین گجراتی به آموزش او مشغول شدند. شاهزاده در علوم و فنون کمال یافت و در خطاطی، مهارت حاصل کرد.

چون جهانگیر در ۱۰۳۷ق، درگذشت، دو تن از فرزندانش، یعنی خرم و شهریار، مدعی سلطنت بودند. دو پسر دیگرش خسرو و پرویز در زمان حیات پدر، مُرده بودند. شهریار به تحریک مادرزنش نورجهان بیگم به محض شنیدن خبر فوت پدر، خود را در لاهور پادشاه اعلام کرد. آصف خان، پدرزن شاه جهان به وی پیام فرستاد که هرچه زودتر خود را از دکن به پایتخت برساند و خود آصف خان پیش از رسیدن خرم به پایتخت، ملکه نورجهان را تحت نظر گرفت و شهریار را اسیر کرد و چون خرم به پایتخت رسید، موانع رفع شده بود و خرم، خود را به نام شهاب الدین محمد، شاه جهان اعلام کرد.

شاه جهان در اولین سال با طغیان جهوجارسینگ، (۱) راجه ولایت کوچک ارچه، روبه رو شد. آن فتنه را خوابانید و در سال ۱۰۴۰ق، خان جهان

ص: ۱۳۲

لودی، استاندار مستعمره دکن را که به دربار پادشاه احمدنگر پناه برده بود، به قتل رسانید. آن گاه به اندیشه فتح دکن افتاد. در سال ۱۰۴۲ق، به فرماندهی بهادرخان زیر نظر قاسم خان استاندار بنگال سپاهی فرستاد و پرتغالیان را از بندر هوگلی بیرون کرد. در سال ۱۰۴۳ق، احمدنگر را فتح کرد و در سال بعد، به دستور وی، ظفرخان احسن، تبت را گشود. در ۱۰۴۵ق، جهوجارسینگ را که دوباره طغیان کرده بود، به قتل رسانید. همچنین امیران دکن را به اطاعت و پرداخت باج، وادار کرد. در سال های ۱۰۴۵ تا ۱۰۴۷ق، در نواحی آسام، پیروزی هایی به دست آورد. قندهار که از زمان جهانگیر، مورد نزاع میان ایران و هند بود و شاه عباس، در سال ۱۰۳۱ق، آنجا را فتح کرده بود، بدون جنگ به تصرف شاه جهان درآمد؛ زیرا علی مردان خان، استاندار قندهار از ترس شاه صفی آن را به شاه جهان تسلیم کرد. در سال ۱۰۵۱ق، راجه جگت سینگ، حاکم کانگره اعلام استقلال کرد؛ ولی در سال ۱۰۵۲ق، دستگیر شد.

سپس شاه جهان در صدد فتح ماوراءالنهر برآمد و در سال ۱۰۵۷ق، بلخ و بدخشان را به تصرف درآورد. در ۱۰۵۸ق، اورنگ زیب، پادشاه بخارا را شکست داد. شاه جهان، اورنگ زیب و داراشکوه را برای بازپس گرفتن قندهار که بار دیگر به تصرف شاه عباس دوم درآمده بود، به آنجا فرستاد؛ ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. بعد از آن به دکن و بیجاپور لشکر کشید.

شاه جهان در ۱۰۶۸ق، بیمار شد. اداره امور به دست شاهزاده محمد داراشکوه بود. در مناطق دوردست شایع شد که شاه جهان مُرده و داراشکوه، او را مسموم کرده است.

شاهزاده شجاع در بنگال پادشاهی اعلام کرد و برای گرفتن انتقام خون پدر، به پایتخت لشکر کشید؛ اما در نزدیکی بنارس از سپاهیان داراشکوه شکست

خورد و به بنگال بازگشت. شاهزاده مراد نیز در گجرات خود را پادشاه خواند و سکه به نام خود زد. در سال ۱۰۶۸ق، شاهزاده اورنگ زیب از دکن به سوی پایتخت لشکر کشید. سپاهیان مراد هم به او پیوستند و سپاه داراشکوه را شکست دادند. اورنگ زیب، قدرت را به دست گرفت. شاه جهان در همان سال به سود پسرش، اورنگ زیب از سلطنت کناره گیری کرد و در سال ۱۰۷۷ق، درگذشت.

اوضاع فرهنگی دوره شاه جهان

دوره سی و یک ساله سلطنت شاه جهان از دوره های درخشان امپراتوری تیموری هند است. به اختصار اشاره کردیم که در دوره حکمرانی او جنگ های گوناگونی در گرفت؛ اما بیشتر آنها خارج از قلمرو پایتخت اتفاق افتاده بودند. از این رو آرامش و امنیت در دوره او برقرار بود و در نتیجه، فتوحات و وفور ثروت، پیشرفت های علمی، ادبی و فرهنگی نسبت به ادوار پیش، بیشتر بود.

شاه جهان نه تألیفی دارد و نه مجموعه مکتوباتی تا بتوان به آسانی درباره شایستگی علمی او اظهار نظر کرد. نامه ای از او در شاه جهان نامه نقل شده است که آن را پس از جلوس به دست خط خود نوشته و برای آصف خان یمین الدوله فرستاده است. فرمان های دیگری هم از او در دست است که مقام ادبی بلندی ندارند. علم و سیاست شاه جهان را باید در سخنان اندیشمندان، ای ملاحظه کرد که خطاب به درباریان بر زبان آورده است.

بینش و عقیده او را در جملاتی که در بیاض او آمده است، می توان دریافت: «رو ندادن به مردم بد، نرنجیدن به عدم حصول مقصد، نرنجانیدن مردم خوب مزاج و خواستن به کمال احتیاج، صحبت داشتن به اهل معاد و جستجو کردن قابلان با استعداد، بار ندادن پیش خود به مردم جهال، دادن به ارباب

استحقاق به قدر توفیق پیش از سؤال، مکرم داشتن اهل فضل، مصروف نمودن مزاج به عدل، میل نکردن به اقوال غیر عقاید، بی خبر نبودن از احوال متوکلان بی مکاید، غنیمت دانستن وجود یگانگان که از خلق بیگانه باشند، پیش داشتن جمعی که مصالح امور دنیا و عقبی بودند».

در زمان جهانگیر و اکبر، عنایاتی که در حق شاعران مبذول می شد، غلغله ای در ایران و هند به راه انداخته بود. شاعران ایران به جانب هند روانه می شدند و به قول شبلی نعمانی، ایران و هندوستان، دو صحن یک مکان شده بود. شاه جهان در قدردانی از شاعران، بیش از اکبر و جهانگیر بود. تعداد شاعران برجسته دربار او بیشتر بودند. مهندس لطف الله، از مقربان شاهزاده محمد داراشکوه، اسامی شاعران شاه جهانی را در یک مثنوی گردآوری کرده و در هر بیتی، یکی دو تن از شاعران آن عهد را ذکر کرده است.

در این دوره، ترسیل و منشآت، وسیله تفاخر و مایه سرافرازی شد. چهارچمن از چندربهان برهمن نمونه ای از آن گونه نثر است. نوشتن شرح حال بزرگان دین و اولیا نیز مورد توجه فراوان قرار گرفت. شاید شاهزاده محمد داراشکوه در تألیف سکینه الأولیا، سفینه الاولیا، حسنات العارفين و مجمع البحرين پیشاهنگ دیگران بوده است.

شاه جهان، نادره کار بازسازی است. اگر مخیله بابر در نقش آفرینی تزوک ببری، تخیل همایون در شاعری و نجوم و عنایات علمی اکبر در فضای دربار هنرپرور او و تلون جهانگیر در تزوک جهانگیری بود، شش دانگ حواس شاه جهان به جای همه آنها، در اندیشه ساختن ابنیه بود. مدرسه هایی که اکبر و جهانگیر ساخته بودند، شاه جهان نه تنها آنها را سرپا نگه داشت، بلکه در توسعه و جلای آنها کوشید. در جوار مسجد جامع دهلی، مدرسه ای به نام «دارالبقا»

ساخت و مدارس دیگر را تعمیر کرد. برای طلباب مدارس، هزینه تحصیلی مقرر داشت. با شور و علاقه ای که برای ساختن بناهای زیبا داشت، نام بزرگی چون اکبر از خود به یادگار گذاشت.

او دو مسجد از زیباترین مساجد هند را ساخت؛ یکی از آنها مسجد جمعه در دهلی و دیگری موتی مسجد یا مسجد مروارید در آگره است. در دهلی و آگره، چندین قلعه بنا کرد. در آگره برای همسرش «ممتاز محل» مقبره ای ساخت که «تاج محل» نامیده می شود. در ساختن تاج محل، یک ایرانی به نام استاد عیسی شیرازی، یک استاد ایتالیایی به نام ورنثو و یک فرانسوی به نام اوستن دو برو کار کردند. برخی نیز از دو معمار ایرانی مقیم پنجاب به نام های نادرالعصر استاد احمد معمار لاهوری و برادرش استاد حمید لاهوری یاد کرده اند. سبک این بنا کاملاً هندی و تماماً اسلامی است و بیست و دو هزار کارگر مدت بیست و دو سال در آن کار کرده اند. تاج محل جزء عالی ترین بناها نیست؛ بلکه زیباترین آنهاست. آن را حلول روح ایرانی در قالب هندی دانسته اند.

محمد اورنگ زیب عالمگیر (۱۱۱۸ - ۱۰۶۸ق)

(۱)

اورنگ زیب در سال ۱۰۶۸ق، بر تخت نشست. ابتدا به تعقیب محمد داراشکوه پرداخت که به مخالفت با وی برخاسته بود. داراشکوه به سند گریخت. اورنگ زیب چون شنید که برادر دیگرش شاهزاده شجاع، به پایتخت لشکر کشیده است،

ص: ۱۳۶

۱- (۱). در تهیه این بخش از منابع زیر استفاده شده است: بزم تیموریه، جلد ۳، ص ۳۲ - ۲ و ص ۸۸ - ۸۴؛ ایران و جهان، ص ۴۹۷ به بعد؛ تاریخ نویسی فارسی، ص ۴۰۸ - ۳۸۶؛ فارسی ادب به عهد اورنگ زیب، ص ۲۴ - ۱۷ و ص ۳۶۵ - ۳۶۲؛ مصباح التاریخ هند، ص ۲۱۱ - ۱۹۶؛ ادبیات اسلامی هند، ص ۵۹ به بعد. (به نقل از: نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، توفیق سبحانی، ص ۵۱۹ - ۵۱۲).

خود به مقابله با او رفت و لشکری را برای تعقیب داراشکوه فرستاد. خود راه را بر شجاع گرفت و چنان تحت فشارش گذاشت که شجاع به بنگاله گریخت. اورنگ زیب، میرجمله را مأمور تعقیب شاهزاده شجاع کرد. شجاع به پادشاه اراکان که با بنگال هم مرز بود، پناه برد و در آنجا به سال ۱۰۷۱ق، به جرم توطئه به قتل رسید.

داراشکوه در سال ۱۰۶۹ق، با برادر مصاف کرد و شکست خورد و در سال ۱۰۶۹ق، به فتوای علمای دینی به اتهام کفر سرش را بریدند. پس از مدتی، سلیمان شکوه پسر داراشکوه نیز تسلیم شد. اورنگ زیب در سال ۱۰۶۹ق، بار دیگر با شکوه تمام تاجگذاری کرد و خود را به نام ابوالمظفر محیی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر، پادشاه هند خواند.

قبایل مستقر در آسام، ناحیه ای در منتهی الیه شرق هند، نقاط مرزی بنگال را مورد تاخت و تاز خود قرار می دادند. در اواخر عهد شاه جهان، به علت اختلاف شاهزادگان بر سر جانشینی، این قبایل، گستاخ تر شده بودند. عالمگیر در سال ۱۰۷۱ق، یکی از فرماندهان مجرب خود به نام میرجمله را که فردی ایرانی بود، به سرکوب آن قبایل فرستاد. میرجمله آنان را سرکوب کرد و در سال ۱۰۷۳ق، با غنایم بازگشت. همچنین شورش شیواجی را در دکن فرونشاند و در سال ۱۰۷۵ق، او را به اطاعت از پادشاه مجبور کرد.

عالمگیر، افغانان را نیز که دست به غارتگری می زدند، در سال ۱۰۸۴ق، به اطاعت خود درآورد. آن گاه عصیان راجه های هند را فرو خوابانید و قانون جزیه برای هندویان و مردم غیر مسلمان تعیین کرد. شورش ستنامی ها که فرقه ای از هندویان متعصب در نرنول (نزدیک دهلی) بودند، به دست رعندان ازخان سرکوب

شد. بیجاپور را در سال ۱۰۹۶ق، گشود و یک سال بعد، گلکنده پایتخت حیدر آباد را فتح کرد.

انگلیسیان که از سال ۱۰۲۱ق، با اجازه جهانگیر در بندر سورت «کمپانی هند شرقی» را تشکیل داده بودند، در سال ۱۰۹۷ق، بندر هوگلی را در بنگال مورد حمله قرار دادند و کشتی های غیر نظامی تیموریان را آتش زدند. پس از جنگ های متمادی، عالمگیر در سال ۱۱۰۱ق، انگلیسیان را وادار کرد که قدرت دولت تیموری را بپذیرند و غرامت جنگی پرداخت کنند. اورنگ زیب در سال ۱۱۱۸ق، در هشتاد و نه سالگی درگذشت.

اوضاع فرهنگی و اجتماعی در عهد اورنگ زیب

اورنگ زیب عالمگیر، پنجاه سال (۱۱۱۸ - ۱۰۶۸ق) سلطنت کرد که این سلطنت او به دو بخش تقسیم می شود: او بیست و پنج سال را در هند شمالی که پایتخت آن دهلی بود، گذرانید و بیست و پنج سال دیگر را در هند جنوبی سپری کرد. در عهد اورنگ زیب در دکن، سه سلسله عادل شاهیان، قطب شاهیان و حکام مرهته حکمرانی داشتند. اورنگ زیب، عادل شاهیان و قطب شاهیان را از بین برد و حکام مرهته را تضعیف کرد. اواخر قرن یازدهم و دوازدهم هجری (هفدهم میلادی)، عهد اورنگ زیب خوانده می شود. در این دوران، حکومت تیموریان هند از تبت تا راس کماری و از کابل تا برمه وسعت یافت و خطبه به نام یک پادشاه خوانده می شد و فرمان یک پادشاه نافذ بود.

اورنگ زیب با حکومت های اسلامی، روابط سیاسی برقرار کرد. سفرای کشورهای اسلامی در هند حضور داشتند. شاه عباس دوم، سه سال بعد از جلوس اورنگ زیب، سفیر خود بوداق بیگ را به هند فرستاد. سفیر هند که به ایران

رفت، در بازگشت، نامه تهدیدآمیز شاه ایران را به همراه داشت.

سیاحان اروپایی در سفرنامه هایشان، احوال فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن عهد را منعکس کرده اند. در اوایل سلطنت اورنگ زیب، تغییر خاصی در زندگانی مردم رخ نداده بود؛ اما چون او به امور مذهبی گرایید، موسیقی و تاریخ نویسی را ممنوع کرد و سرپرستی شاعران و هنرمندان را به کنار گذاشت و به علما توجه کرد. فتاوی عالمگیری از نمونه های دینی آن عهد است. اورنگ زیب با شعر مخالفتی نداشت؛ بلکه با قصیده گویی که حاوی مدیحه بود، مخالف بود. بعضی از امیران او مانند نعمت خان عالی شاعر بودند. در زمان او تصویرگری ترقی کرد. هنگامی که اورنگ زیب از دهلی به دکن رفت، گروهی از هنرمندان نیز به همراه او رفتند.

معماری نیز در عهد او رونق بی مانندی داشت. مقبره ای برای زن خود بی بی رابعه دورانی (دلرس بانو) در اورنگ آباد دکن ساخت که سایه کم رنگی از تاج محل دارد. این بنا به نظارت معمار عطاءالله ساخته شد. هرچند با تاج محل قابل قیاس نیست، ولی نمی توان انکار کرد که این آخرین بنای بزرگ معماری ایرانی در هند است. این بنا را «تاج دکن» می نامند. بناهای بعدی، تقلیدی خشک و صرف و چیزی مانند شبیه سازی است، مانند مقبره صفدر جنگ در دهلی که تنها از نظر جزئیات تزئینی زیباست و یا تقلید از ساختمان های آگره است، مانند بنای «تاج» در حسن آباد لکهنو. اورنگ زیب، مردی متعصب بود و در هنر چیزی جز بطالت و بت پرستی نمی دید. بنای «مسجد جامع قلعه سرخ» از بهترین آثار معماری دوره اورنگ زیب است. فدایی خان کوکه، برادر رضاعی اورنگ زیب، در لاهور مسجدشاهی بنا کرد که در ردیف مساجد عظیم است. هر چهار مناره مسجد در

زلزله سال ۱۸۴۰م، ویران شد. مسجدشاه بنارس با توجه به مناره های بلندی که دارد، از ساختمان های ممتاز است. زیب النسا دختر اورنگ زیب در دهلی، مسجد زینت المساجد را ساخته است. عهد اورنگ زیب از نظر آثار تاریخی، زیاد قابل توجه نیست. بعد از وی همه آثار رو به ویرانی گذاشت.

اورنگ زیب به مطالعه کتب فقهی و مذهبی علاقه داشت. نهاییه و احیاء علوم الدین را مطالعه می کرد. نامه هایش دلیل بر توجه او به شعر است؛ چون همیشه نامه های خود را با اشعار مناسب می آراست. چهار زبان ترکی، فارسی، عربی و هندی را می دانست. خود، منشی زبردستی بود. نامه هایش نشانی از ذوق ادبی او دارد؛ در آنها از آیات، احادیث، سخنان بزرگان و اشعار سعدی، حافظ، نظامی و نظیری نیشابوری استفاده می کرد.

اهل نظر برآنند که او به مسائل تفریحی مایل نبود. مبالغه و مدایح اغراق آمیز را دوست نداشت. به شعر و ادب چندان عنایتی نشان نمی داد و به چیزهای ظریف بی اعتنا بود. قرآن را حفظ داشت و برای پرهیز از لقمه شبهه با کتابت قرآن یا دوختن کلاه امرار معاش می کرد. در حین مرگ، بیش از سیصد و پنج روپیه در اختیار نداشت. هر چه پدرانش در امور مذهبی با هندو برهمن و مسلم و صوفی و درویش و قلندر می نشستند و برمی خاستند، اما او هندیان را خوار می شمرد، معابد آنان را ویران می کرد تا از مصالح آنها مسجد بنا کند و از هندوان جزیه می گرفت.

در حسن خط ورزیدگی داشت. در خط، شاگرد سید علی خان الحسینی و عبدالباقی حداد بود. او خط را برای حصول سعادت دین و کسب معاش آموخته بود. به هنگام فرصت، کلام الله می نوشت. او ملا محمد سعید اشرف را که شاعر

و خوشنویس بود، به تعلیم زیب النسا دختر خود گماشته بود.

معلمان وی در او بسیار مؤثر بودند. او نزد مولانا عبدالطیف سلطانیپوری درس خوانده بود و می گفت که او بیش از دیگران به گردن من حق دارد. معلمان دیگر او عبارت بودند از: مولانا هاشم گیلانی؛ علامی سعدالله؛ ملاموهن بهاری (م ۱۰۶۸ق) که نام اصلیش محیی الدین و از قصبه بیهار شریف بود و در نه سالگی قرآن را از حفظ داشت؛ مولانا سید محمد قنوجی (م ۱۱۳۰ ق . در دهلی) که در ریاضی و ادب مهارت داشت و اورنگ زیب احیاء علوم را پیش او خوانده بود؛ ملاشیخ احمد، معروف به ملا جیون (۱) (به معنی حیات) که کتابی به نام تفسیر احمدی داشت؛ شیخ عبدالقوی (م ۱۰۸۱ق) که نام اصلیش ملا شفیعی یزدی بود و ابتدا در هندوستان به تجارت مشغول بود و بعد به سپاه پیوست و به نام «دانشمندخان» معروف شد.

در طریقت از مجدد الف ثانی متأثر بود. به حلقه خواجه معصوم سرهندی پسر مجدد در آمده بود و به مشایخی که وابسته به شریعت بودند، علاقه مند بود.

مهم ترین کار دوره عالمگیر، تدوین فتاوی عالمگیری است. این کتاب به منظور احیاء و ترویج احکام سنت تدوین شد. گروهی از علما برای تألیف آن گرد آمدند. این کتاب در مدت هشت سال با صرف دویست هزار روپیه فراهم آمد. می گویند که در فقه اسلامی، کتابی بدین تفصیل نوشته نشده است. شش جلد آن در مصر به طبع رسیده است.

شیخ نظام برهانپوری، رئیس گروه تألیف بود. برهانپوری به خطاب «مقرَّب خان» مخاطب شد. پسرانش شیخ داوود، شیخ ملک منور و شیخ

ص: ۱۴۱

عبدالله مناصب چهارهزاری و خطاب های شایسته یافتند. گروه تدوین فتاوی، پنجاه نفر بودند که چند تن از آنان عبارت اند از: ملا محمد جمیل، قاضی محمد حسین، ملا حامد جونپوری و شیخ رفیع الدین. فتاوی عالمگیری را مولانا چلبی عبدالله رومی به فارسی ترجمه کرد. چون ترجمه پسندیده ای نبود، نسخه های آن از میان رفته است.

عالمگیر، تاریخ نویسی را شاید به آن دلیل که عیوبش پس پرده بماند، ممنوع کرده بود؛ اما در این دوره، هم مسلمانان و هم هندوان کتب تاریخ نوشتند. کتاب منثور مهم در این عهد تحفه الهند از میرزاخان بن فخرالدین محمد است که برای مطالعه شاهزاده اعظم شاه پسر اورنگ زیب تألیف شده است. در این کتاب، درباره فنون بلاغت و عروض و قافیه هندی مطالبی آمده است. رقعات عالمگیری که در مکاتیب و انشاء فارسی است و به نام های آداب عالمگیری، رقایم کرام، کلمات طیبات، دستورالعمل و جز آن خوانده شده، حاوی اطلاعات سودمند تاریخی است.

آثار منثور در عهد اورنگ زیب از نظر معیار و مقدار، حایز اهمیت است. در این دوره، تقریباً در همه موضوع ها کتبی تألیف شده است، مخصوصاً از نظر منشآت، این دوره ممتاز است. چنان که گفتیم، اورنگ زیب خود در این زمینه پیش قدم بود. بیدل، میر عبدالجلیل بلگرامی و نعمت خان عالی از نثرنویسان این عهد بودند. بعد از منشآت، اخلاق و تصوّف در این عهد مورد توجه بود. بیشتر اهل هنر به تصوّف وابسته بودند. در سال ۱۶۶۸ م، اورنگ زیب، تدوین تاریخ دولتی یعنی عالمگیرانه را تعطیل کرد. از این نظر تاریخ نویسی تقریباً متوقف شد.

بنای شعر فارسی در هند بر چهار ستون استوار است. امیر خسرو، بیدل،

غالب و اقبال. یکی از این ستون‌های چهارگانه یعنی بیدل، معاصر اورنگ زیب است. نیمه دوم قرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری)، دوره افول سلاطین صفوی در ایران است. چراغ شعر و شاعری که در دربار شاه عباس دوم کورسو می زد، بر اثر صله های فاخر شاه جهان فروزان بود. بعد از جلوس شاه سلطان حسین، زمینه تلاش های فرهنگی و اجتماعی به زوال گراییده بود و شاعران و دانشمندان به هند روی می آوردند. صائب، بزرگ ترین شاعر ایران در عهد اورنگ زیب، در سال ۱۰۸۱ق (۱۶۷۱م) درگذشت. جذبه هند او را هم به هند کشانیده بود.

اورنگ زیب برای ترویج آموزش دینی، در شهرها و قصبه های مختلف، مدرسه ها و مکتب ها ساخت. شیخ محمد اکرام در همین دوره، مدرسه ای بنا کرد و برای آن بیست و چهار هزار روپیه خرج کرد. همچنین برای هزینه های آن مدرسه، قصباتی را وقف کرد. طلباب نیازمند، روزانه دو روپیه دریافت می کردند. کتاب هایی که برای تدریس تعیین شده بود، مطالب غیردینی نداشت.

ص: ۱۴۳

۱. موضوع کتاب تزوک جهانگیری چیست؟ شرح دهید.
۲. شاه جهان بیشتر حواس خود را مصروف چه بود؟ نمونه هایی از آن را ذکر کنید.
۳. در عهد اورنگ زیب، چه سلسله هایی در دکن، حکمرانی می کردند؟
۴. درباره کتاب فتاوی عالم گیری توضیح دهید.
۵. دو بنای بزرگ ساخته شده در دوره اورنگ زیب را نام ببرید.

اشاره

هدف های آموزشی: (۱) از دست رفتن رونق تیموریان هند پس از مرگ اورنگ زیب؛ (۲) قوت گرفتن حکمرانان محلی چون: مراتهاها، جات ها، سیک ها و افغان ها؛ (۳) حمله نادرشاه افشار به هند و اشغال دهلی؛ (۴) وارد آمدن ضربه های جبران ناپذیر بر پیکر سلسله گورکانی هند؛ (۵) تثبیت موقعیت انگلیسیان در داخل شبه قاره هند و سواحل آن.

هند پس از مرگ اورنگ زیب

اورنگ زیب پیش از مرگ (۱۱۱۸ ق / ۱۷۰۷م)، متصرفات خود را میان پسرانش تقسیم کرد. منطقه شمال و مشرق را به «معظم»، همه مناطق جنوب و مغرب آگره را به «اعظم» و منطقه بیجاپور و گلکنده را به «کام بخش» واگذار کرده بود. به هنگام مرگ وی معظم در کابل، اعظم در آگره و کام بخش در دکن بودند. سلطنت مغولان پس از اورنگ زیب ۱۵۷ سال دیگر ادامه داشت. در این مدت هفده، سلطان بر تخت نشسته اند.

پسران اورنگ زیب بدون توجه به وصیت و تقسیمات پدر، برای به دست آوردن تخت سلطنت کوشیدند. سپاه معظم و اعظم، نزدیک آگره با هم روبه رو

شدند. در نبردی که در گرفت، اعظم و دو پسر جوان او کشته شدند. معظم جنگ را برد. به دکن حمله کرد و در نزدیک حیدرآباد، کام بخش را به قتل رسانید و با لقب «بهادرشاه» در سال ۱۱۱۹ق (۱۷۰۷م) به تخت نشست. او ذوالفقارخان، وزیر پدر خود را به وزارت تعیین کرد و به صلاحدید وی ملایمت و نرمی به خرج داد. نوه سیواجی را که در زندان بود آزاد کرد و حکومت مرهت را به وی داد. بدین سبب، میان اقوام مرهت، اختلافی پدید آمد. با راجپوت ها صلح کرد و با اطمینان به سوی پنجاب رفت. در پنجاب سیک ها به سرکردگی بنده بهادر اغتشاش کرده بودند و سرهند را مرکز خود قرار داده، از آنجا به اطراف حمله ور می شدند و به قتل و غارت می پرداختند. بهادرشاه، بنده بهادر را منهزم کرد و او را به کوه های سرمور فراری داد. بهادر شاه در سال ۱۱۲۴ق (۱۷۱۲م)، در لاهور درگذشت.

اوضاع اجتماعی هند پس از مرگ اورنگ زیب تغییر کرد و رونق تیموریان از میان رفت. در نتیجه تلاش اورنگ زیب بود که بهادرشاه در کودکی مقر آن را حفظ کرده بود و در تجوید، مهارتی به دست آورده بود. به علم حدیث علاقه خاص داشت، چنان که او را «سردار محدثان» می نامیدند. او کتاب های فقه و تفسیر و اصول را مطالعه می کرد. زبان عربی، فارسی و ترکی را خوب می دانست و در فنّ خوشنویسی استاد بود. از شاعران نامی عهد او عبدالقادر بیدل و نعمت خان عالی را باید نام برد.

بهادرشاه چهار پسر داشت. پسر بزرگ او، جهاندارشاه، دیگر برادرانش را کشت و در سال ۱۱۲۴ق (۱۷۱۲م) به تخت نشست. او نیز ذوالفقارخان را به وزرات خود برگزید. جهاندارشاه فقط ده ماه سلطنت کرد و پیوسته در عیش و

نوش بود و وزیر به امیران زور می گفت. عزت دربار شاهی و رونق زبان فارسی در عهد او از میان رفت. امیران ستمدیده در اطراف فرخ سیرپسر «عظیم الشأن» که در بنگال بود، گرد آمدند.

سیدحسین علی حاکم بیهار و سید عبدالله حاکم اله آباد که با هم برادر بودند، از فرخ سیر حمایت کردند و با جهاندارشاه به مقابله برخاستند و به سوی آگره لشکر کشیدند. سپاهیان شاهی در آگره شکست خوردند.

فرخ سیر به سلطنت رسید. سید حسین علی و سید عبدالله به وزارت رسیدند. جهاندارشاه و ذوالفقارخان را به قتل رساندند. فرخ سیر، هفت سال سلطنت کرد. در دربار او هوشمندان و مردان مدبر جمع بودند. اگر سیاست نظام الملک آصف جاه، حراست سید حسین علی خان، فرزانی قطب الملک عبدالله، مردانگی میرجمله با هم یک جا گرد می آمد، بعید نبود که دبدبه اکبری و شوکت شاه جهانی دوباره ظاهر شود؛ اما فتنه انگیزی، تباهی بار آورد. فرخ سیر به عشرت سرگرم بود، سلطنت به دست سید حسین علی و سید عبدالله اداره می شد.

فرخ سیر برای جدا کردن دو برادر از هم، حسین علی را به حکومت دکن فرستاد و به داوودخان فرمان داد که او را به قتل برساند. حسین علی، داوودخان را شکست داد و با مرهت ها قرارداد صلح بست و به سوی دارالسلطنه بازگشت و فرخ سیر را دستگیر کرد و او را در سال ۱۱۳۱ ق (۱۷۱۹م) به قتل رسانید. سلطنت به دست دو برادر سید حسین علی و سید عبدالله افتاد. آنان قدرت فراوانی به دست آوردند. از این رو این دو برادر در تاریخ «پادشاه گر» خوانده شده اند. آنان بنده بهادر، رهبر سیک ها را که در زمان فرخ سیر دستگیر شده و به زندان افتاده بود، به همراه هشت تن از سیک ها به قتل رساندند.

در دربار فرّخ سیر، علم و فضل چندان رایج نبود؛ اما مردانی در آن عهد بودند که خلأ را پر می کردند. فرّخ سیر، خود حافظ قرآن بود. در مرآت آفتاب بعضی از اشعار او که در زندان سروده شده، درج است.

عبدالجلیل واسطی بلگرامی، عالم ممتاز و شاعر بزرگ عهد فرّخ سیر بود. در عربی، تفسیر، حدیث، لغت، تاریخ و موسیقی مهارت داشت. او به سال ۱۰۷۱ق، در بلگرام به دنیا آمد و پس از تحصیل به دکن رفت و در بیجاپور به فوج بهادرشاه پیوست و به وقایع نگاری مشغول شد. او درباره ازدواج فرّخ سیر با دختر راجه اجیت سینگه، مثنوی ای ساخته است. سرانجام در سال ۱۱۳۸ق، درگذشت.

نظام الملک آصف جاه نیز شاعر بلندمقام این عهد بود. در علوم معقول و منقول، دست داشت. دیوانی ضخیم دارد که در ۱۰۳۸ صفحه در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است.

بعد از فرّخ سیر، دو پسر او شمس الدین رفیع الدرجات و شاه جهان دوم، رفیع الدوله را به تخت نشانند و بعد از چند ماه در سال ۱۱۳۱ق (۱۷۱۹م) وی را به قتل رساندند. در همان سال، پادشاهی به نام نیکوسیر بر تخت نشست.

آن دو برادر (یعنی سید حسین علی و سیدعبدالله) در سال ۱۱۳۲ق (۱۷۲۰م)، «روشن اختر» نوه بهادرشاه را به نام محمدشاه بر تخت نشانند و او را شاهنشاه خواندند. محمدشاه، حسین علی را برای راندن قلیچ خان معروف به نظام الملک به دکن فرستاد؛ اما او در راه کشته شد. محمدشاه، عبدالله را دستگیر کرد و به دکن بازگشت. آن گاه حیدرآباد را مرکز خود قرار داد و به حکومت پرداخت. با این عمل نظام الملک، والی اوده و بنگال نیز خودمختاری اعلام کردند. در پنجاب،

سیک ها و در دکن، مرهت ها علم استقلال بلند کردند و برای محمدشاه از سلطنت تنها نامی باقی ماند و قدرت او منحصر به دهلی و آگره شد.

در زمان او نادرشاه افشار در ایران فرمانروایی داشت و قندهار در تصرف او بود. نادر در سال (۱۷۲۹م) از راه کابل به لاهور رفت و به کرنال نزدیک پانی پت رسید و در آنجا با محمدشاه روبه رو شد و او را شکست داد. نادر به همراه وی به دهلی آمد. پس از چند روز استراحت در دهلی، شایع شد که محمدشاه کشته شده است. مردم دهلی به سپاهیان ایران حمله کردند. نادرشاه، فرمان قتل عام صادر کرد. در نتیجه، سی هزار نفر کشته شدند.

سرانجام به تقاضای نظام الملک، نادر فرمان کشتار عمومی را لغو کرد. دو ماه در دهلی ماند و با غنایم عظیم چون تخت طاووس و کوه نور و جواهرات سلطنتی به ایران بازگشت. نادر طی عهدنامه ای، محمدشاه را پادشاه هند تعیین کرد و محمدشاه همه مناطق غربی رود سند را به نادر تفویض کرد. با این حمله و قتل و غارت، عظمت دهلی و شکوه سلطنت تیموریان تقریباً به پایان رسید.

اوضاع فرهنگی در عهد محمدشاه

در دربار محمدشاه به جای زبان فارسی، زبان هندی رواج یافت. او خود به زبان هندی علاقه داشت و دو کتاب به نام های باره ماسه و بگت کاهانی نوشت. «ریخته» که اولین مرحله شعر اردو بود، از دکن به شاه جهان آباد آمد و در مجالس به جای اشعار طالب آملی، قدسی، عرفی، فیضی، صائب و کلیم، اشعار مظهر، سودا، میر، میردرد، ذوق و مؤمن خوانده می شد. شاعران خواسته های خود را به زبان هندی بیان می کردند. باده همان باده بود؛ ولی ساغر عوض شده بود.

دوره محمدشاه از آن جهت امتیاز داشت که ارباب فضل و کمال در آن عهد

جمع شده بودند. دوره محمدشاه به زیج و نجوم شهرت دارد. در این عهد، راجه جی سینگه کتابی به نام زیج محمدشاهی تألیف کرد که شامل سه مقاله بود. مقاله اول در معرفت سنین، دوم در معرفت طالع و سوم در معرفت حرکات سیارات و ثوابت. راجه کتب مستند عربی در هیأت را نیز به هندی ترجمه کرده است.

دیگر پادشاهان تیموری پس از محمدشاه

بعد از محمدشاه، پسرش احمدشاه در سال ۱۱۶۱ق (۱۷۴۸م) به سلطنت رسید؛ اما پس از مدتی به دست وزیرش غازی الدین نابینا شد. پسرش عزیزالدین در سال ۱۱۶۷ق (۱۷۵۴م) به نام «عالمگیر ثانی» زمام امور سلطنت را به دست گرفت و تا سال ۱۱۷۳ق (۱۷۵۹م) رسماً سلطنت کرد. در عهد او مرهت ها هند شمالی را به تصرف درآوردند و پنجاب را که احمدشاه ابدالی، والی افغانستان آنجا را ایالتی از قلمرو خود می دانست، مورد تاراج قرار دادند. احمدشاه برای سرکوبی آنان به هند حمله کرد.

پس از فوت نادر در ۱۱۶۰ق (۱۷۴۷م) قلمرو وسیع او میان سرداران مختلف تقسیم شد. سردار افغان، یعنی احمدشاه ابدالی، افغانستان را در دست گرفت و کمابیش هفت بار به هندوستان حمله کرد. در سه حمله اول، کامیابی هایی به دست نیاورد؛ اما در حمله چهارم، میرمنو (میر معین الدین) را که حاکم پنجاب بود، مغلوب کرد و آن ناحیه را به تصرف درآورد. در عهد عالمگیر دوم، غازی الدین پسر نظام الملک، قائم مقام احمدشاه ابدالی را شکست داد و پنجاب را دوباره به سلطه مغولان درآورد.

به دنبال این شکست، احمدشاه پنجمین حمله خود به هند را آغاز کرد و تا دهلی پیش آمد. غازی الدین را شکست داد و پنجاب را به جانشین خود سپرد و بازگشت. راگهونات سردار به حمایت غازی الدین آمد و بار دیگر پنجاب را از دست جانشین احمدشاه ابدالی بیرون آورد. احمدشاه برای ششمین بار برای جبران شکست خود، به پنجاب حمله کرد. هزاران مرهت کشته شدند. در سال ۱۱۷۵ق (۱۷۶۱م) احمدشاه هفتمین بار به هند یورش آورد و مرهت ها را در میدان پانی پت شکست داد.

پس از عالمگیر ثانی، شاهزاده عالی گهر به نام جلال الدین شاه عالم در ۱۱۷۴ق (۱۷۶۰م) بر تخت نشست. در عهد وی جنگ سوم پانی پت در گرفت. در آن جنگ، مرهت ها شکست خوردند و دهلی به چنگ احمدشاه ابدالی افتاد. احمد شاه در هندوستان نماند و سلطنت هند را به شاه عالم وا گذاشت. شجاع الدوله نواب اوده را به عنوان وزیر شاه عالم تعیین کرد. شجاع الدوله و جانشینانش در تاریخ هند به نام «نواب وزیر» خوانده شده اند.

شاه عالم و نواب وزیر در سال ۱۱۷۷ق (۱۷۶۴م) در «بکسر» از انگلیسیان شکست خوردند. نواب وزیر به اوده رفت و شاه عالم به انگلیسیان پناه برد. «کلایو» (۱) با شاه عالم خوش رفتاری می کرد. شاه عالم، اداره امور بیهار، بنگال و اریسه (اریسا) را به شرکت انگلیسی داد. در حدود سال ۱۲۰۲ق (۱۷۸۸م) غلام شاه عالم او را کور کرد. وقتی انگلیسیان در ۱۸۱۴م، دهلی را فتح کردند، شاه عالم در وضعی بسیار ناگوار به سر می برد. پس از وی فردی به نام بیداربخت، مدتی کوتاه بر تخت نشست. پس از وی محمد اکبر شاه دوم، پسر شاه عالم از سال ۱۸۰۶م تا سال ۱۸۳۷م، سلطنت کرد.

ص: ۱۵۱

سپس پسر وی به نام بهادرشاه ثانی (بهادرشاه ظفر) که آخرین پادشاه مغول هند بود، بر تخت نشست. در زمان او در سال ۱۲۷۵ق (۱۸۵۷م) در هند شورش‌هایی به پا شد که به نام «عَدْر» معروف است. بهادرشاه ظفر در سال ۱۸۵۸م، دستگیر شد و در رانگون تحت نظر قرار گرفت و سرانجام در همان جا به سال ۱۸۶۲م، درگذشت. پس از مرگ وی، سلطنت مغولان هند به تاریخ پیوست؛ زیرا دو پسر او که در شورش هند در مقبره همایون، خود را پنهان کرده بودند، به دست انگلیسیان به قتل رسیدند.

جانشینان اورنگ زیب، مردانی نالایق و بی‌خرد بودند. در ایام سلطنت آنان قبایل روزه‌روز قدرتمندتر می‌شدند. حملات نادرشاه افشار و احمدشاه، دلیل ضعف این فرمانروایان بود. اروپاییان در سال ۱۰۰۹ق (۱۶۰۱م) در زمان جلال‌الدین اکبر با اهداف تجاری در هند سکونت اختیار کرده بودند. پرتغالیان، اولین کسانی بودند که در هند ساکن شدند و هلندیان بعد از آنان آمدند. انگلستان در سال ۱۰۱۲ق (۱۶۰۳م) تعدادی مرکز تجاری در سواحل هند برپا کرد و فرانسویان در سال ۱۰۵۲ق (۱۶۴۲م) از آنان پیروی کردند. کشورهای آلمان، دانمارک و اسپانیا نیز کوشیدند که طرح‌هایی مشابه به اجرا درآورند.

بعدها رقابت اروپاییان در ایجاد مراکز تجاری به رقابت میان انگلستان و فرانسه منحصر شد. دولت انگلیس، بهتر دید که ابتدا این رقابت را از طریق سیاسی فیصله دهد. از این جهت، کمپانی هند شرقی که برای دستیابی به این هدف تأسیس شده بود، در سال ۱۰۴۴ق (۱۶۳۴م) تأیید هندیان را به دست آورد و به موجب آن تأیید توانست به طور کلی بر ساحل دریا در «اریسه» مستولی شود و سپس به تدریج بر دیگر نقاط تسلط پیدا کند.

رقابت میان انگلستان و فرانسه بالا گرفت و هر دو طرف دست به سلاح بردند. سرانجام در سال ۱۱۶۷ق (۱۷۵۳م) فرانسویان چند بار از انگلستان شکست خوردند. در این هنگام، خبر قتل عزیزالدین عالمگیر دوم، امپراتور هند شایع شد. پسرش جلال الدین شاه عالم که در بیهار بود، وقتی دید که در پایتخت آشوب به پا شده، تصمیم گرفت که حکومت خود را در نواحی شرقی استوار کند؛ اما به زودی دریافت که محاسبه اش غلط بوده است.

در ایام عالمگیر، در سال ۱۱۷۰ق (۱۷۵۷م) هندیان در پلاسی، (۱) در نبردی عظیم شکست خوردند. سال بعد امپراتور هند، یک کارمند مغول به نام کلایو را به حکومت بنگال و اریسه گماشت. پس از آن انگلیسیان توانستند به قدرت اسلحه، فرانسویان را از هند خارج کنند و خود به تنهایی، زمام امور را به دست گیرند. شاه عالم در این ایام به سلطنت رسید و موقعیت خطرناک را در نیافت. به بنگال حمله کرد و آنجا را به تصرف درآورد. با آن که انگلیسیان دوبار او را از بنگال بیرون کردند، اما او مجدداً در ۱۱۷۸ق (۱۷۶۴م) به آنجا حمله کرد و بین رود گنگ و قرامانزا سخت شکست خورد و به انگلیسیان پناه برد.

امپراتوری مغول در حقیقت از این تاریخ نابود شده بود و کمپانی هند شرقی به آنچه می خواست دست یافته بود. به موجب فرمان امپراتور در سال ۱۱۷۹ق (۱۷۶۵م) مقرر شد که امور مالی ایالات بنگال، بیهار و اریسه به کمپانی هند شرقی واگذار شود و امپراتور فقط به امور اله آباد و نواحی کوره، سروسامان دهد و در عوض، هر ساله مبلغی برای مصارف خود دریافت دارد. انگلستان بدین نحو بر سه ایالت مسلط شده بود و شاه عالم امپراتور اسمی هند به عامل انگلستان بدل

ص: ۱۵۳

شده بود. حقیقت آن است که نقش امپراتوری مغول هند در تاریخ از هنگام امضای قرارداد اله آباد به پایان رسیده بود و تاریخ هند در فترت زمانی پس از این اضمحلال، عبارت از جنگ‌هایی میان ماجراجویان مختلف بود.

شاه عالم در ۱۲۲۱ق (۱۸۰۶م) درگذشت. پسرش محمد اکبر دوم، جانشین وی شد. او نیز مانند پدر، دست‌نشانده انگلیس بود. پس از وی پسرش ابوالمظفر سراج‌الدین محمد بهادرشاه در ۱۲۵۳ق (۱۸۳۷م) به حکومت رسید و مانند پدرش بازچه دست‌انگلیسیان شد. آغاز انقراض مغول که از سال ۱۱۷۰ق، پس از جنگ پلاسمی بود، پس از یک قرن در سال ۱۲۷۳ق (۱۸۵۷م) به انقلابی در هند منجر گردید که به نام «انقلاب سواران» (یا غدر) موسوم شد. دولت انگلیس، بهادرشاه ظفر را متهم کرد که در انقلاب دست داشته است. پس او را دستگیر کرد و به رانگون فرستاد.

بهادرشاه در سال ۱۲۷۹ق (۱۸۶۲م) درحالی که بیش از هشتاد سال داشت، در هندوچین درگذشت. بهادرشاه نیز مانند اجدادش مردی دانشمند، شاعر و خطاط بود. از آثار معتبر او یک دیوان شعر و یک شرح گلستان برجای مانده است.

انگلیسیان یک سال برای سرکوب انقلاب کوشیدند و با سرکوب آن بر تمام هندوستان تسلط یافتند و هند را به قلمرو انگلیس ملحق کردند. در سال ۱۲۹۴ق (۱۸۷۷م) ملکه ویکتوریا، رسماً امپراتور هند خوانده شد.

علل زوال سلطنت مغول

۱. بعد از اورنگ زیب، قلمرو مغولان گسترده تر شده و به عروج خود رسیده بود و همین عروج، سبب زوال آن شد؛ زیرا به علت پهناوری قلمرو، اداره آن از یک مرکز و به دست یک پادشاه دشوار شده بود. مخصوصاً که جانشینان اورنگ

زیب، شایستگی شجاعت پیشینیان خود را نداشتند.

۲. حکومت مغولان، استبدادی بود. در این نوع از حکومت، اگر سلطان، قادر و قابل باشد، سلطنت استوار می ماند. اگر ناتوان باشد، هماهنگی ها از میان می رود. بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاه جهان و اورنگ زیب همه قادر و توانمند بودند، نه فقط زمام سلطنت را در دست داشتند، بلکه در ارتقای آن می کوشیدند؛ ولی جانشینان اورنگ زیب از آن صفات، عاری بودند.

۳. جانشینان نالایق اورنگ زیب، امور سلطنت را به دست امیران سپرده بودند و خود به عیش و نوش می پرداختند. امیران هم شاه را بازیچه دست خود کرده بودند. حکام ولایات مختلف، خودمختاری اعلام کردند و از دستورهای مرکز سرپیچیدند.

۴. در پنجاب، سیک ها، در دکن، مرهت ها، در بنگال و جاهای دیگر فرانسویان و انگلیسیان، نواحی گوناگون را به دست آوردند و حکومت مرکزی را ناتوان کردند.

۵. حملات خارجیان، مخصوصاً نادرشاه افشار و احمدشاه ابدالی، رعب و دبدبه سلطنت مغولان را در انظار مردم از میان برد.

۶. آب و هوای هند، پادشاهان مغول و سپاهیان را به عیش و نوش و آرامش سوق داد. از شاه تا رعیت، از خصلت های جنگجویی و مبارزه عاری شدند. ترکانی که به همراه بابر به هند آمده بودند، همه مردانی جنگاور و سخت کوش بودند؛ اما فرزندان آنان، خصوصیات نیاکان را نداشتند. امیران متأخر از جنگ هراس داشتند. هرچند سپاهیان از عهد شاه جهان ناتوان شده بودند ولی در عهد جانشینان اورنگ زیب، ناتوان تر شدند. به همین سبب اقوام گوناگون علیه

مغولان قیام کردند و استان های مستقل تشکیل دادند. علت دیگر این ناتوانی این بود که بعد از اورنگ زیب، امیران جان نثار در نزاع های خانوادگی کشته شدند، افرادی که زنده مانده بودند، افرادی ناشایست بودند و شاه در دست آنان ملعبه ای بیش نبود.

۷. به علت آزاداندیشی و بلندنظری اکبر و جانشین وی، دانش و آگاهی در میان هندوان پدید آمد و سیاستمداران و حاکمان بزرگ در بین آنان پرورده شدند. اورنگ زیب بر آن بود که از قدرت هندوان بکاهد، از این رو هندوان از وی آزرده شدند و از یاری وی دست برداشتند و آرام آرام، سلطه خود را بر سراسر هند گسترده کردند.

۸. برخی بر آنند که اورنگ زیب با شکست دادن حکومت های مسلمان در دکن، مرتکب خطا شد. برخی دیگر نیز معتقدند که آن حکومت ها در صدد بودند که حکومت مغولان را براندازند. اورنگ زیب می بایست پس از سرکوب حکومت های دکن، به نواحی شمالی هند می رفت و یاغیان آنجا را بر سر جای خود می نشانده. او این کار را نکرد و در نتیجه، پس از وی آن یاغیان سر بر آوردند و به تدریج، خاندان مغول را از بین بردند.

۹. عادت اورنگ زیب آن بود که در جنگ ها برای لشکر دو سپهسالار تعیین می کرد و این کار باعث تضعیف نیرو می شد.

۱۰. اوضاع مالی هند در عهد اورنگ زیب بد نبود؛ اما به دلیل عدم وصول به موقع مالیات ها خزانه تهی شد و اوضاع مالی به تدریج بد شد. در مملکت ناامنی پدید آمد و وضع تجارت هم روی به خرابی نهاد.

به هر حال هر چه بود، این سلطنت شکوهمند نیز به تاریخ پیوست.

میان سال های ۱۲۲۱ تا ۱۲۷۵ق (۱۸۰۶م) با آن که هند شاهد انحطاط همه جانبه خود بود، اما ادبیات فارسی در این عهد، نه تنها از لحاظ کیفیت قابل ملاحظه است، بلکه از نظر کمیت نیز بیش از آن است که در دوره به اصطلاح شکوفایی پدید آمده بود. طی این دوران، بالا گرفته بود. هرج و مرج سیاسی و اجتماعی که نتیجه به قدرت رسیدن انگلیسیان در هند بود، بالا گرفته بود. زبان و ادبیان فارسی، اعتبار خود را حفظ کرده بود و حامیان و دوستداران زیادی در سراسر هند داشت.

به دلیل ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی، استانداران ایالات مختلف که دست نشانده حکومت مرکزی بودند، خود را از یوغ اطاعت مرکز رها کردند و حکومت های مستقل تشکیل دادند و همه آنان در دربارهای خود به حمایت از زبان فارسی و ادبیات آن برخاستند. اگر قبلاً یک دربار بود که از شاعران و نویسندگان حمایت می کرد، در قرن نوزدهم میلادی دربارهای متعدّد پدید آمدند که حامی شاعران و اندیشمندان بودند. برخی از این دربارها عبارت بودند از: رامپور، اوده، حیدرآباد، بوپال، ملتان، لاهور، عظیم آباد، کرناٹک و

بر اثر گسترش مراکز سرپرستی در مدّت این پنجاه سال، تقریباً یک صد شاعر در نواحی مختلف هند به فارسی شعر سروده اند که دیوان ها و آثار منظومِ قریب پنجاه تن از آنان در کتابخانه های مختلف محفوظ است و اسامی قریب پنجاه تن از آنان در مآخذ گوناگون ثبت شده است که اثری از آنان به دست نیامده یا شناخته نشده و یا به مرور از میان رفته اند.

۱. واسطی بلگرامی را معرفی کنید.
۲. دوره محمدشاه تیموری، از چه حیث حائز اهمیت است؟
۳. آخرین پادشاه مغولی هند که بود و در چه زمانی درگذشت؟
۴. آغاز ورود اروپاییان به هند توسط چه کشورهایی صورت گرفت؟
۵. داستان فعالیت‌های «کمپانی هند شرقی» از چه زمانی و چگونه آغاز شد؟
۶. چهار عامل از عوامل زوال سلطنت مغول در هند را بنویسید.

هدف های آموزشی: (۱) آشنایی با چگونگی افول قدرت مغولان در هند و نفوذ رو به گسترش استعمارگران اروپایی؛ (۲) نزاع تجاری در هند و شکست دریانوردان و تجار ایرانی؛ (۳) تبدیل تجارتخانه های اروپایی به پایگاه های نظامی؛ (۴) سوءاستفاده استعمارگران از مشاجرات حکام محلی؛ (۵) تشکیل «کمپانی هند شرقی» و قیام سیپوی؛ (۶) دگرگونی اوضاع هند و تشکیل کنگره ملی هند؛ (۷) تأسیس تشکل مسلم لیگ.

ظهور و پیشرفت استعمارگران

بدون تردید در تاریخ استعمار، مشهورترین مستعمره، هند بوده است. هند، بزرگ ترین و پُرجمعیت ترین مستعمره انگلستان بود. ثروت فراوان هند و سود سرشار حاصل از آن باعث شده بود وزارتخانه ای مخصوص آن، در دولت انگلستان تأسیس شود. همچنین محور اصلی فعالیت های سیاسی انگلستان در مشرق زمین، حفظ هند و توسعه بهره برداری اقتصادی از آن بود. چنان که به همین منظور سرزمین های اطراف هند تصرف شد، در ایران و عثمانی مداخله شد و جنگ

تریاک با چین به راه افتاد. به رغم موفقیتی که انگلستان در سیطره بر هند داشت، هیچ گاه هندی‌ها از مبارزه در برابر استعمار دست برنداشتند. مبارزات نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ملت هند از هر گروه و مذهب و قومیتی دارای شرح و بسط بسیار است. در مقابل، انگلیسی‌ها نیز شیوه بسیار پیچیده‌ای را برای مقابله با استقلال‌طلبی هندی‌ها به کار گرفتند. در مجموع قیام برای استقلال و مقابله با آن، هند را عرصه ظهور جلوه‌های نوینی از تلاقی شرق و غرب ساخت.

افول گورکانیان

همان گونه که پیش از این خواندیم، دولت گورکانیان هند که در سال ۱۵۲۶م، به وسیله بابر بنیانگذاری شد، در زمان حکومت نوه او جلال‌الدین محمد اکبر (۱۶۰۵ - ۱۵۵۶م) به اوج اقتدار خود رسید. در زمان او اقتصاد هند شکوفا شد و کشور با نظم و انضباط اداره گردید. سپس در زمان سلطنت اورنگ‌زیب (۱۷۰۷ - ۱۶۵۸م)، وسعت قلمرو این دولت به حداکثر رسید، امرا همین زمان نیز سرآغاز افول این خاندان دانسته شده است. جانشینان اورنگ‌زیب از اداره قلمرو پهناور او عاجز بودند و به دلیل غرقه شدن در لذات و تجملات، لیاقت و کفایت اجداد خویش را نداشتند. در همان حال، سیاست داخلی و مذهبی اورنگ‌زیب، نارضایتی و شورش سیک‌ها، هندوها، مارته‌ها و حتی حکام مسلمان نواحی دوردست هند را موجب شده بود. در نتیجه، در سرآغاز قرن هجدهم میلادی، هند به سرعت به سوی تجزیه ارضی و تفرقه سیاسی گام برداشت. شورش‌های پی‌درپی و ناامنی در راه‌ها و ایالات علاوه بر آن که از اقتدار دولت مرکزی کاست، مشکلات اقتصادی را نیز به همراه داشت.

هر اندازه که از قدرت دولت مغولان کبیر که مرکز آن در شمال (دهلی) قرار

داشت، کاسته می شد در سمت جنوب که سواحل گسترده هند واقع شده است، بر دامنه نفوذ استعمارگران اروپایی افزوده می شد. آنان در ابتدا به قصد تجارت قدم به هند گذاشتند. اولین بار پرتغالی ها در سال ۱۴۹۸م، به ساحل هند رسیده بودند. سپس هلندی ها، فرانسوی ها و انگلیسی ها نیز فرا رسیدند. آنان با فرمانروایان نواحی ساحلی هند به تجارت مشغول شدند. از اولین آثار اقدامات تجاری آنها، بیرون راندن دریانوردان و تجار ایرانی، عرب و هندی از عرصه دریاها و به دست گرفتن تجارت خارجی هند بود. همچنین آنان عواید تجارت خارجی هند را از چنگ حکومت هند خارج و موجبات ضعف اقتصادی آن را فراهم ساختند.

قدرت اقتصادی مؤثری که از راه تجارت در دست اروپاییان قرار گرفته بود، به آنان امکان داد که تجارتخانه های خود را به پایگاه های نظامی مبدل کنند، مزدور مسلح استخدام نمایند، در مشاجرات حکام محلی شرکت کنند، با رشوه دهی و یا باج ستانی بر نفوذ خویش بیفزایند و در مجموع، حداقل در آن قسمت از هند که خارج از حاکمیت دولت گورکانیان بود، فعال مایشاء شوند.

پیروزی انگلستان بر رقیب اروپایی

انگلیسی ها یک قرن پس از پرتغالی ها به هند آمدند؛ اما خیلی زود عرصه را بر آنها تنگ کردند. به همین جهت، پرتغالی ها، خلیج فارس و هند را ترک و صرفاً «پایگاه گوا» را تا چند قرن بعد حفظ کردند. هلندی ها نیز بیشتر به اندونزی و نواحی شرقی آسیا پرداختند؛ اما فرانسوی ها با افزودن بر فعالیت های خویش، به رقیبی سرسخت برای انگلیسی ها مبدل شدند. «کمپانی هند شرقی» انگلیس که در سال ۱۶۰۰م، تأسیس شده بود، توانست در سال ۱۶۱۲م، اجازه تأسیس تجارتخانه

در هند را از جهانگیر، پادشاه آن کشور دریافت کند؛ اما فرانسوی ها در مدتی کوتاه توانستند از انگلیسی ها پیشی گیرند. آنان مراکز تجاری متعددی به وجود آوردند و چندین شهر را در اختیار گرفتند. پیشرفت فرانسوی ها تا حدود زیادی مرهون اقدامات شخصی به نام دوپلکس (۱) بود. طولی نکشید که ضعف مدیریت انگلیسی ها با تلاش شخصی به نام کلایو (۲) جبران شد. در این احوال، دوپلکس به فرانسه احضار شد و میدان برای کلایو باز گردید.

رقابت های استعماری فرانسه و انگلستان در اواسط قرن هجدهم میلادی به اوج خود رسیده بود که در این احوال، جنگ های هشت ساله (۱۷۶۳ - ۱۷۵۶م) در اروپا آغاز شد. این جنگ ها به دریاها و مستعمرات نیز کشیده شد و انگلستان و فرانسه رودرروی هم قرار گرفتند. فرانسویان در ابتدا با مدیریت دوپلکس موفق شدند انگلیسی ها را عقب برانند؛ اما با احضار او، کلایو و نیروهایش برتری یافتند. آنان با کمک سربازان مزدور هندی، با یکدیگر دست و پنجه نرم می کردند. در نواحی مختلف هند قلعه ساخته، از حمایت حکمرانان محلی متحد خویش سود می بردند.

سرانجام انگلیسی ها به پیروزی رسیدند و تنها قدرت استعماری هندوستان شدند. آنان با حضور انحصاری خویش در هندوستان، تجارت دریایی هند را کاملاً در دست گرفتند و توانستند با فراغت و بدون حضور رقیبان، سیطره خود بر هند را گسترش دهند.

فرمانروایان کل و فتوحات آنها

پس از پیروزی بر فرانسویان، تشکیلات «کمپانی هند شرقی» گسترش یافت و بر فعالیت های سیاسی، اقتصادی، اداری و نظامی آن افزوده شد. به همین جهت در

ص: ۱۶۲

۱- (۱) .Dupleix

۲- (۲) .Glive

نیمه دوم قرن هجدهم میلادی، مقام هایی موسوم به فرماندار کل بنگال و هند، از طرف «کمپانی هند شرقی» در هندوستان منصوب شدند. تا این زمان، قسمت هایی از هند که شامل بنگال و نواحی ساحلی بود، به تصرف آنان درآمده بود.

از اولین اقدامات فرمانداران کل، برقراری امنیت در قلمرو تصرف شده خویش بود. این امر به اداره مؤثر آن نواحی و نیز توسعه تجاری آنها کمک بسیاری کرد. سپس آنان به جنگ با حکام مسلح و مستقلی رفتند که در برابر توسعه نفوذ انگلیسی ها ایستادگی می کردند. از جمله آن که پس از سال ها جنگ، مقاومت دلیرانه تپوسلطان، پادشاه شیعه مذهب جنوب هند را درهم شکستند. همچنین مارات ها در شرق و هندوها و سیک ها را در شمال غربی هند مقهور ساختند.

به علاوه آنان طی دو جنگ پلاسی (۱) (۱۷۵۷م) و بوکسار (۲) (۱۷۶۴م) توانستند نیروهای دولت مرکزی هند (دولت گورکانی) را نیز شکست دهند. دولت مرکزی هند، پس از آن که روزگار درازی را به غفلت و اهمال گذراند، در زمانی به مقابله با استعمار شتافت که دیگر قدرتی نداشت و در نتیجه، مغلوب و مطیع انگلیسی ها شد و تا آغاز قرن نوزدهم میلادی به صورت دولتی وابسته و مستمری بگیر درآمد.

فرمانداران کل انگلیسی با فتح پنجاب و سند، سیطره خویش بر هند را کامل کردند. همچنین برمه و سیلان و نپال را نیز تصرف کردند. آنان قسمت هایی را مستقیماً اداره می کردند و قسمت هایی را نیز به وسیله راجه های مطیع خویش زیر سلطه داشتند.

ص: ۱۶۳

۱- (۱) .Plassey

۲- (۲) .Buxar

سیپوی در لغت به معنای سپاهی است و منظور آن دسته از هندی‌ها اعم از مسلمان و هندوست که به خدمت نظامی «کمپانی هند شرقی» درمی‌آمدند. سیپوها در ازای انجام دادن خدمات نظامی، مزد و جیره می‌گرفتند و مهم‌ترین عامل اقتدار انگلیسی‌ها در هند به شمار می‌رفتند. آنان در برقراری و گسترش سیطره استعماری انگلستان بر هند، نقش مهمی داشتند؛ اگرچه با توجه به وضع بد اقتصادی، انگیزه آنان از این شغل، کسب درآمد بود.

با گسترش حاکمیت استعمار، بر تعداد سیپوها نیز افزوده شد و کم‌کم آنان نسبت به واقعیات استعمار آگاه‌تر شدند. در نتیجه، شورش‌های کوچکی در بین آنان به وجود آمد. بزرگ‌ترین شورش سیپوها در سال ۱۸۵۷م، صورت گرفت. انگیزه قیام، آگاهی از مقاصد استعمار و نیز مقابله با تحقیری بود که از جانب انگلیس بر مردم هند روا داشته می‌شد. قیام از «میروت» (۱) در شمال هند آغاز شد و به سرعت گسترش یافت. طولی نکشید که حکام و مالکانی که املاکشان از سوی انگلیسی‌ها تصرف شده بود نیز به قیام کنندگان پیوستند. آنان انگلیسی‌ها را می‌کشتند و به عقب می‌رانند. تا چهار ماه پیروزی با قیام کنندگان بود؛ اما پس از آن، اوضاع به سود انگلیسی‌ها تغییر کرد؛ زیرا سیک‌ها و بعضی از اقلیت‌ها که از قدرت یافتن مجدد دولت مغولان کبیر ناراضی بودند، به استعمارگران پیوستند. در نتیجه، دهلی به دست نیروهای انگلیسی و طرفدارانش افتاد.

در مجموع، قیام دو سال طول کشید و از ماه پنجم به بعد، قیام کنندگان سخت ایستادگی کردند؛ اما توان مالی و تسلیحاتی انگلیسی‌ها و نیز نیروهای کمکی‌ای

ص: ۱۶۴

که دریافت می کردند، موجب تفوق آنان شد. ضعف رهبری و تفرقه میان قیام کنندگان نیز به این شکست دامن زد.

با سرکوب قیام، تصفیه ای خونین صورت گرفت و به سلطنت گوکانیان برای همیشه پایان داده شد. سرانجام دولت انگلستان، «کمپانی هند شرقی» را منحل ساخت و به جای فرمانداران کل، از این پس نایب السلطنه ها بر هند حکومت کردند. نایب السلطنه ها از طرف پادشاه انگلستان منصوب می شدند و زیر نظر وزیر هند فعالیت می کردند. شکست قیام سیپوی، سلطه انگلستان بر هند را تمام عیار ساخت.

دگرگونی اوضاع هند

سلطه استعمار کم کم به دگرگونی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هند منجر شد که با شکست قیام سیپوی، شتاب بیشتری به خود گرفت. صرف نظر از منافع که از رهگذر دگرگونی جامعه هند نصیب استعمار می شد، جلوگیری از وقایعی چون قیام سیپوی نیز مد نظر انگلیسی ها بود.

بارزترین دگرگونی جامعه هند در عصر استعمار، حذف حاکمیت مسلمانان بود. از چندین قرن پیش، مسلمانان حکومت هند را در دست داشتند که اکنون انگلیسی ها جای آنان را می گرفتند. همچنین استعمار، هندوها را به صورت گروه غالب درآورد. پس از آن، زبان فارسی از ادارات و محاکم حذف شد و نباید از یاد برد که در عصر گوکانیان، زبان فارسی در هند رواج بسیار داشت و زبان رسمی اداری و حقوقی و ادبی بود؛ اما با حذف آن، زبان انگلیسی در هند رواج پیدا کرد.

تجارت خارجی هند نیز - چنان که گفته شد - در دست انگلیسی ها بود. آنان در ابتدا کالاهای هندی را صادر می کردند؛ اما بعداً به وارد کردن کالاهای

مخصوصی از انگلستان اقدام کردند. پس از انقلاب صنعتی در انگلستان و ضرورت دستیابی به مواد اولیه و بازار فروش، هند، اقتصاد ملی و سنتی خود را از دست داد. صنایع هند از بین رفت و جای آن به کالاهای انگلیسی داده شد. در نتیجه، خروج ثروت از کشور سرعت گرفت، بر تعداد بیکاران افزوده شد و فقر و فاقه عمومی گسترش یافت. این وضع به خصوص در سال های خشکسالی و قحطی، جان هزاران نفر از مردم هند را گرفت. ایجاد اختلافات فرقه ای و جدال های قومی نیز مزید بر این بیچارگی شد.

انگلستان اگرچه قوانین مدنی هند را تغییر داد، امّا در موقعیت مالکان، تحوّلی پدید نیاورد. در عوض، گروه تحصیل کرده هندی را به منظور وارد ساختن به ادارات با زبان و فرهنگ انگلیسی آشنا ساخت. توسعه نظام اداری و حقوق مدنی و نیز مؤسّسات جدید فرهنگی، این امکان را فراهم ساخت که تعدادی از هندی ها که در اصل از مالکان بودند، در مدارس و دانشگاه های انگلیسی درس بخوانند. چون هندوها زودتر با انگلیسی ها کنار آمدند، از این رو مؤسّسات اداری و فرهنگی، بیشتر به دست آنان افتاد و مسلمانان تا مدّت ها از حضور در این گونه مراکز خودداری کردند.

تشکیل کنگره ملی هند

از میان دانش آموختگان هندی، کم کم گروهی با آرمان های ناسیونالیستی پیدا شدند که گام های اولیه برای استقلال را برداشتند. آنان در سال ۱۸۸۵م، با استفاده از فرصتی که انگلستان برای جلب مشارکت هندی ها به شکل اجازه تأسیس مجامع و انجمن ها داده بود، «کنگره ملی هند» را بنیان نهادند. این کنگره دارای اندیشه ای ملی گرا بود و عناصر مسلمان و هندو هر دو در آن شرکت داشتند. روش کنگره،

مبارزه در چارچوب قانون و درخواست اصلاحات محدود بود. رهبران کنگره با قبول همکاری با انگلستان در بهبود اداره امور بر دامنه فعالیت های خود افزودند و تا آغاز قرن بیستم میلادی به صورت نیروی سیاسی مهمی در هند درآمدند.

در اوایل قرن بیستم میلادی، مبارزه با تقسیم بنگال و جنبش سوداشی، (۱) نشان داد که هند، گام های بلندی به سوی استقلال طلبی برداشته است. در سال ۱۹۰۴م، انگلستان تصمیم گرفت تقسیمات کشوری جدیدی را در بنگال به اجرا گذارد؛ اما اعتراض هماهنگ مسلمانان و هندوها مانع از این کار شد. آنان با تحریم کالاهای انگلیسی (سوداشی) توانستند تقسیم بنگال را لغو کنند. در ادامه این مبارزات و در اوایل قرن بیستم میلادی، رهبر استقلال هند «مهاثما گاندی» (۲) وارد صحنه مبارزه شد.

تأسیس مسلم لیگ

مسلمانان بیش از هر گروهی در جامعه هند در برابر استعمار انگلستان ایستادگی نشان می دادند. به همین جهت نیز مورد بغض و بی مهری بودند. مسلمانان، علاوه بر خطر سیاسی و اقتصادی استعمار برای هند، به خطرات فرهنگی آن نیز توجه بسیار داشتند، درحالی که هندوها در این زمینه احساس خطری نمی کردند. به همین جهت، ادارات و مؤسسات آموزشی خیلی زود به دست هندوها افتاد. مدارس مسلمانان اگرچه همچنان به فعالیت های علمی و آموزشی خود مشغول بودند، با این حال، تعلیمات آنان جهت مقابله با استعمار بود. از جمله مدرسه دیوبند به دلیل داشتن مدرّسان بزرگ و استعمارستیز، مشهور بود.

ص: ۱۶۷

۱- (۱) .Swadeshi

۲- (۲) .Mahthama Gandhi

پس از مدت ها در سال ۱۸۷۵م، شخصی به نام سید احمدخان، (۱) اقدام به تأسیس دانشگاه علیگر کرد. او به همکاری با انگلستان و بهره گیری از تمدن و فرهنگ غرب معتقد بود. اقدام او با مخالفت های بسیاری روبه رو شد؛ اما این دانشگاه به فعالیت خود ادامه داد.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی، مسلمانان دریافتند که بایستی نقش فعال تری در حیات سیاسی هند ایفا کنند. غفلت آنان بسیاری از فرصت ها را از دستشان دور می ساخت. از این رو در سال ۱۹۰۶م، اقدام به تأسیس «مسلم لیگ» کردند. مسلم لیگ تلاش برای استقلال هند و دفاع از حقوق مسلمانان را به صورت هم زمان پی گیری می کرد. همچنین همراهی و همگامی خود را با کنگره که مسلمانان نیز در آن عضویت داشتند، اعلام کرد. مسلمانان در مخالفت با تقسیم بنگال و نهضت سوداشی نیز نقش مهمی بازی کرده بودند. آنان همچنین با ایجاد تشکل جدید در پیشبرد استقلال هند، سهمی اساسی داشتند.

سرانجام پس از سال ها مبارزه و پشت سر گذاشتن فراز و فرودهای بسیار در سال ۱۹۴۷م، با فداکاری رهبرانی چون: گاندی، محمدعلی جناح، اقبال لاهوری و نهرو، استعمار انگلستان از شبه قاره هند بیرون رانده شد و دو کشور مستقل هند و پاکستان پا به عرصه وجود نهادند. تقسیم شبه قاره هند به دو کشور هند و پاکستان، در آخرین سال های نهضت استقلال طلبی به اجرا درآمد و هندوها صاحب کشور هند و مسلمانان، صاحب کشور پاکستان شدند. چون مبنای تقسیم، اکثریت سکنه هر محل بود، کشمیر نیز می بایست جزء قلمرو مسلمانان قرار می گرفت، امّا دولت هند، قسمت اعظم آنجا را ضمیمه قلمرو خود ساخت.

ص: ۱۶۸

۱- (۱) . بعدها، سر سید احمدخان نامیده شد.

۱. چرا پس از اورنگ زیب، جانشینان او از اداره قلمرو خویش ناتوان بودند؟

۲. ماجرای پیروزی انگلیسی ها بر رقیب فرانسوی خود در هند، چگونه بود؟

۳. درباره قیام سیپوی مختصراً توضیح دهید.

۴. انقلاب صنعتی در انگلستان، چه تأثیری بر تجارت خارجی هند نهاد؟

۵. کنگره ملی هند، دارای چه اندیشه هایی بود؟

۶. حزب «مسلم لیگ» با چه انگیزه هایی تأسیس شد؟

اشاره

هدف های آموزشی: ۱) آشنایی با چگونگی ورود زبان فارسی به هند؛ ۲) تأثیر اسلام در صنعت و هنر هندی؛ ۳) صنعت و هنر اسلامی در هند؛ ۴) فراز و فرود زبان فارسی از آغاز تا ابتدای قرن نوزدهم میلادی؛ ۵) شکل گیری زبان اردو از آغاز تا کنون.

ورود کاروان زبان و ادب فارسی به هند

زبان فارسی همراه لشکر غزنوی و غوری و بعدها هم رکاب سپاهیان ببری به نواحی مختلف سرزمین هند راه یافت و از اوایل قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) تا اواخر قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) دوره تحوّل و تکامل تدریجی را طی کرد.

این زبان شیرین اگرچه در آغاز، چون واردی بیگانه بوده، اما زمان کوتاهی نگذشت که در هندوستان، توطن اختیار کرد و در طول مدّت هشت قرن پیوسته با وجود کاروان های علما و صوفیه و شعرا و سرانجام قوافل مهاجران که به طمع مال و منال و به هوای کسب نوال از مغرب به مشرق می آمدند، آن نهال جوان دائماً پرورش یافت و در آن بوستان ریشه دوآیند تا سرانجام درختی برومند گشت. در

زمینه لغت نیز نوعی لهجه خاص هندی به وجود آمد که آن را «فارسی هندی» گفتند. در عالم شعر نیز مکتبی فکری و اندیشه ای تأسیس شد که آن را «سبک هندی» نام نهادند. ارباب تذکره و سیر در قرن پنجم، در میان شعرای مداح مسعود غزنوی، شاعری با تخلص «نکتی» موسوم به ابو عبدالله روزبه لاهوری را نام می بردند که در لاهور متولد شده است و قبل از مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی در آن دیار می زیسته و شعرش در طراز بهترین آثار شعرای عصر غزنوی بوده است.

در اواسط قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی)، رشد و کمال زبان فارسی در هندوستان شمالی و غربی به قدری بود و ستاره او تا آن درجه اوج گرفت که شاعری استاد و سخنگویی توانا چون امیر خسرو در آن دیار به ظهور رسید. (۱)

در زمان او یعنی از زمانی که سلطان غیاث الدین بلبن (۶۶۴ق) تا علاءالدین خلجی (۶۹۴ق) و دیگر سلاطین آن دودمان بر تخت سلطنت دهلی نشسته بودند، آن شهر بزرگ، مرکز علم و ادب و منزلگاه گروهی انبوه از مشایخ و متصوفه و فقها بود. صاحب تاریخ بدایونی فهرستی طولانی از علما، فضلا، قضات، قراء، و عاظم و شعرا را ذکر می کند که همه یا از ایران به هند مهاجرت کرده و یا خود در هندوستان در کانون های تمدن فارسی، تولد یافته بودند و حتی بر طبق اشعار و گفته خودشان شیخ عطار نیشابوری و شیخ سعدی شیرازی تا سر حد هندوستان مسافرت کرده اند. (۲)

ص: ۱۷۲

۱- (۱). امیر خسرو در سال ۶۵۲ق در پتیالی (بخش شمالی) به دنیا آمد. مداح سلاطین دهلی و تربیت یافته خواجه نظام الدین اولیا پیشوای متصوفه هندوستان است. وی در سال ۷۲۵ق، در دهلی وفات یافت.

۲- (۲). شیخ عطار در مثنوی «لسان الغیب» می گوید: کوفه و ری تا خراسان دیده ام سیخن و جیحونش را بریده ام ملک هندوستان و ترکستان زمین رفته چون اهل خطا از سوی چین عاقبت کردم به نیشابور جا افتاد از من به عالم این صدا

از قرن هشتم هجری همچنان از دهلی تا بنگاله، سلاطینِ مسلمان، فرهنگ و ادب فارسی را شعار دربار خود قرار دادند. داستان دعوت سلطان غیاث الدین از خواجه حافظ شیرازی برای سفر به هند در بسیاری از منابع ادبی تکرار شده است. گویند خواجه شیراز برای او غزلی معروف فرستاد و او را مدح فرمود و گفت:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود این بحث با ثلاثه غساله می رود

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند فارسی که به بنگاله می رود

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین خامش مشو که کار تو از ناله می رود

این حکایت نشان می دهد که در آن عصر، چگونه سیه چشمان کشمیری به شعر حافظ سخن می گفتند و لولیان هندی به ترانه های او می رقصیدند.

همچنین در قرن نهم هجری، خواجه محمود گاوآن ملک التجار، (۱) وزیر دانشمند سلاطین بهمنی در جنوب هندوستان، از حامیان با اقتدار زبان و ادب فارسی بود. مکاتبات او با جامی، حکایت از ارتباط فرهنگی شهر هرات با شهر بیدر، پایتخت سلاطین بهمنی دارد و نفوذ استادان خراسان را در دکن نشان می دهد.

شاگردان جامی که در مدرسه هرات، شعر و ادب و فلسفه آموخته بودند، غالباً در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری، دربار اسکندر لودی (م ۹۱۵ق) و بابرپادشاه را زینت می دادند.

شیخ جمالی کنبوه دهلوی (۲) که تحصیلات خود را در شهر هرات، در حلقه

ص: ۱۷۳

۱- (۱). خواجه محمود گاوآن گیلانی ملقب به «ملک التجار» و «خواجه جهان»، وزیر سلاطین بهمنی دکن در زمان محمدشاه بهمنی در سال ۸۸۶ق، به قتل رسید و بعد از او دولت سلاطین بهمنی رو به زوال نهاد.

۲- (۲). شیخ جمالی کنبوه، یکی از بزرگ ترین شعرای دوره اسکندر لودی و بابر گورگانی است و اشعار و غزلیات با معانی عالی دارد. ترجمه حال او در تاریخ بدایونی مسطور است و وفاتش ۹۴۲ق و قبرش در دهلی قدیم موجود و معروف است.

درس مولانای جام به کمال رسانده بود، در زمان سلطنت لودی ها در شهر دهلی، سرحلقه اهل فضل و اصحاب دانش گردید و به «خسروثانی» لقب یافت.

چون سلطان ظهیرالدین بابر (م ۹۳۲ق / ۱۵۲۶م) از کابل به دهلی تاخت و هندوستان شمالی را تسخیر کرد، بسیاری از شعرا و فضیای ایرانی در رکاب او به هندوستان آمدند.

مسافرت و مهاجرت همایون به ایران و اقامت چهارده ساله او (۱۵۵۵ - ۱۵۴۲م) در جوار شاه طهماسب صفوی، تأثیری بی پایان در نشر زبان و فرهنگ فارسی در کشور هندوستان داشت. اقامت او در این مدت طولانی دیگر بار بذر تمدن فارسی را در دوره مغولی هند کاشت که پس از آن، روزه روز رشدونمو یافت و نهالی بارور گشت. بیرم خان که از رجال عصر همایونی است و فرزندش عبدالرحیم خان، ملقب به «خان خانان» (۱) که او نیز از بزرگان دربار اکبری بود، به تربیت شعرای فارسی پرداختند و ایشان را به نظم اشعار گوناگون از انواع قصیده، غزل، مثنوی و رباعی در آن سرزمین مشغول داشتند.

چون ستاره دولت اکبر، به قدرت و مکتب و جاه و جلال به اوج کمال رسید، دست عطابخش او باعث شد که سیل شعرا و سخنوران از بلاد ایران، احرام طوف آگره را بسته در آن دیار رحل اقامت افکنند. او به شعر فارسی رغبت و میل فراوان داشته و از خود وی اشعار و ابیاتی روایت کرده اند. از جمله، این رباعی مستزاد از اوست که حاکی از تأثرات نهانی و میل و شوق وی به وطن قدیم او (آسیای مرکزی) است:

ص: ۱۷۴

۱- (۱). عبدالرحیم خان، ملقب به خان خانان، از رجال معظم دربار اکبر است. وی کتاب ترک بابری را از ترکی جغتایی به فارسی ترجمه کرده است. در ۱۰۳۶ق وفات یافته و مقبره او نزدیک درگاه خواجه نظام الدین اولیا هم اکنون در دهلی معروف است. وی به زبان هندی و فارسی شعرهای نیکویی گفته است.

عمرم همه در فراق و هجران بگذشت این عمر گران مایه چه ارزان بگذشت

عمری که بشد صرف سمرقند و هری افسوس که در اگره ویران بگذشت

اکبر، نخستین پادشاهی است که به رسم و تقلید سلاطین ایران، منصب خاصی به نام «مَلِکُ الشُّعْرَاءِ» در دربار خود برقرار ساخت. پیش از همه، غزالی مشهدی (۱) به این مقام و مرتبت نائل گشت و سپس این منصب را به شاعری هندی نژاد یعنی ابوالفیض تاگوری، متخلص به فیضی (۲) عطا کرد.

برادر فیضی ابوالفضل، وزیر اکبر، در کتاب معروف آئین اکبری، (۳) فهرستی طولانی از شعرای دربار آن پادشاه به اسم و رسم آورده است. این فهرست، مشتمل بر شصت نام است که همه آنها از مهاجرین ایران بوده اند. در آن میان، قاسم گاهی، (۴) نظیری نیشابوری (۵) و عرفی شیرازی (۶) از همه معروف ترند.

ص: ۱۷۵

۱- (۱). غزالی مشهدی، در اوائل حال به دکن آمد. پس از آن به حضور اکبر رسید و خطاب ملک الشعرائی یافت. وی در ۹۸۰ق در سرگیج احمدآباد وفات یافت.

۲- (۲). ابوالفیض، فیضی یا فیاضی، متولد ۹۵۴ و متوفی ۱۰۰۴ق، صاحب دیوان و آثار و تألیفات در عربی و فارسی است.
۳- (۳). آئین اکبری، تألیف ابوالفضل علامی است که در نظم و نثر و سیاست و حسن تدبیر معروف و وزیر بزرگ اکبرین همایون است. این کتاب - که راجع به هندوستان و متضمن شرح احوال و دربار و تشکیلات و ملک داری آن پادشاه است - چاپ های متعدّد دارد و به انگلیسی ترجمه شده است. در آن کتاب، فصلی به عنوان «قافیه سنجان» مخصوص شعرای عصر اکبری است.

۴- (۴). میرزا قاسم گاهی، اصلش از سمرقند و از شاگردان و تربیت شدگان مولانا جامی است. از خراسان به هند آمد و به ملازمت اکبرپادشاه رسید. در سال ۹۸۸ق، پس از عمری طولانی، وفات یافت.

۵- (۵). میرزا محمدحسین نظیری نیشابوری، به روزگار اکبر از خراسان به هند آمد و در نزد خان خانان مقامی یافت. او را مدح ها گفته و صله ها گرفته است. وفاتش در ۱۰۲۳ق، رخ داد.

۶- (۶). جمال الدین محمد عرفی شیرازی، در جوانی از شیراز به فتح پورسیکری آمده و به وسیله حکیم ابوالفتح گیلانی در حضور اکبر، مقامی ارجمند یافت و عبد الرحیم خان (خان خانان) او را ترویج و تشویق فرمود. دیوانش به چاپ رسیده و معروف است. در ۳۶ سالگی، به سال ۹۹۹ق، در لاهور وفات یافت.

در آن زمان، نه تنها ایرانیان و مسلمانان هند، در زبان فارسی به حد کمال رسیده بودند، بلکه از میان هندوها نیز جماعتی فراوان از نخبه برهمنان و فضیله‌ی برگزیده ایشان به حکم موهبت ذاتی و ادب اکتسابی، گوی سبقت از مسلمانان ربودند. یکی از آنها «پاندیت دو نگرمل» است که بدایونی، در تاریخ خود از او نقل می‌کند. وی برهمنی بوده است و در زمان اسکندر لودی در دهلی به تدریس زبان فارسی اشتغال داشته است.

یکی دیگر از شعرای هندی الأصل فارسی زبان، «چندر بهان» برهمن است که منشی شاهزاده دارالشکوه بوده و بعد از قتل او و در حدود ۱۰۷۰ق، در بنارس در گذشته است. وی در نظم و نثر فارسی دستی توانا داشته و چهار چمن یا منشآت برهمن از تألیفات اوست.

جانشینان اکبر از جهانگیر و شاه جهان تا بهادرشاه دوم (۱۸۵۷م) همگی سیره اجدادی خود را حفظ و رعایت کردند و دربار خود را مهد شعرا و علمای فارسی زبان قرار دادند. جهانگیر، طالب آملی (۱) را به ملک الشعرايي خود برگزید. این پادشاه که شاه عباس اول را برادر خطاب می‌کرد، در تزوک خود حکایات شیرین از مفاوضات و مجالس خود با شعرای فارسی ذکر می‌کند و از آن میان نظیری نیشابوری را به تفصیل نام می‌برد. (۲) همچنین ارباب تواریخ و سیر از انشاد

ص: ۱۷۶

۱- (۱). محمّد طالب آملی، از اهالی مازندران است که از ایران به قصد دربار شاهان هند به آن دیار رفت و در ۱۰۲۰ق، به وسیله اعتمادالدوله پدر نور جهان بیگم، زوجه جهانگیر به خدمت آن پادشاه رسید. در ۱۰۲۸ق، منصب ملک الشعرايي آن پادشاه را حاصل کرد و یک سال پس از مرگ جهانگیر، در سال ۱۰۳۶ق، در ربیعان شباب، وفات یافت.

۲- (۲). محمّدحسین نظیری نیشابوری، در اواخر قرن دهم هجری از ایران به هند مهاجرت کرد؛ در آگره به خدمت خان خانان در آمد و بعد از او به دربار جهانگیر پادشاه راه یافت. دیوان بزرگی دارد در سال ۱۰۲۱ق در احمدآباد گجرات وفات یافت.

اشعار بدیهه ای که سلاطین و شاهزادگان و شاهزاده خانم ها در مواقع مختلف سروده اند، حکایت ها آورده اند.

پادشاهان جنوب هند از بهمنی ها (۱) و عادلشاهیان (۲) و نظام شاهیان (۳) و قطب شاهیان (۴) و آصف جاهیان (۵) دکن نیز در این میدان، از سلاطین مرکزی هندوستان عقب نماندند. شیخ آذری اسفراینی به دربار سلاطین بهمنی سفر کرد. ظهوری ترشیزی (۶) هم از مداحان ایشان است. سرانجام جلب کاروان شعرای ایران به دربار سلاطین هند، کار را به جایی رسانید که صائب تبریزی (۷) که یکی از رهنوردان آن طریق بود، گفت:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

ص: ۱۷۷

۱- (۱). سلسله بهمنی، پایتختشان گلبرگه و بیدر و مدّت ملکشان ۱۵۲۷ - ۱۳۴۷م.

۲- (۲). سلسله عادلشاهی، در بیجاپور از ۱۴۸۹ تا ۱۶۸۶م.

۳- (۳). نظام شاهی، در احمدنگر از ۱۴۹۰ تا ۱۶۳۳م.

۴- (۴). سلسله قطب شاهی، در گلکنده از ۱۵۱۸ تا ۱۶۸۷م.

۵- (۵). سلسله آصف جاهی، در حیدرآباد از ۱۶۸۷ تا ۱۷۲۴م.

۶- (۶). نورالدین ظهوری ترشیزی، از شعرای ایران ساکن بیجاپور دکن و مداح ابراهیم عادل شاه و برهان نظام شاه است. باآنکه از آن سلاطین، عطایای شاهانه یافته است، اما خرج زندگی خود را از راه کتابت به دست می آورد. گویند کتاب روضه الصفا را صدبار نوشته است. وفاتش در سال ۱۰۲۴ق اتفاق افتاد.

۷- (۷). صائب تبریزی: استادالمآخرین، شاعر دو کشور ایران و هند، نامش محمّدعلی، زادگاهش تبریز، مدفنش اصفهان، شیعی معتقد، شاگرد حکیم شیخ رکنای کاشی است. در تاریخ جلوس شاه جهان و شاه سلیمان صفوی دو قصیده دارد. برای تجارت به هندوستان آمد؛ ولی در دربار شاه، کالای سخنش را خریدار شدند. به لقب «حسان» ملقب و با ظفرخان احسن تخلص که از امراء عصر و صوبه دار کشمیر و کابل بود، همدم و مصاحب گشت. باز به ایران مراجعت کرد و در دربار شاه عباس دوم نیز به ملک الشعرايي رسید. او در سال ۱۰۸۰ق، در اصفهان وفات یافت. دیوان حجیمی دارد. در سبک غزل، مبتکر سبک خاصی است. در تمثیلات و تشبیهات از روش معروف به «سبک هندی» پیروی می کرد.

ابوطالب کلیم، (۱) ملک الشعراء دربار شاه جهان، در وصف سفر به هند چنین سروده است:

اسیر هندی و زین رفتن بی جا پشیمانم کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را؟

ز عشق هند زان سان چشم حسرت بر قفا دارم که رو هم گر به ره آرم، نمی بینم مقابل را

و نیز محمدقلی سلیم (۲) گفته است:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندستان، حنا، رنگین نشد

علاوه بر عبدالرحیم خان (خان خانان)، یکی از رجال دربار اکبر موسوم به «حکیم ابوالفتح گیلانی» که از بزرگان هند بوده است و نیز ظفرخان حاکم کشمیر (۳) در

ص: ۱۷۸

۱- (۱). ابوطالب کلیم همدانی یا کاشانی، در عهد جهانگیر از ایران به هند آمد و در دربار فرزندش شاه جهان، مقامی عالی یافته و مورد لطف او قرار گرفت. در سال ۱۰۶۱ق، در شهر سرینگر در کشمیر وفات یافت و در مقبره مزارالشعرا در همان شهر مدفون گردید. شعراء فارسی گو در کشمیر، همه شاگردان مکتب اویند. در وصف هند قصیده غزایی دارد و در آنجا سروده است: توان بهشت دوم گفتنش بدین معنی که هر که رفت ازین دو جهان پشیمان شد مثنوی ای در وصف هندوستان دارد که از جمله در وصف عظمت آن مملکت گفته است: در او گردیده گم خلق دو دنیا چو بارانی که می بارد به دریا در آنجا گر خبر گیری ز یاری که باری در چه حالی در چه کاری؟ رسد پیغام تو سوی خبرگیر خبر گردد کهن، قاصد شود پیر

۲- (۲). محمدقلی (سلیم) تهرانی، در زمان شاه جهان از ایران به هند آمده و در نزد نواب اسلام خان وزیر اعظم، معزز و محترم می زیست. وفاتش در سال ۱۰۵۷ق، در سرینگر (کشمیر) و قبرش همان جاست. این بیت از اوست: به عیش آباد هندستان، غم پیری نمی باشد که مو نتواند از شرم کمرها شد سفید آن جا .

۳- (۳). ظفرخان احسن تخلص، از امیران دربار شاه جهان است و از جانب او به سرپرستی ایالت کشمیر منصوب گردید. او امیری ادب پرور شعر دوست و صاحب طبع بوده است و مثنویات و اشعاری دارد. صائب تبریزی و کلیم همدانی و دیگر شعرا در دستگاه او مقام و منزلت ارجمندی داشته اند.

عصر جهانگیری، هر دو در تربیت فضلا و سخنوران فارسی زبان به پادشاه زمان خود اقتدا کرده و خوان کرم خود را برای آن مهمانان دانشمند گسترده و خود نیز با آن گویندگان هم آواز شده و در تشکیل مجالس ادب و تکمیل دیوان های شعر مسابقه ها داشته اند. (۱)

هم چنان که در اثر طبع وقاد و نفس مبارک شعرا و گویندگان، بازار شعر و شاعری در نزد مسلمانان هند در شمال و جنوب رواج یافت، همچنین از برکت خامه علمای دین و مواعظ مشایخ صوفیه و در پرتو کلک مورخان و منشیان دیوان و دبیران رسائل، نثر فارسی نیز به نوبه خود در آن سرزمین توسعه و انتشاری خاص یافت.

نثرنویسی فارسی نیز مانند دیگر مطالب ادبی، از زمان دولت غزنویان در لاهور و بعد از ایشان در عهد شاهان غوری و جانشینان آنها در دهلی متداول گردید. نویسندگان هندی در زمان دولت سلاطین ممالیک و خلجی و تغلقی و لودی بیش و کم روش نویسندگان عصر غزنوی و سلجوقی را پیروی کردند. تاریخ تاج المآثر تألیف تاج الدین محمدالنظامی که در سال ۶۰۲ق، به نام شهاب الدین محمد سام غوری و سردار او قطب الدین ایبک فاتح دهلی مصدر است، به خوبی تأثیر سبک کليلة و دمنه بهرامشاهی را نشان می دهد. از همان روزگاران، کتب تواریخ دیگر نیز باقی مانده است که کتاب طبقات ناصری در زمان غیاث الدین بلبن و کتاب تاریخ فیروزشاهی تألیف ضیاءالدین برنی و پس از او فتوحات فیروزشاهی از آن جمله است.

در زمان سلاطین لودی (اسکندر ۱۴۸۹م.) که دفاتر خود را به دست منشیان و

ص: ۱۷۹

مترسیلان فارسی بنیاد نهاد و فارسی نویسان قدر و قیمت یافتند، هندوان نیز به تعلیم و تحریر فارسی رغبت نمودند؛ چندان که به قول مؤلف تاریخ فرشته «کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود، پرداختند».

چون نوبت به سلاطین بابر مغول رسید، در دربار ایشان نیز نثر فارسی حیاتی تازه یافت. در اثر حمله بابر نیای اعلای آن سلسله که تربیت یافته تمدن هرات است، سبک نثر نویسی دوره تیموری ایران نیز در دهلی و آگره و بعدها در دکن متداول گردید. در زمان ایشان آثار منثور مهمی تألیف شد که مهم ترین آنها متعلق به عصر سلطنت پنجاه ساله اکبر بن همایون است؛ مانند تاریخ الفی، تألیف شیخ احمد تهتوی به سال هزار هجری و منتخب التواریخ، تألیف شیخ عبدالقادر بدایونی و اکبرنامه و آئین اکبری تألیف ابوالفضل علمای. از دیگر آثار نفیس نثر فارسی در هند، یادداشت های بعضی از سلاطین است که به نام «تزوک» به تقلید از بابر می نوشته اند و حتی تزوکی هم برای جلد دورتر ایشان امیر تیمور در زمان شاه جهان جعل و اختراع شد. بالاخره تاریخ فرشته که از بزرگ ترین مآخذ تاریخ هندوستان است، در این عصر به نثر فارسی تألیف گردید. در همین عصر و در نثر فارسی، ترجمه هایی به ظهور رسید که فضلالی زمان به امر پادشاه، کتب مهم سانسکریت هندوان را به فارسی نقل کرده اند؛ مانند ترجمه مهابهاراتا رزم نامه معروف هندو که به امر اکبر، یک هیئت سه نفری مرکب از نقیب خان و عبدالقادر بدایونی و شیخ سلطان تهانگیری به ترجمه آن پرداختند. همچنین رزم نامه رامایانا که سرگذشت رام است، در همان زمان به فارسی درآوردند و کتابی مشهور در فن ریاضی موسوم به لیلوتی تألیف باسکاراچاریا (۱)، را فیضی به فارسی ترجمه

ص: ۱۸۰

کرد. ابوالفضل علّامی کتاب کلّیله و دمنه (۱) را بار دیگر به نثر زبان خود تحریر نمود و آن را عیار دانش نام داد که بهترین نمونه سبک نثرنویسی فارسی متداول در دوره مغولی هندوستان است.

از دوره های بعد نیز کتب منثور فراوان باقی مانده است، مانند منشآت ظهوری ترشیزی و لطائف الأخبار بدیع تولی و سرّ اکبر ترجمه اوپانشاد تألیف شاهزاده داراشکوه و وقایع نعمت خان عالی (۲) و سفرنامه و تذکره شیخ محمّدعلی حزین و... در همه این آثار، سبک نثرنویسی فارسی عهد صفویه مشهود است.

چون این بسطِ دامنه ادب فارسی در نظم و نثر، هندی زبانان را ناگزیر می کرد به کتب لغت فارسی مراجعه کنند، از این رو در هندوستان، فنّ لغت نویسی و تألیف کتاب های فرهنگ فارسی توسعه یافت و مجموعه های لغت فارسی مانند: فرهنگ جهانگیری، (۳) فرهنگ رشیدی، (۴) برهان قاطع، (۵) بهار

ص: ۱۸۱

۱- (۱). کتاب کلّیله و دمنه یا پندنامه کلّیک از کتب نفیس ادبی هند باستانی است که اصل آن به نام پنچاتانترا (Panchatantra) و هتوپادیشا (Hitopadesha) به سانسکریت موجود است. در قرن ششم میلادی، در عصر خسرو انوشیروان، برزویه طیب، آن را به پهلوی نقل کرد و پس از آن در قرن هشتم میلادی، ابن المقفع از پهلوی به عربی منتقل ساخت. آن متن عربی - که هم اکنون موجود است - به زبان های مختلف جهان ترجمه ها شده: از جمله در زمان سلطان بهرام شاه غزنوی، ابوالمعالی نصرالله بن عبد الحمید کاتب، آن را به فارسی متداول زمان خود درآورد که هنوز از کتب مهم نثر ادبی فارسی فصیح شمرده می شود. دیگر بار در قرن پانزدهم میلادی، حسین واعظ کاشفی در هرات، آن را به نام امیری موسوم به «شیخ سهیلی» به فارسی عصر خود انشا کرد و به انوار سهیلی موسوم شد. بار سوم، ابوالفضل علّامی آن را به نثر عصر اکبری جامه پارسی پوشانید و عیار دانش نامید.

۲- (۲). نعمت خان متخلص به «عالی» از رجال دربار اورنگ زیب عالم گیر است و وقایع فتح گلکنده را به نثر و نظم تألیف کرد. وفاتش به سال ۱۱۲۱ق، بود.

۳- (۳). فرهنگ جهانگیری، نوشته جمال الدین حسینی اینجو شیرازی، به تاریخ ۱۰۱۷ق، به نام نورالدین جهانگیر.

۴- (۴). فرهنگ رشیدی، نوشته عبدالرشید الحسینی، در سال ۱۰۶۴ق.

۵- (۵). برهان قاطع، نوشته محمّدحسین برهان تبریزی، در سال ۱۰۶۲ق، به نام سلطان عبدالله قطب شاه گلکنده.

عجم، (۱) فرهنگ اندراج (۲) و اخیراً به زمان ما فرهنگ نظام (۳) و... در آن مملکت تألیف گردید که همه این آثار هم اکنون اسناد معتبر و مراجع معتمد زبان فارسی هستند و این خدمتی است که در کشور هندوستان به زبان فارسی کرده اند.

آمد و رفت سفارت های دولت بابر مغولی به دربار اصفهان و ایلچیان شاهان صفویه به دربار دهلی، خود یکی دیگر از عوامل حفظ، بقا و استمرار این رابطه ادبی به شمار می رود. تفصیل سفارت خان عالم از طرف جهانگیر و سفارت میرمعصوم (نامی) از طرف اکبر به دربار شاه عباس اول و سفارت زینل بیک از طرف شاه عباس اول به هندوستان در کتاب های تاریخی یادآور شده است. این سُفرای عالی مرتبه که خود اهل ادب، ذوق و کمال بودند، بهترین نماینده تمدن و فرهنگ دربار پادشاه خود به شمار می آمدند.

در قرن نوزدهم میلادی، که آغاز حکومت انگلیس در هند و نفوذ تمدن اروپا در آسیا بود، تعلیم زبان فارسی شکل دیگری به خود گرفت. در این دوره، دانشگاه های بزرگ به سبک جدید در کلکته، مدارس و بمبئی (۱۵۸۷م) و بعدها در شهرهای دیگر مانند: لاهور و الله آباد و علیگره و بنارس و... تشکیل گردید. در هر دانشکده ادب و در هر کالج اسلامی و مذهبی، کرسی خاصی برای تعلیم زبان و ادبیات فارسی برقرار گردید و در آنجا استادان دانشمند و دانشیاران فاضلی که به روش نوین تحقیق آموخته بودند و غالباً در دانشگاه های کمبریج و آکسفورد و

ص: ۱۸۲

۱- (۱). بهار عجم، نوشته رای تیک چند، متخلص به بهار دهلوی.

۲- (۲). فرهنگ اندراج، نوشته محمد پادشاه میرمنشی، منشی باشی مهاراجه اندراج درویدینا گرام.

۳- (۳). فرهنگ نظام: اثر سید محمدعلی داعی الاسلام لاریجانی، در سال های ۱۳۵۵-۱۳۴۰ق، به نام عثمانعلی خان، آخرین نظام دکن حیدرآباد.

لندن تحصیلات خود را به پایان رسانیده بودند، شیوه باب جدیدی در تحقیقات و مطالعات برای زبان و ادب فارسی باز کردند و در میان ایشان فضلا و نویسندگان بزرگی به ظهور رسیدند که شبلی نعمانی صاحب شعرالعجم و مولوی عبدالمقتر صاحب فهرست تحقیقی کتب خطی کتابخانه بانکی پور (پاتنا) و حافظ محمودخان شیرانی لاهوری صاحب چهار مقاله درباره فردوسی، شهرتی به سزا دارند. برخی از مشهورترین آنها عبارت اند از علامه پروفیسور هادی حسن، استاد فارسی در علیگره؛ پروفیسور محمّد شفیع، استاد عربی و فارسی در لاهور؛ و پروفیسور محمّد اسحاق در کلکته؛ دکتر نظام الدین در حیدرآباد دکن. این اساتید، علاوه بر تدریس و تعلیم و تربیت شاگردان فراوان، در رشته ایران شناسی و احیای آثار ادبی پیشینیان و بزرگان ادب، سعی بسیار کرده و رنج بی شمار برده و از خود یادگارهای فرخنده به جای گذارده اند.

سرگذشت دوران تاریخی زبان فارسی در شبه قاره هندوستان به اختصار گفته شد. این نهال سرسبز که در این کهنه کشتزار از بهره طراوت و خرمی برخوردار گشت، مدام که مسلمانان هند پابست حفظ آیین خود باشند، در زیر سایه این درخت برومند خواهند بود و از میوه های آن بهره مند خواهند شد؛ زیرا زبان فارسی برای آنها نه تنها زبان شعر و ادب، بلکه لسان دین و مذهب و وسیله هدایت و ارشاد و راهنمای سعادت دنیا و آخرت است. امید که طوفان حوادث آن را از آسیب زمان نگاه دارد و تندباد تعصب و جاهلیت، بر اوراق سرسبز آن رنگ خشکی و زردی نیاورد!

متأسفانه در قرن اخیر، این زبان شیرین در دوائر اداری و دولتی و مراکز علمی و فرهنگی، اندک اندک جای خود را به لغت انگلیسی داده است و زبان

جزیره نشینان انگلوساکسون که در طول مدت دو قرن و نیم در این خاک انتشار یافته است، زبان بین المللی قلمداد می شود و به اسلحه نوین مجهز است؛ یعنی با سبک تربیت و تعلیم جدید که مبتنی بر قواعد و نظام علمی است، در اعماق ضمیر و زوایای فکر مردم هند نسل به نسل رسوخ و نفوذ کرده است و اکنون به جایی رسیده که در طبقه جدید و نسل معاصر، جوانان دانشجو کمتر در دبیرستان ها و دانشکده های رسمی به تحصیل زبان فارسی رغبت دارند و چون باب معاش و مدخل زندگی را از طریق زبان انگلیسی باز دیده اند، به ناچار دنبال آن می روند.

در قرن بیستم میلادی، بسیاری از نویسندگان و شعرا در زبان انگلیسی به حد کمال رسیدند و ادبیات جدیدی به نام «انگلیسی هندی» به ظهور رسید که مشورات مهاتما گاندی، (۱) منظومات رابیندرانات تاگور، (۲) اشعار سروجینی نیدو، (۳) خطابه های جواهر لعل نهرو، (۴) مکتوبات راج گوپالاچاری، (۵) مقالات دکتر رادا کریشنان، (۶) و منشآت منشی، (۷) بهترین نمونه آن است.

حکومت انگلیس در نود سال اخیر دوره امپراتوری خود (۱۹۴۷ - ۱۸۵۷م) اول زبان خود را در هندوستان مستقر ساخت و سپس زبان های محلی و رنا کولر (۸) را در استان های مختلف ترویج کرد.

از طرف دیگر، روابط سیاسی و تجاری هند با ایران نیز در دو قرن اخیر به

ص: ۱۸۴

۱- (۱) .Gandhi .

۲- (۲) .Rabindranth Tagore .

۳- (۳) .Sarogini Nadu .

۴- (۴) .Jawahar Lal Nehru .

۵- (۵) .Rajagopalachari .

۶- (۶) .Radha Krishanan .

۷- (۷) .K. M. Munshi .

۸- (۸) .Vernaculars .

تدریج از اهمیت خود کاسته شده بود و در اوایل قرن بیستم میلادی تقریباً به حال وقفه و انقطاع رسیده بود و جز برخی بازرگانان ایرانی که به کلکته و بمبئی آمد و شدی می کردند، دیگر از آن کاروان های علم و دانش و قوافل فرهنگ و ادب، نشانی دیده نمی شد. در نتیجه، زبان شیرین سعدی و حافظ از خاطرها فراموش گردید. تنها در نزد پیروان دین و بازماندگان خاندان های قدیم، اثری ضعیف از آن باقی مانده است. خلاصه آنکه از اواخر قرن نوزدهم میلادی زبان فارسی در هند، رو به قهقرا رفت و بازار ادب فارسی رو به کساد!

گفتم: ای مسند جم، جام جهان بینت کو گفت: افسوس که آن دولت بیدار بخت

آمیزش دو زبان و تولد زبان اردو

یکی دیگر از نتایج طبیعی انتشار اسلام در هند، آمیزش و ترکیب زبان فارسی یعنی زبان رسمی دربار سلاطین مسلمان با زبان های محلی هند « Patois » بود. پس از آنکه لشکریان اسلام در سراسر هند بر هندوان تسلط یافتند، همراه ایشان آموزه های پیشوایان دین و رهبران طریق به وعظ و تبلیغ در افکار برهمنان نفوذ کرد. فهم زبان این دو سپاه - یعنی لشکر سلطنت و لشکر علم - برای بومیان هند مشکل می نمود و چون ناگزیر افراد مغلوب با عناصر غالب، خلط و آمیزش داشتند، به همان شکلی که در قرن هفتم و هشتم میلادی از پیوند دو زبان پهلوی و عربی در ایران، زبان سومی که فارسی امروزی است، زاییده شد، در هند نیز آمیزش فارسی زبانان با بومیان محلی، پس از گذشت دو سه قرن، زبان سومی به وجود آورد که آن را زبان «اردو» می نامند.

واژه «اردو» که خود لغتی ترکی است، مظهر آمیختگی زبان های مختلف هندوستان شمالی با زبان فارسی است و آن خود نیز از فارسی قدیم (پهلوی) با

عربی و ترکی ترکیب شده بود. شاید که بذر اولیه این زبان، در «اردوی معلی» که محلّ اجتماع سپاهیان پادشاه اسلام بوده، کاشته شده و تدریجاً رشد و نمو یافته است. افواج هندی در لشکرگاه سلطان، از پنجابی، پتان، بنگالی، سندی، گجراتی، راجپوتی و دراویدین های جنوب، با سربازان ترک و تاجیک به حکم ضرورت با یکدیگر زیسته و در تحت یک فرماندهی رهبری می شده اند و به ناچار لازم می بود که در بین خود، وسیله تفهیم و تفاهمی برقرار سازند. آن وسیله در طول این زمان متمادی به صورت زبان ممزوجی شکل گرفت و بدین سبب، نام محلّ تکلم را بر آن زبان نهاده و آن را «اردو» گفتند.

هرچند که ترکیب و پیوند دو زبان هندی و فارسی از قرن چهارم هجری، یعنی دوره سلطنت غزنویان در لاهور شروع می شود و معروف است که مسعود سعد سلمان، دیوانی به زبان هندی نوشته است، ولی صورت مکمل و ثابت این زبان نوین در قرن نهم هجری، در زمان سلاطین لودی نمایان گشت و در قرن یازدهم هجری در دوره سلطنت شاه جهان به حد کمال رسید و در اواخر عصر پادشاهان مغولی بابری، در سراسر نواحی هندوستان منتشر گردید و مانند زبان ادبی به کار رفت.

در قرن نهم هجری، اشعار و سرودهای بابانانک، بانی مذهب سیکزم و همچنان نغمات پرشور کبیر به زبان هندی آمیخته به فارسی به خوبی نشان می دهد که زبان اردو در مرحله تکوین و تدوین بوده است. از اغلب سلاطین مسلمان قرون اخیر از جمله بهادرشاه دوم، آخرین پادشاه مسلمان مغولی (۱۸۵۷م) به اردو اشعاری نغز باقی مانده است. هم اینک در کشور پاکستان این زبان شیوع کامل دارد و زبان رسمی شمرده می شود و سعی می کنند که آن را از

لغات هندی و سانسکریت پیراسته کنند و بیش از پیش به فارسی بیارایند. همچنین میلیون ها نفر در بخش شمالی هند و پنجاب و استان بمبئی و دکن بدین زبان سخن می گویند. در شهر لکنهو و دهلی و الله آباد و دیگر استان های شمالی نیز زبان رایج است.

زبان اردو به تقلید فارسی، به خط و الفبای عربی، با اندک تحریفی، کتابت می شود. به این معنی که هندوان، زبان های هندی و هندوستانی را به خط «دیوناگری» می نویسند؛ ولی مسلمانان همان زبان را با تأثیر بیشتر فارسی به خط فارسی می نگارند. آن زبان در ابتدا به صورت نغمات و سخنان منظوم مدوّن شد و آن را شعرای زمان برای احساسات شعری خود به کار می برده و به اصطلاح خود «کلام ریخته» یعنی فارسی متفرّق می نامیده اند.

در دکن (جنوب هند)، مسلمانان در برابر زبان های بومی دراویدی (۱)، به زبان اردو شعر گفته اند و اولین شاعر اردو که صاحب دیوان است، ولی دکنی است که در جنوب هند به ظهور رسید.

پس از غلبه انگلیسی ها برای نخستین بار در کالج فرت ویلیم (۲)، در شهر کلکته کتاب های درسی ابتدایی برای آموختن آن زبان در دبستان به رشته تألیف درآمد. مبلغان مسیحی در ترجمه کتاب مقدّس به نثر اردو در حدّ خود خدماتی شایان کردند. اندکی نگذشت که در این زبان، آثار ادبی ممتاز از نظم و نثر به وجود آمد و کتب بی شمار به قالب آن زبان منتشر شد. چون در قرن نوزدهم چاپ سنگی (لیتوگرافی) در هندوستان معمول گشت، روزنامه ها و مطبوعات متعددی به خط فارسی و به زبان اردو به چاپ رسید.

ص: ۱۸۷

۱- (۱) .Dravidian

۲- (۲) .Fort William College

پس از آن نویسندگان هنرمند به نثر، اردو نوشتن را آغاز کردند که از آن جمله می توان به مرحوم سیداحمدخان، بنیان گذار و بانی دارالعلوم اسلامی علیگره (۱۸۹۸-۱۸۱۷ق) اشاره کرد. این مرد علاوه بر خدمات دیگری که به معارف و علم کرده است، کتب بسیاری در تفسیر کلام الله و آثار اسلامی و... به زبان اردو نگاشته و اشعار فارسی نیز دارد. نیز مولانا محمدقاسم گنگوهی، بانی دارالعلوم دیوبند که آن مدرسه اسلامی را در سال ۱۸۶۷م تأسیس کرد. وی آثاری به نظم فارسی و اردو دارد.

از قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی)، زبان اردو اندک اندک دارای اشعار بلند و منظومات لطیف گردید که تاکنون به سبک اشعار فارسی و به قالب های آن از قبیل: غزل و قصیده و قطعه و رباعی و با همان صنایع لفظی و معنوی سروده می شود و هر شاعر اردو، یک تخلص (نام شعری) فارسی برای خود اختیار می کند. بعضی از برهمنان و متفکران هندو نیز مانند مسلمانان در نظم و نثر، آثاری جاودان در این زبان به وجود آورده اند. از زمان ولی دکنی (۱۷۴۴-۱۶۶۸م) تا عصر غالب دهلوی (۱۸۹۶-۱۷۹۶م) و اقبال لاهوری (م۱۹۳۸م)، شعرای اردوزبان، اشعار آبدار و قصاید غزا و غزلیات لطیف گفته و نوشته اند و آن زبان، از برکت کلام این گویندگان سخن پرداز، راه تکامل رفته و صورت کمال گرفته است. ولی دکنی را پدر شعر ریخته (اردو) و مبتکر شعر اردو دانسته اند. ظهیرالدین حاتم (۱۷۹۲-۱۶۹۹م)، خان آرزو (۱۷۵۶م)، میر تقی میر (۱۱۳۷ق / ۱۸۱۰م)، محمدحسن قتیل (۱۲۳۲ق)، گلشن دهلوی (۱۱۴۱ق)، میرزا خان خانان متخلص به مظهر (۱۱۱۳ق)، إن شاءالله خان دهلوی (۱۲۳۳ق)، حالی پانی پتی (۱۹۱۴م) و دیگر استادان سخن که همه به زبان فارسی نیز شعر می گفته اند، از پیشوایان مکتب شعر اردو و ستارگان برجسته آن آسمانند.

۱. عوامل حفظ و استمرار رابطه ادبی ایران (صفوی) و هند (بابری) را بنویسید؟
۲. علل رونق شعر فارسی در دوره همایون و اکبرشاه گورکانی (بابری) را بنویسید.
۳. درباره سابقه نثرنویسی فارسی در هند و تطوّر و تحوّل آن توضیح دهید.
۴. علت روی آوردن هندیان فارسی دان به تألیف کتاب‌های فرهنگ فارسی چه بود؟ اعتبار این کتاب‌ها تا چه حدّی است؟
۵. عوامل رکود زبان فارسی در هند از زمان تسلط استعمار انگلیسی چه بوده‌اند؟
۶. چگونگی ظهور زبان اردو و عوامل شیوع کامل آن را در بین مسلمانان هند بنویسید.
۷. مشخصات سبک معماری «هند و اسلام» و علل ظهور و رونق این سبک را از راه بررسی آثار معماری مربوط به این سبک توضیح دهید.
۸. سلاطین هند، کدام تشکیلات دربار خود را از مسلمانان اقتباس کرده‌اند؟ در این باره مختصری شرح دهید.

اشاره

هدف های آموزشی: (۱) آگاهی از زمینه های ترکیب دو فرهنگ اسلامی و هندی؛ (۲) نتایج این تأثیر و تأثرها در بخش صنعت و هنر؛ (۳) دست پرورد مسلمانان هند در معماری، خطاطی، خوشنویسی و...؛ (۴) موسیقی، نساجی، زرگری، عاج سازی و دیگر فنون در دستان هنرمندان مسلمان هندی؛ (۵) تشکیلات اجتماعی و اقتصادی در تمدن اسلامی هند.

درخشش فرهنگ و هنر اسلامی

اشاره

یکی دیگر از مظاهر اختلاط دو تمدن و آمیزش دو فرهنگ، سبک های نوینی است که در رشته های گوناگون هنرهای زیبا به ظهور رسید. از معماری و نقاشی و موسیقی گرفته تا صنعت های دستی مانند خیاطی و زرگری و باغبانی، روش های تازه ای به وجود آمد که همه کمال ترکیب و نهایت تأثیرپذیری دو تمدن ایران اسلامی و هند را نشان می دهند. این دو تمدن، گرچه با یکدیگر تفاوت دارند، ولی از یکدیگر سهمی گرفته و شکل سومی ایجاد کرده اند. اینک درباره هر یک به اختصار، سخنی چند خواهیم گفت.

۱. معماری

ترکیب این دو تمدن در فن معماری، از همه نمایان تر است. مسلمانان که بر حسب مبادی دین حنیف، نقاشی و پیکرنگاری را حرام می شمردند، در

هندوستان، ذوق خدادادی را در ساختن عمارت های رفیع و حجاری های بدیع و طرح ها و نقش های هندسی جلوه گر ساختند. از این رو در طول مدّت سلطنت حکمرانان مسلمان، به ویژه از قرن دهم به بعد که هنگام سلطنت مغول های گورکانی است، کاخ ها و ساختمان های مجلل و باشکوه از ایشان در سراسر هندوستان به یادگار ماند. در همه ایالت ها، بناهای فراوان شامل: قصرها، بوستان ها، مساجد، مدارس، معابد، قلعه ها، مقبره ها، پل ها و دروازه ها ساخته و پرداخته گشت که تا امروز، همه مایه اعجاب و مورد تحسین بینندگان است. هم اکنون نیز در دانشگاه ها و دانشکده های معماری اروپا و آمریکا، سبک معماری اسلامی در هند، مورد مطالعه و تحقیق مهندسان و معماران عصر حاضر است.

در طی حکمرانی مسلمانان در هند، صنعتگران ماهر و استادان چیره دست از بلاد ایران و ماوراءالنهر برای جلب قلب پادشاهان هند به آن دیار رهسپار گشتند و در آنجا در پناه سلاطین و راج ها و نواب ها، به رفاه و راحت زیستند و در ساختمان های ایشان، همان سبک و روشی را که در هرات، اصفهان، شیراز، بخارا، سمرقند و مشهد آموخته بودند، در شهرهای آگره، دهلی، لاهور، لکهنو، جونپور، احمدآباد، گلکنده و... نیز به اجرا درآوردند.

در همان حال، مشاهده بناهای قدیم هند و معابد هندو و سبک حجاری و قرینه سازی و پیکرنگاری ایشان، افکار جدیدی در مغز معماران مسلمان به وجود آورد که به تدریج از آن اقتباس ها کرده، در ساختمان های خود به کار بردند، تا آنکه رفته رفته از ترکیب آن دو اسلوب، سبک مستقل و معروفی در فن معماری به وجود آمد که به نام «معماری هند و اسلام» (۱) در جهان معروف گشت. این

ص: ۱۹۲

سبک در قرن نهم هجری در ساختمان مساجد و قصرهای سلاطین شمالی در لاهور و دهلی و سپس به دست خاندان سلسله شرقی در جونپور و بعدها در معابد احمدآباد (گجرات) و گلکنده به ظهور رسید و سرانجام در شهرهای آگره، شاه جهان آباد (دهلی) و کشمیر به حد کمال رسید.

مسجد قبه الإسلام دهلی که بر فراز بتکده قدیمی هندو در اوایل قرن هفتم هجری بنا شده است، از قدیمی ترین مساجد اسلامی شمال هندوستان است که به امر قطب الدین ایبک ساخته شده است. دو کتیبه فارسی در سردر آن از همان زمان باقی است. مأذنه قطب الدین ایبک که در زبان مردم به «قُطب منار» معروف است، در آن مساجد واقع و از علو همت بانی آن حکایت می کند. بقیه یک کتیبه فارسی، هنوز در یکی از پایه های آن دیده می شود. دروازه علایی که به نام بانی آن علاءالدین خلجی نامبردار است و در سال ۱۳۱۱م، از سنگ سرخ و مرمر سفید در جنب مناره قطب الدین در همان مسجد بنا شده، از عجائب آثار و ساختمان های اسلامی هندوستان به شمار می آید و جزء بهترین آثار معماری و حجاری اسلامی در شمال هند محسوب می شود. همچنین مقابر سلاطین تغلقی در حوض خاص و تغلق آباد (جنوب دهلی) و مقابر سلاطین لودی در لودی باغ (دهلی نو) و آرامگاه شیرشاه سوری در سهسرام (ایالت بهار) و مقبره عادل شاه معروف به «گل گنبد» در بیجاپور، همه از بناهای مشهور و معروف سبک معماری هند و اسلام است.

در دوره سلطنت اکبری، وقتی پایتختش از شهر فتحپور (سیکری)، دیگر بار به آگره (اکبرآباد) منتقل گردید، ساختمان های بلند و بدیع و قصور زیبا و ظریف در هر دوی آن ساخته شدند و بنای مدفن او در قصبه «سکندرا» از ظرایف آثار این دوره است. در این ابنیه، رسوم و نقوش و کتیبه نویسی و طرح های اسلیمی و

رسم های هندسی و مخصوصاً قاعده «قرینه سازی و مقرنس کاری و منبت کاری» که از رسوم و مختصات اسلامی در ممالک شرق بود، در هند نیز در این زمان به اوج خود رسید. گل و بوته نگاری و طاق ها و طاق نماهای مقرنس و نیز کتیبه ها به قلم نسخ و ثلث و نستعلیق، زینت افزای طاق و رواق این بناهاست. تناسب، اعتدال، رعایت توافق و هماهنگی، از صفات برجسته و مزایای ویژه آنهاست.

در معماری مسلمانان هند، زیبایی و ظرافت با عظمت و شکوه، همراه شده است. مسجد پادشاهی لاهور که جزء بزرگ ترین مساجد عالم اسلام است، در عهد جهانگیر به شیوه مساجد ایران ساخته شده و عمارت مشهور تاج محل (۱) که شاه جهان پادشاه در شهر آگره برای مدفن زوجه خود ساخته است، یکی از بهترین

ص: ۱۹۴

۱- (۱). تاج محل، یکی از زیباترین آثار معماری روی زمین و ظریف ترین ساختمان مرمری است که دست بشر تاکنون در جهان ایجاد کرده و از عجایب عالم صنعت است. این شاهکار معماری در کنار رود جمنا در شهر آگره واقع شده و آرامگاهی است که شاه جهان برای مقبره همسر محبوب خود ارجمند بانوبیگم ملقب به ممتاز محل بنا فرمود. این بنا در سال ۱۰۴۰ق (۱۶۳۱م)، شروع و هفت سال پس از مرگ آن ملکه خاتمه یافت. شاه جهان گروهی از صنعتگران را از اطراف جهان برای این ساختمان در دربار خود جمع آورد که در میان آنها نام استاد عیسی افندی از ترکیه، محمد شریف سمرقندی، امانت خان شیرازی، محمدخان شیرازی، واجدخان بغدادی، عظامحمد بخارایی و محمدسبحان بلخی دیده می شود. همچنین معماران هندو به نام لال قنوجی و مذوهرلال لاهوری نیز شرکت داشته اند؛ ولی متأسفانه نام مهندس نخستین آن که طرح اولی بنا را رسم کرده، هنوز مجهول و مخفی مانده و گویند که شاه جهان خود طراح و مهندس آن بنای عظیم بوده است. تأثیر سبک معماری اسلامی و به ویژه ایرانی در تاج محل به خوبی مشهور و نمایان است و کمتر سبک هندی در آن احساس می گردد. شاه جهان نیز بعد از وفات برحسب وصیت در همان مقبره در جنب قبر همسر خود مدفون گردید. امانت خان خطاط - که طغرانیس کتیبه های قرآنی آن روضه عالی است - در درب داخلی نام خود و سال اختتام ساختمان را چنین رقم کرده است: «الفقییر الحقییر امانت خان شیرازی سنه ۱۰۴۸ هجری، مطابق دوازدهم سنه جلوس مبارک».

نمونه ها و عالی ترین بناهای اسلامی به حساب می آید.

در زمان شاه جهان، هندوستان از حیث ساختمان ها و بناهای عظیم و بدیع بسیار غنی شد. دولت مغول که در آن عصر پس از صد سال استقرار، به اوج عظمت رسیده بود، ناگزیر در تمام هنرهای زیبا به ویژه در معماری، آثار عظیم به جای گذارد و معماران چابک دست و سنگ تراشان هنرمند و خطاطان تیزقلم از ممالک اسلامی به دربار ایشان روی آوردند و به هنرنمایی پرداختند.

مهاراجه های هندو نیز به نوبه خود در تختگاه های خویش از دهلی تقلید کردند و در گوشه و کنار کشور به تبعیت از سلاطین مسلمان، قصرها، بوستان ها، قلعه ها و معبد های بزرگ بنیاد کردند. این سبک نوین معماری در سراسر کشور از پنجاب تا بنگال و از کشمیر تا دکن متداول گردید و در جنوب هندوستان نیز در پرتو سلاطین مسلمان رواجی بسیار گرفت. در زمان سلاطین بیجاپور «گل گنبد» ساخته شد که گنبد آن مرتفع تر از پانتئون رم است. در شهرهای گلکنده و دولت آباد و اورنگ آباد و احمدآباد و... نیز از این گونه آثار فراوان است که تاکنون باقی مانده و هر ساله مورد تماشای جهانگردان بسیاری است.

۲ خطاطی و خوشنویسی

هنر خطاطی و خوشنویسی نیز هم عنان نقاشی در آن زمان به حد ترقی رسید. از قلم ثلث و نسخ در قرون اولیه (عصر سلاطین دهلی) تا خط نستعلیق (در عصر اکبر تا شاه جهان) کتاب های گران قدر و مرقعات ظریف به جای مانده است. همان سبک و روش خوشنویسی را که تیموریان ایران مخصوصاً بایسنقر و بایقرا در هرات معمول می داشتند و صفویه نیز آن سنت و روش را ادامه می دادند، در هند مورد تقلید و پیروی سلاطین و شاهزادگان و امیران عصر مغول گردید. دبیران و نویسندگان در

تحریر خط فارسی با قلم های مختلف در دربار سلاطین، به کتابت مراسلات، نامه ها، فرمان های حکومتی، احکام، دواوین و کتب می پرداختند و در تحریر و کتابت قرآن مجید به خط نسخ، از کاتبان مشهور مصر و ترکیه پیشی گرفتند.

خطاطان به هر قلم و به همه رقم مانند کوفی، ثلث و نسخ به شیوه مغربی و ترکی و همچنین نستعلیق و شکسته که اختراع ایرانیان است، کتاب ها و رقعات نگاشته اند. در مسجد قبه الإسلام (دهلی)، در مقبره سلطان شمس الدین ایلتتمش (۱۲۳۵-۱۲۱۰م) و همچنین در سردرها و در محراب و بر روی پایه های مناره قطب الدین و نیز در مقابر سلاطین تغلقی و لودی (در لودی باغ - دهلی نو) کتیبه ها به خطوط بسیار زیبا مشتمل بر آیات قرآنی بر روی سنگ ها حک و نقر کرده اند. سکه های سلاطین مسلمان مخصوصاً مسکوکات محمد بن تغلق، به خطوطی در کمال ظرافت موجود است. گویند که خطاط معروف، یاقوت مستعصمی (م ۱۲۰۳م)، یک نسخه از کتاب شفا، تألیف ابن سینا را به قلم خود نگاشته و به هدیه نزد سلطان محمد تغلق فرستاد و آن پادشاه، دویست هزار مثقال طلا به عنوان انعام برای او به بغداد فرستاد و او آن هدیه را فراخور هنر خود ندانسته، از قبول آن امتناع ورزید.

ظهیرالدین بابر، مؤسس سلسله مغولی (۱۵۳۰ - ۱۵۲۶م) خود کاتبی خوشنویس بوده و شیوه ای اختراع کرده که به خط بابری موسوم است و قرآن شریف را به خط یاد شده، به قلم خود کتابت کرد و به کعبه معظمه هدیه فرستاد. فرزندان و نوادگان او همه در ترویج خط و تشویق خطاطان، یکی پس از دیگری سعی بسیار ارزانی داشتند. همایون از ایران چند استاد خط، از جمله سرآمد همه نسخ نویسان، موسوم به خواجه محمد مؤمن قزوینی و دیگران چون شمس الدین

کاشی و میرقاسم را به دربار خود آورد. کتاب های مخطوط و مرقعاتی که در زمان اکبر و جهانگیر نوشته اند، بیرون از حد حساب است. فضلالی دربار ایشان چون ابوالفضل، فیضی، عرفی، بدایونی و عبدالرحیم خان خانان علاوه بر دیگر کمالات، به حُسنِ خطِّ هم معروف بوده اند.

رئیس ضرابخانه اکبری، شخصی خوشنویس به نام عبدالصمد بوده است و رئیس کتابخانه سلطنتی، خطاطی دیگر موسوم به مولی محمّدامین بوده که ماهی چهار هزار روپیه مستمری می گرفته است.

شاه جهان که معاصر میرعماد حسینی قزوینی، استاد خط نستعلیق است، به قدری به خطوط او علاقه و شوق داشته که صاحب تذکره خوشنویسان می نویسد: هر کس برای شاه جهان قطعه ای از خط میر به هدیه می آورد، منصب و شهریه «یکصدی» صله می گرفت. پس از قتل میر، چند تن از شاگردان او موسوم به آقا عبدالرشید، سیدعلی تبریزی و خواجه عبدالباقی به دربار شاه جهان مهاجرت کرده و به آنها لقب «جواهرقلم» و «یاقوت رقم» و غیره اعطا گردید.

اورنگ زیب عالم گیر که به عقیده تعصب آمیز خود، نقاشی را کفر و حرام می دانست، به خط خوب علاقه فراوان داشت و خود خط نسخ را خوش می نوشت و چندین بار قرآن مجید را تماماً به قلم خود کتابت کرد که یک نسخه آن اخیراً گراور و طبع شده است. بعد از اورنگ زیب، با همه انحطاطی که در دستگاه سلاطین مغولی دهلی روی داد، خط خوب از رونق نیفتاد و خطاطان بنام مانند مریدخان و آقا محمّد افضل در نستعلیق و شکسته به ظهور رسیدند. آخرین پادشاه، بهادر شاه ظفر (۱۸۵۸ - ۱۸۳۷م) نیز نسخ را بسیار خوب می نوشته است.

بعد از انقراض سلطنت مغولی در هند، در دو قرن اخیر، مسلمانان همچنان

سنت خطاطی را حفظ کرده و در طول این مدت تا عصر حاضر، تمام مؤلفاتی که به زبان اردو از نظم و نثر و جراید و مجلات منتشر می‌شود، همه به خط خوش نستعلیق به سبک مخصوص هندی نگاشته و به چاپ سنگی (لیتوگرافی) طبع شده است و در تمام استان‌های هندوستان، خط یاد شده، محبوب و مطلوب عام است.

۳ هنر کتابت

در صنعت کتاب نویسی و شاخه‌های فرعی آن از قبیل: خطاطی، تذهیب، صحافی، جلدسازی و... هنرمندان و ارباب ذوق در دهلی، حیدرآباد، آگره و گلکنده از همکاران خود در استانبول و اصفهان و هرات عقب‌نماندند. شماره کتب خطی و نسخ نفیس به قلم ثلث و نسخ و نستعلیق که در دوره اسلامی هند کتابت شده، از حد شماره بیرون است. در همه موضوعات عمده مانند قرآن شریف، ادعیه مأثوره، صحاح احادیث، مجموعه‌های روایات، کتب ادب، دواوین شعرا، مثنویات و... نسخ نفیس کتاب شده که همه را با طلا و لاجورد و شنگرف و دیگر رنگ‌های گران‌بها به نقوش و طرح‌های گوناگون تذهیب و تزئین کرده‌اند و در نتیجه کتابخانه‌های مجلل و عظیم در هر شهر، در قصرها و دربار شاهان و کاخ‌های امیران و نوابان و مهاراجه‌ها فراهم گردید. مورخان، شماره کتب کتابخانه‌های بزرگ را افزون بر ۵۲۴ هزار مجلد ثبت کرده‌اند.

در دهلی، در قلعه کهنه (پور انقلعه)، جنب مسجد شیرشاه سوری، برجی مرتفع موجود است که هنوز به نام «کتابخانه» معروف است و گویند که آن را همایون پادشاه به اسم «شیرمندل» ساخته و محل کتابخانه خود قرار داده بود و ظاهراً در همان جا بوده که همایون از بام آن فرو افتاد. در تاریخ

آن گفته اند: «همایون پادشاه از بام افتاد» (۹۶۲ق).

کتابخانه های هندوستان پر از کتاب های عربی، فارسی، اردو، سانسکریت و زبان های گوناگون هندی است. گرچه به مرور زمان، کتابخانه های دوره اسلامی متفرق شده است، ولی خوش بختانه بسیاری از کتب نفیس که متعلق به خزانه ایشان و مهمور به خاتم و موشح به صحه آنان است، هم اکنون در موزه ها و کتابخانه های هند، لندن، پاریس، استانبول، تهران و کابل یافت می شوند.

۴ صنعت کاغذسازی

گویند این صنعت در قرون وسطی در ممالک آسیای مرکزی از چین اقتباس شده و در شهر سمرقند به حد کمال رسیده و در زمان حکمرانان مسلمان در هندوستان نیز متداول گردیده است. از آن پس در شهر دهلی و اگره و دیگر شهرها به فراوانی کاغذهای گوناگون می ساختند و برای مکاتبات و تحریر رساله ها، نامه ها و استنساخ کتب و دواوین مصرف می کردند. این تحفه گران بها را نیز تمدن اسلامی برای هندیان به ارمغان آورده است.

۵ موسیقی

هنر موسیقی در عصر اسلامی هندوستان، راه و روشی نوین حاصل کرد و از سبک موسیقی قدیم هند و الحان هندی مانند راگا (۱) و دروید (۲) انحراف کلی یافت. تأثیر و نفوذ موسیقی هند در ایران قبل از اسلام و عکس آن در عصر حکمرانان اسلامی، موضوعی مفصل است که بحث در آن از حوصله مقال خارج است. در این جا همین قدر کافی است گفته شود که طبقه نوازندگان و مطربان و خنیاگران در دستگاه سلطنت از لوازم و تشریفات ضروری دربار بودند، همچنان که در

ص: ۱۹۹

۱- (۱) .Ragas

۲- (۲) .Dhrupad

پیشگاه غزنویان، غوریان، سلجوقیان و تیموریان ایران، طبقه رامشگران از ضروریات دربار پادشاهی شمرده می شدند.

بعد از تأسیس سلطنت های اسلامی هند، استادان هنر موسیقی مانند دیگر هنرمندان، پیوسته به هوای کسب مال و منال از ایران و آسیای مرکزی، رهسپار دربار شاهان هندوستان شده و آلات موسیقی خود را همراه داشته، با نغمات و ضربات فرح انگیز خود در مجالس انس، پادشاهان و امیران و بزرگان را سرخوش می ساخته اند. چون آن جماعت در هندوستان متوجه به نغمات و الحان ملی هندی شدند، انواع راگ ها و سرودهای مذهبی هندیان را استماع کردند. اندکی نگذشت که از ترکیب آوازه ها و سرودهای خود با نواها و الحان هندی، نغمات و سرودهای جدیدی به وجود آوردند.

عامل دیگری که در انتشار موسیقی اسلامی در هندوستان تأثیر فراوان داشته است، مجالس وجد و حال و محافل رقص و سماع صوفیه بوده است. در نزد این جماعت، آوای خوش و صوت دلکش و رقص به یاد محبوب ازلی، از لوازم تصفیه روح و تزکیه نفس به شمار می رود. نزد برهمنان هندو نیز نواختن سرودهای مذهبی (کرتن ها و بجن ها) در معابد به منظور نزدیکی به خدایان و ارواح نامرئی، نوعی عمل مقدس مذهبی شناخته می شد. در نتیجه در طول قرون متمادی (یازدهم تا هجدهم میلادی) به تشویق پادشاهان و مهاراجه های هندو از یکسو و به روش صوفیه و برهمنان از دیگر سو، در این هنر، پیشرفت های شایانی حاصل گردید.

جماعتی از نوازندگان و خوانندگان در اماکن مقدسه و یا در حاشیه قبور مشایخ و مجالس عروسی و سالگرد وفات پیران طریقت، بربط و طبلك خود را

با سرودها و چگامه‌ها توأم ساخته و با نواختن نغمات طرب انگیز و سرودن قول‌ها و غزل‌های پرشور، وقت سالکان راه را خوش می‌داشتند. این جماعت را به تقلید از ایران هنوز «قوال» می‌گویند و خوانندگی ایشان را «قوالی» می‌نامند و تا عصر حاضر، مجالس «قوالی» در نزد عامه، به ویژه مسلمانان رواج بسیار دارد.

اگر چه «وینا» (۱)، نوعی تار هندی، از قدیمی‌ترین ابزارها و اسباب نوازندگی است که نام آن حتی در ریگ ودا هم آمده و تصویر آن در نقوش باستانی دورانِ باستان هند نیز دیده می‌شود، اما نام بسیاری از آلات و ادوات جدید که در قرون اسلامی در هند متداول و معمول گردیده مانند: رباب، سرود، سه تار، طنبور، طبلک و دلربا همه کلمات فارسی است و نشان می‌دهد که اجداد این ادوات موسیقی، درونِ باروبنه نوازندگان قرون وسطی از آسیای میانه به آن دیار آمده‌اند.

سلاطین مسلمان هند از زمان ممالیک و تغلقی تا مغولی، غالباً هواخواه موسیقی بوده و دسته‌های نوازندگان هنرمند در دربار ایشان مقامی مهم داشته‌اند. مورخان در شرح سلطنت اکبر نوشته‌اند که وی غالباً نغمات نوازندگان را استماع می‌کرده و موسیقی‌دان‌های مسلمان و هندو را علی‌السویه تربیت می‌کرده است. به همین جهت، شهر گوالیار از دیرباز تاکنون مرکز و مهد موسیقی شناخته می‌شود و از زمان اکبر در آن شهر، هنر موسیقی را تعلیم می‌داده‌اند. تانسن (۲) گوالیاری در نزد آن پادشاه مرتبت و منزلتی خاص داشته است.

در جنوب هند بعضی از سلاطین مسلمان، مانند فیروزشاه بهمنی (۱۴۲۹ - ۱۳۹۷م) و یوسف عادل شاه (۱۴۸۹م) مؤسس سلسله عادل شاهی که از نژاد گرجی بوده و خود موسیقی می‌دانسته است، موسیقی را گسترش بسیار داده‌اند.

ص: ۲۰۱

۱- (۱) .Vina

۲- (۲) .Tansen

ابن بطوطه جهانگرد عرب، که در زمان محمّد تغلق به دهلی آمده و مدت پنج سال (۱۳۴۷-۱۳۴۲م) در نزد او اقامت داشته و از دربار، رسوم و عادات او در سفرنامه خود وصفی روشن کرده است، از کنیزکان مُغنیّه و مطربان خوش آواز که در پیش سلطان به سرودن نغمات و آوازه‌ها اشتغال داشته اند، حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که از آغاز تأسیس سلطنت اسلام (قرن پنجم هجری) در هندوستان، موسیقی مخصوص طرب در نزد ایشان رواج فراوان داشته است.

اختراع نغمه «پرده خیال» را که از اقسام موسیقی هندی است به سلطان حسین شرقی، پادشاه «جون پور» نسبت می‌دهند. نوشته اند که شاه جهان دو نفر مُغنی دربار خود یعنی جگن نات و درنگ خان را با سیم می‌سنجیده است. امیر خسرو دهلوی همچنان که در فن شعر استاد مسلم است، در عصر خود در هنر موسیقی نیز به حد کمال بوده است و گویند که «ستار» را او اختراع کرده است.

۶ نساجی

صنعت پارچه بافی از ماده پنبه، پشم، ابریشم، کتان و زربفت، با همه نازک کاری‌ها و ظرافت‌ها که در آن به کار می‌رود، در هند، هنری قدیمی است. سلاطین، ملوک، امیران، وزرای هندو، ارباب نعمت و دارندگان مکنت، برای پوشانیدن اندام خود و بانوان حرم خود به پارچه‌های گران بها و لباس‌های نفیس، این صنعت را همواره پاس داشته‌اند. سلاطین اسلام نیز به نوبه خود این صنعت را تشویق و ترویج کرده‌اند، تا آنجا که زربفت‌های بنارس و گجرات و شال‌های کشمیر و اطلس و دیبای بهار و کتان‌های بنگال و قالین‌های پشمینه پنجاب، معروف آفاق شد. به گونه‌ای که در قرن دهم و یازدهم هجری (شانزدهم و هفدهم میلادی) هندوستان بزرگ‌ترین کشور نساجی جهان گردید.

و محصولات خود را به بازارهای شرق و غرب جهان می فرستاد.

صنعت کار دست و سوزن کاری (۱) نیز در زمان مسلمانان در سراسر هندوستان توسعه داشته است. پولک کاری پنجاب، سوزن دوزی کشمیر، ابریشم دوزی دهلی و اگره، سوزن کاری های پیشاور و... همه این هنرهای زیبا در آن زمان به انواع تفنن و ظرافت آراسته گشت و در هر یک از شهرها و بلاد هند، نوعی از آن، معروف و مشهور گردید.

قماش های زربفت که از تارهای طلا و نقره بافته می شدند و همچنین زردوزی و «کامدانی» که در روی مخمل یا اطلس یا منسوجات پنبه لطیف به عمل می آوردند، در شهرهای لکهنو، بنارس، سورت، گلکنده و اورنگ آباد به شکل های گوناگون وجود داشته که اکنون نمونه هایی از آن در موزه های بزرگ، نماینده این هنر شگفت آور است.

بافتن ساری (۲) که نام یک قواره لباس زنانه است، از تارهای نقره، طلا، ابریشم و پنبه، محل هنرنمایی دوزندگان زبردستی است که تاکنون نیز ادامه دارد.

آهن گری، آهنگری و عاج سازی

این صنایع نیز همه از مهارت ها و هنرهای باستانی هند است که در حدّ خود در دوره تمدن اسلامی هند، رواج بسیار یافت. از حفّاری خرابه های شهر تاکسیلا (۳) در شمال غرب هندوستان (پنجاب) که چندین قرن قبل از میلاد مسیح، مهد تمدن آریایی هند است، مقدار زیادی نقاشی، ظروف و مصنوعات از زر و سیم و جواهر به دست آمده است که از توسعه هنر زرگری و

ص: ۲۰۳

۱- (۱) .Embroidery

۲- (۲) .Svree

۳- (۳) .Taxila

جواهرسازی در آن دوره ها حکایت می کند. این هنرهای ظریف در عصر سلطنت اسلامی همچنان رواج داشت و تکامل یافت. آثار نفیس هنری از آن زمان تا امروز باقی مانده است که زیب و زینت موزه های جهان است.

صنعت زرگری و جواهرنگاری در زمان شاه جهان بدان پایه رسید که تختی به نام «تخت طاووس» که از عجایب روزگار و از نوادر تحف و آثار بود، ساخته و پرداخته شد که از مظاهر جلال دربار پادشاهان هند شمرده می شد و درباره آن داستان ها پرداخته اند.

۸ علوم طبیعی و ریاضی

هندوها در علوم ریاضی و نجوم و داروشناسی و طب، در ادوار تمدن قدیم خود، تقدیمی به سزا داشتند و کتب و آثار بی شمار به زبان سانسکریت از ایشان به یادگار مانده است که ملل عرب، عجم، یونانیان و رومیان در روزگاران باستان از ایشان بهره ها برده اند.

مسلمانان که در قرون دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی) به فرهنگ و علوم یونان دسترسی یافته و ترجمه های عربی از آثار یونانی به جهان عرضه کردند، به وسیله مترجمان هنرمند از کتب هندی و آثار سانسکریت نیز ترجمه ها کردند که نه تنها در ممالک شرق نزدیک، بلکه در قرون وسطی در سراسر اروپا نیز انتشار یافت. پس از آنکه از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی)، تمدن مسلمانان با تمدن هندوان در شمال و جنوب هندوستان آمیزش یافت، هر دو گروه در زمینه علوم طبیعی از یکدیگر بسیار چیزها آموختند. در آن زمان، بسیاری از اصطلاحات و مسائل و قضایای نجومی از سانسکریت به عربی ترجمه شد که از آن جمله محاسبه مدارات طولیه و دوائر عرضیه کره زمین و تدوین

تقویم و حساب زیج هندی و رصد کواکب است.

چنان که گفتیم، مهاراجه جی سنگ (۱) (۱۷۴۳-۱۶۸۶م) مهاراجه جیپور که خود امیری منجم و ریاضی دان بود، تقویم هندی را به روش منجمین اسلام اصلاح کرد و پنج رصدخانه که آنها را «جنترمنتر» می گویند، برای مطالعه و حساب سیر ماه و آفتاب و سایر ستارگان در پنج شهر هند بنا کرد. همچنین به امر او بعضی پاندیت های براهمه، کتاب المحسوطی را به هندی ترجمه و زیج الغ بیگ موسوم به زیج سلطانی و نیز زیج خواجه نصیرالدین طوسی موسوم به زیج ایلخانی را شرح کردند.

در زمان سلاطین اسلام در عالم طب، کیمیا، داروشناسی، گیاه شناسی و زیست شناسی هندوها از معارف مسلمانان در این فنون بهره ور گشتند. اصول طب یونانی به روش بقراط، جالینوس، شیخ الرئیس ابوعلی سینا و رازی در آن کشور رواج فراوان یافت. تا زمان حاضر نیز برخی مدارس و آموزشگاه ها به نام «مدرسه طب یونانی» در بعضی از شهرهای هندوستان مانند: حیدرآباد دکن، دهلی، بمبئی و... موجود است که در آن به روش اطبای اسلام، طرز معالجه با گیاهان را تعلیم می دهند.

در فنون شیمیایی مخصوصاً در ترکیب جوهرها و الوان برای نقاشی و میزدهب کاری و کاشی کاری و نساجی از تجربیات اساتید فنی که از ایران آمده بودند، در هندوستان بهره ها برده و تعلیم ها گرفتند. اسامی فارسی بعضی ترکیبات الوان مانند شنگرف، لاجورد، قرمز، نیل و امثال آن که هنوز نزد هنرمندان هندی مستعمل است، بهترین دلیل بر این مدعاست.

ص: ۲۰۵

از دیگر مظاهر تمدن اسلامی هند، تشکیلات اجتماعی و سازمان اقتصادی ایشان است. در مؤسسات اداری، از دفتر و دیوان رسائل گرفته تا عمل خراج و وضع مالیات و تقسیم بندی اجتماعی و کشوری، در زمان سلاطین اسلام به ویژه در دوره مغولی، بر اصولی استوار شد که حتی انگلیسی ها بعد از غلبه بر هندوستان، ناچار از آن اصول مدت ها پیروی می کرده اند، تا به تدریج سیستم های خود را جانشین آن ساختند.

مسلمانان در امر تجارت و توسعه بازرگانی هند، سعی بسیار کرده اند. تشویق تجار و حمایت از ایشان و تأسیسات بندری و ساختن راه ها و جاده های عریض و طویل از زمان ایشان معمول گردید. ایشان با احداث شاهراه های ممتد، پهن دشت هندوستان را از شمال به جنوب متصل و مربوط ساختند. شیرشاه سوری (۹۵۲ - ۹۴۸ق) یکی از همین سلاطین آبادگر است که در مدت کوتاه سلطنت خود، شاهراه بزرگ هند را از کتک (اریسا) تا اتک (پنجاب) بنا فرمود و آن را با عرضی متناسب ساخته و در حاشیه آن در فواصل معین، میل هایی از سنگ و گچ بنا کرد که علامت و میزان طول راه باشد. کلمه میل (۱) در زبان انگلیسی از اینجا وارد شده که بعدها نام واحد طول معین (۱۶۰۰ متر) گردیده است.

جاده دیگری که در دوره مغول احداث شد، «جاده آگره» (۲) است که از آن شهر به بندر سورت در ساحل غربی دریای هند منتهی می شده و در طول آن دو جاده، کاروان سراها و مسافرخانه ها بنا کرده بوده اند. جاده آگره بندرگاه عظیم سورت را که در قرون وسطی دروازه هند به شمار می رفت، به دارالسلطنه آگره و دهلی و

ص: ۲۰۶

۱- (۱) .Mile

۲- (۲) .Agra Road

دیگر بلاد بزرگ متصل می ساخته است. در طول آن قرون، بندر یاد شده، مرکز کشتی های گرانبار از شرق و غرب جهان به مقصد هند بوده، همچنین از آنجا هر ساله کاروان های حج به بیت الله الحرام عزیمت می کرده اند. دستگاہ بازرگانی انگلیس در قرن هفدهم میلادی در همان شهر (سورت) تأسیس و بذر امپراتوری بریتانیا و استعمار هند نیز در آن بندر کاشته شد که بعدها جای خود را به بندر بمبئی وا گذاشت. سیاحان زمان، درباره کاروان سراها و مهمانخانه ها و مغازه ها و صرافی ها و حتی معابد و مساجد در آن شهر بین المللی داستان ها نوشته اند.

در کنار گسترش راه ها و جاده ها و تشکیل کاروان ها، امر کشتیرانی در رود گنگ و در سواحل دریای هند نیز از آثار تمدن اسلامی است و حتی صنعت کشتی سازی در زمان ایشان ترقی شایان یافت. مخصوصاً در بنگاله، کارخانه کشتی سازی بزرگی داشته اند که حتی پرتغالی ها در قرن هفدهم میلادی در آنجا کشتی می ساخته اند.

پا به پای تأسیسات تجارتي، توسعه کشاورزی، از آثار نیک دوره اسلامی است. ساختن سدها و کندن آبراه های وسیع و طویل و احداث چاه ها و آب انبارها و استخرها از افتخارات همان دوره است. مورخان از کثرت محصولات زراعتی، غلات، سبزیجات و میوه های هند، ارقام حیرت انگیز نقل کرده اند.

در امر عدالت و دادگستری و رسیدگی به قضایای حقوقی و جزایی، مسلمانان بر اساس قواعد قضایی اسلام، سازمان های محکم و استوار داشته اند و در هر شهر و استان، یکی از بزرگ ترین علمای مشهور به علم و تقوی را به منصب جلیل «قضاوت» می گماشته اند. این قوانین و مقررات را همچنان سالیان دراز حکومت انگلیس در آن مملکت رعایت می کرده است.

شهرهایی که در عصر پادشاهان مسلمان به عظمت و کثرت جمعیت رسید، مانند: لاهور، دهلی، آگره، لکهنو در شمال و بیدر و گلکنده و بیجاپور و حیدرآباد در جنوب، همه به حُسن نظم و کمال امنیت و وفور نعمت، موصوف بودند و کار تقسیم آذوقه و نظامات شهری و تأمین آسایش و رفاه عمومی به نحو احسن انجام می گرفته است. جهانگردانی که در زمان مغول به هند آمده اند، مخصوصاً از آگره و لاهور وصف های بلیغ کرده اند؛ تا به جایی که لاهور آن روزگار را بزرگ تر از پاریس و لندن می نگارند. جمعیت دهلی را در زمان اورنگ زیب نزدیک به دو میلیون تخمین زده اند.

شهر الله آباد در ملتقای دو رود مقدس جَمْنَا و گَنگ، افزون بر مقام خاص مذهبی، موقعیت نظامی داشته است و در آنجاست که اکبر به احداث قلعه مستحکمی که از بزرگ ترین پایگاه های نظامی او بوده، مبادرت ورزید و هم اکنون نیز محل استقرار پادگان نظامی ارتش هند است.

دربارهای سلطنتی هند با آن همه شاخه ها و آثار فراوانی که در کتاب های تاریخ آن عهد به تفصیل آمده است، از ویژگی های دوره حکومت سلاطین مسلمان است. کتاب آیین اکبری که به منزله دفتر رسمی (۱) دوره سلطنت آن پادشاه است، اوضاع سلطنت مداری و دربارشاهی و سازمان حکومت را در آن کشور در قرن دهم و یازدهم هجری به خوبی نشان می دهد. کلمه فارسی «دربار» را در هندوستان برای اصطلاح مخصوص دستگاه سلطنت اقتباس کردند و در آنجا پادشاه در اوقات عادی به وزرا و رجال «بارخاص» می داد و در عمارت مخصوص «دیوان خاص» می نشست و همچنین در مواقع معین «بارعام» می داد و در عمارت «دیوان عام»

ص: ۲۰۸

جلوس می کرد. در آنجا بود که در حضور او سراسر وزرا و رجال و امیران و مهاراجه ها و نُواب با لباس های زربافت جواهرنگار و اسلحه قیمتی در جایگاه مخصوص خود می ایستادند و لشکریان سواره و پیاده با اسب های والاگهر و فیل های کوه پیکر صف ها می آراستند، شخص پادشاه با کلاه مکمل به جواهر، برفراز تخت مرصع قرار می گرفت و وزیر اعظم در دست راست او بر جایگاه خاص خود می ایستاد و شاعرِ دربار، قصیده مدیحه خود را قرائت می کرد.

تشکیل دربار با آن شکوه و طمطراق و تشریفات، تا زمان انگلیس ها همچنان در پایتخت و شهرهای بزرگ هند مرسوم و معمول بوده است.

خلاصه آنکه در طول مدت هشت قرن (از نیمه قرن یازدهم تا نیمه قرن نوزدهم میلادی) در زیر پرچم سلاطین اسلامی، کشور هندوستان پیوسته در تمام سازمان های مدنی، اجتماعی و اقتصادی، راه ترقی و پیشرفت را می پیمود و در قرن هفدهم میلادی که دوره عظمت سلطنت اکبر و اولاد اوست، این دستگاه به اوج شکوه خود رسید. هندوستان در آن زمان، یکی از بزرگ ترین و معروف ترین ممالک جهان گشت.

۱. معماری هند و اسلام، مربوط به چه دوره ای است و در چه مناطقی به رشد و کمال خود رسید؟

۲. درباره تاریخچه منار قطب به اختصار توضیح دهید.

۳. دو مورد از تشویق خطاطان هنرمند، توسط حکمرانان مسلمان هندی را بیان کنید.

۴. مسلمانان چه نقشی در رشد علوم طبیعی و ریاضی داشتند؟

۵. درباره کتاب آیین اکبری و شیوه حکمرانی مطرح در این کتاب، توضیح دهید.

اشاره

هدف های آموزشی: ۱) آگاهی از سیر تاریخ نگاری در هند باستان؛ ۲) علاقه حکمرانانِ مسلمان به ثبت وقایع تاریخی؛ ۳) نخستین تاریخ نگارانِ مسلمان: هشام کلبی و ابوالحسن مدائنی؛ ۴) مهم ترین تألیفات تاریخی و جغرافیایی مربوط به شبه قاره هند؛ ۵) تاریخ نگاری فارسی در حوزه شبه قاره هند.

تاریخ یا اسطوره

تاریخ نگاری در هند اگرچه سابقه ای بسیار کهن داشته، اما آثار پدید آمده توسط هندیان باستان، بیشتر به اسطوره شباهت دارد تا تاریخ و طبعاً فایده تاریخی آنها بسیار اندک است. با ورود اسلام به هند و علاقه فراوان حکمرانانِ مسلمان به ثبت وقایع تاریخی - به ویژه فتوحات و پیروزی های آنها بر رقیبان - تاریخ نگاری رنگی دیگر گرفت و تا آنجا پیش رفت که حجم انبوهی از اطلاعات موجود در نسخه های نفیس هندی، به تاریخ و ثبت وقایع اختصاص دارد. در این درس، از

نخستین کسانی که در راه تاریخ نگاری گام برداشتند همچون هشام کلبی و ابوالحسن مدائنی، تا مورخان قرون اخیر یاد شده است و نام مهم ترین آثار تاریخی آنان آمده است.

نثرنویسی در مراکز علمی و ادبی شبه قاره در چند زمینه، پیشرفت قابل ملاحظه و اهمیت تاریخی و فرهنگی خاص داشته است. تاریخ این سرزمین از سده دوم تا سیزدهم هجری (هشتم تا نوزدهم میلادی) بیش از هزار سال کلاً بر نوشته های سیاحان و جغرافی نویسان و تاریخ نگاران مسلمان مبتنی بوده است. در خود هند با آن که سابقه تاریخی طولانی و فرهنگ دینی و هنری بسیار کهن و دامنه دار وجود دارد، از سنت تاریخ نگاری و ثبت وقایع، اثر و نشانه بارز و نظر گیری یافت نمی شود. کتاب هایی چون مهابهارت، رامایانا و پورانه ها همگی حماسه های دینی و اسطوره های غیر تاریخی اند و طبعاً فایده تاریخی آنها بسیار اندک است و اگر در دربارهای شاهان، ثبت وقایع و نوشتن کارها و فتوحات مرسوم بوده است، امروزه در این باب، جز برخی سنگ نبشته بر دیوارهای معابد یا نقاط دیگر و ذکر موقوفاتی که بعضی از حکمرانان محلی به معبد یا محل مقدسی اختصاص داده اند و یا اشاره ای که در مقدمه کتابی یا نمایش نامه ای به پادشاهی رفته است، چیز قابل ملاحظه ای موجود نیست.

در این گونه نوشته ها شاعر یا نویسنده، وقایع تاریخی را با داستان های اسطوره ای درهم می آمیزد و نسب پادشاه ممدوح خود را به خدایان و پهلوانان افسانه ای می رساند، بی آن که زمان و مکان رویدادها را معین کند. یکی دو منظومه شبه تاریخی از این دوران به زبان سانسکریت برجای مانده است، چون هرشه چریته (۱) که شرح

ص: ۲۱۲

فتوحات هرشه، پادشاه قنوج (قرن هفتم میلادی) است و منظومه ویکرمه و یجیه (۱) که وصف کارهای ویکرمه آدیتیه، (۲) پادشاه معروف سلسله چالوکیه (۳) است و در فصل‌های اول آن از شاهان دیگر این سلسله سخن می‌رود.

خاصیت اصلی این منظومه‌ها کلاً مدیحه‌سرایی است و در آنها به هیچ‌روی توالی تاریخی وقایع و تعیین زمان و مکان رویدادها مورد نظر نبوده است و هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره اوضاع و احوال تاریخی، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار مستقیماً و به طوری که قابل استناد و اعتماد باشد به دست نمی‌آید.

از سوی دیگر، مسلمانان از آغاز ورود به سرزمین‌های غربی و جنوبی شبه‌قاره، به شناخت اوضاع طبیعی و جغرافیایی این مناطق و چگونگی احوال اجتماعی و اقتصادی مردم آن همت گماشتند و جهانگردان و بازرگانان و جغرافی‌نویسان مسلمان سده‌های دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی) به تحریر و ثبت مشاهدات خود در این نواحی و تألیف کتاب به زبان عربی درباره چگونگی معیشت مردم در شهرها و روستاها، آداب و اعمال دینی آنان و وصف خصوصیات اقلیمی نواحی مختلف پرداختند و گروهی نیز به گردآوری اخبار و گزارش‌های ناقلان و راویان و ثبت و درج آنها در کتاب‌های خود مشغول شدند.

از نخستین کسانی که در این راه پیش‌گام بودند و در آثار خود آگاهی‌های بسیار در موضوعات مربوط به هند و هندگرد آورده بودند، عبارت بودند از: ابن اسحاق (م ۱۵۱ ق / ۷۶۸ م) صاحب کتاب‌های الخلفا، السیره، المبتدأ و المغاری؛ هشام کلبی (م ۲۰۶ ق / ۸۲۱ م)، مؤلف کتاب‌های بسیار، از جمله کتاب البلدان

ص: ۲۱۳

۱- (۱) .Vikrama

۲- (۲) .Aditya

۳- (۳) .Calukya

الکبیر، البلدان الصغیر، الأقالیم، التاریخ وأخبار الخلفاء؛ ابوالحسن مدائنی (م ۲۲۵ ق / ۸۴۰ م)، صاحب دو کتاب ثغر الهند و عمال الهند؛ ابوعبدالله جیهانی (م ۳۰۶ ق / ۹۱۸ م)، وزیر امیر نصر سامانی، مؤلف کتاب المسالک والممالک .

این کتاب ها همه از میان رفته اند؛ اما بخش بزرگی از مطالب آنها در تألیفات تاریخ نگاران قرن های سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی)، مانند: تاریخ سند که ترجمه فارسی آن به نام چچنامه در دست است، فتوح البلدان بلاذری، البلدان ابن فقیه همدانی، الاعلاق النفیسه ابن رسته، المسالک والممالک ابن خردادبه و تألیفات تاریخی و جغرافیایی دیگر، نقل شده و امروز موجود است.

آنچه جهانگردان و تاریخ نویسان مسلمان این دوره به زبان عربی درباره جنبه های مختلف این موضوع در تألیفات خود آورده اند، کلاً یا مبتنی بر مشاهدات عینی خود آنهاست و یا نقل گفته های سیاحان و مورخان و گزارشگرانی است که دیده ها و شنیده های خود را باز گفته اند. این آثار از لحاظ تاریخ سده های میانه شبه قاره، خصوصاً قرن های اول تا پنجم هجری (هفتم تا یازدهم میلادی) آن سرزمین که هنوز تاریخ نگاری به زبان فارسی در دربارها و شهرهای بزرگ آنجا شروع نشده بود، حائز کمال اهمیت است و گوشه هایی از تاریخ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بخش بزرگی از جهان متمدن آن روزگار را تنها در این نوشته ها می توان دید.

در اینجا فهرست وار به مهم ترین این کتاب ها اشاره ای کوتاه می شود:

فتوح البلدان بلاذری (م ۲۷۹ ق / ۸۹۲ م) معتبرترین تألیف در تاریخ فتوحات اسلامی در سند و ملتان، مبتنی بر اخبار هشام کلبی و مدائنی است؛ سلسله

التواریخ سلیمان تاجر که در سال ۲۳۷ق (۸۵۱م) نوشته شد و ذیل آن از ابوزید سیرافی، شامل گزارش هایی از مشاهدات شخصی این دو بازرگان مسلمان در بندرها و شهرهای ساحلی و مرکزی هند و شرح آداب و رسوم و رفتار اجتماعی مردم آن نواحی و انواع خوراک و پوشاک و چگونگی معاش و معیشت آنان است؛ کتاب اخبار الصین والهند از مؤلفی ناشناخته که آن نیز در ۲۳۷ق، نوشته شده و متضمن اطلاعاتی درباره آداب و رسوم و عادات و روش های زندگی مردم چین و هند است؛ کتاب المسالک والممالک ابن خردادبه (اواسط قرن سوم هجری / نهم میلادی)، شامل اطلاعات دقیق جغرافیایی و وصف شهرها و فواصل آنها که غالباً از المسالک والممالک جیهانی گرفته شده است؛ تاریخ یعقوبی (م ۲۸۴ ق)، متضمن گزارش های جغرافیایی و اطلاعات سودمند درباره فرهنگ و علوم هندویی، روایات درباره اختراع نرد و شطرنج و بیان معانی رمزی آنها، ذکر کتاب های هندوان در نجوم و ریاضیات و پزشکی به نوعی که در دوره های بعد در کتاب هایی چون تألیفات ابن ندیم و قفطی نیز دیده می شود؛ البلدان ابن فقیه همدانی (اواخر سده سوم ق) در وصف شهرهای هند و فواصل آنها و آداب و رسوم رایج در میان مردم و مقایسه آنها با احوال ساکنان بلاد چین و ایران که به گفته ابن ندیم کلاً از المسالک والممالک جیهانی نقل و اقتباس شده است؛ الاعلاق النفیسه ابن رسته، شامل مطالبی درباره عادات و آداب مردم هند و وصف برخی از معابد و ذکر محصولات و کالاهای تجارتي آنجا بر اساس گزارش های مؤلفان پیشین؛ عجایب الهند بزرگ بن شهریار، دریانورد ایرانی که در اوایل قرن چهارم هجری (دهم میلادی) بندرها و جزایر و شهرهای ساحلی هند را تا حدود چین و جزایر اطراف آن سیاحت کرده و شگفتی هایی را که در این

مناطق دیده و شنیده، در این کتاب باز گفته است؛ مروج الذهب، که مؤلف آن مسعودی در دهه های نخستین قرن چهارم هجری به نواحی جنوبی و سواحل غربی هند سفر کرده و آگاهی های بسیار مفیدی درباره اوضاع و احوال اقلیمی و جغرافیایی این سرزمین، چگونگی معیشت مردم در شهرها، وصف معابد و اشارات تاریخی و فرهنگی گوناگون در کتاب خود آورده است؛ مسالک الممالک اصطخری و أحسن التقاسیم مقدسی که هر دو در نیمه دوم قرن چهارم هجری تألیف شده و اطلاعات فراوانی درباره اوضاع جغرافیایی، صنعت، تجارت و محصولات آن سرزمین در بر دارند؛ کتاب معروف الفهرست ابن ندیم که در ۳۷۷ق (۹۸۷م) تألیف شده و در فصول مختلف آن از ادیان، عقاید، معابد، اصنام، خط و کتابت، اسامی دانشمندان و منجمان و پزشکان و کتاب هایی که از هندی به تازی ترجمه شده، سخن رفته است؛ طبقات الأمم قاضی صاعد اندلسی (م ۴۶۲ق / ۱۰۷۰م) که شامل مطالبی درباره پزشکی و نجوم هندی و نام های برخی از کتاب های این علوم است.

در اینجا باید از کتاب نزه المشتاق فی اختراق الآفاق، نوشته شریف ادریسی، ادیب و مورخ مسلمان سیسیلی (م ۵۶۰ق / ۱۱۶۵م) که جغرافیا و تاریخ عمومی جهان است، نیز یاد کرد. مؤلف، اجزای ۸ و ۹ و ۱۰ از اقلیم اول و اجزای ۷ و ۸ از اقلیم دوم را به جغرافیایی هند اختصاص داده و در وصف هر ناحیه از آداب و رسوم و محصولات و صناعات آن سخن گفته است. گرچه مطالب این کتاب غالباً اقتباس از نوشته های مؤلفان پیشین است؛ لیکن در برخی موارد، نکات و اشاراتی دیده می شود که از منابع دیگری که امروز در دست نیست، گرفته شده و یا از گزارشگران و سیاحان دیگر به مؤلف رسیده است.

اینها مهم ترین تألیفات تاریخی و جغرافیایی مربوط به شبه قاره هند به زبان عربی است که اساس تاریخ نگاران این سرزمین در سده های اول تا پنجم هجری (هفتم تا یازدهم میلادی)، پیش از تشکیل حکومت های اسلامی در آن جاست؛ ولی کامل ترین و بنیادی ترین تألیف در تاریخ فرهنگ و علوم و ادیان هند و یکی از بزرگ ترین آثار علمی و تاریخی جهان، کتاب تحقیق ماللهند ابوریحان بیرونی است که در حدود سال ۴۲۱ق (۱۰۳۱م) به زبان عربی نوشته شده و نتیجه چندین سال تحقیق و تتبع و مشاهده و مذاکره مؤلف در شهرهای نواحی غربی شبه قاره و مطالعات او در آثار علمی و دینی هندوان به زبان سانسکریت است؛ حتی امروز نیز کسانی که در تاریخ علوم و معارف هندی تحقیق و کاوش می کنند، از مطالعه این کتاب بزرگ بی نیاز نیستند.

تاریخ نگاری به زبان فارسی در شبه قاره از اوایل قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) در حکومت غوریان ممالیک در دهلی آغاز شد. نخستین تألیف در این زمینه، ترجمه فارسی کتابی است در تاریخ سند و فتوحات مسلمانان در این ناحیه که اصل آن به زبان تازی در اوایل قرن سوم هجری نوشته شده بود. این کتاب، امروز در دست نیست؛ ولی ترجمه فارسی آن که در ۶۱۳ق (۱۲۱۶م) به دست علی بن حامد کوفی، از دبیران دربار ناصرالدین قباچه در اچھ سند، نوشته شده موجود است و با عنوان فتح نامه سند یا چچنامه به طبع رسیده است. این کتاب، مفصل ترین و معتبرترین تألیف در تاریخ فتوحات مسلمانان در این منطقه است و همه کتاب هایی که در دوره های بعد در تاریخ سند و ورود مسلمانان بدان جا نوشته شده، از آن بهره گرفته اند.

دومین کتاب تاریخی که در هند به زبان فارسی تألیف یافته، تاج المآثر از

نظام الدین حسن نظامی نیشابوری (فرزند نظامی عروضی) است که وقایع دوران سلطنت قطب الدین ایبک (۶۰۷ - ۶۰۲ ق / ۱۲۱۰ - ۱۲۰۶ م) و شمس الدین ایلتتمش (۶۳۳ - ۶۰۷ ق / ۱۲۳۶ - ۱۲۱۰ م) را در بر دارد. پس از این کتاب باید از تاریخ عمومی طبقات ناصری تألیف منہاج سراج جوزجانی یاد کرد که در سال ۶۵۸ ق (۱۲۶۰ م) به نام ناصرالدین محمود پسر ایلتتمش نگارش یافته است. اهمیت این دو کتاب اخیر، بیشتر بدان سبب است که مؤلفان، خود شاهد و ناظر وقایع دوران آغاز سلطنت دهلی بوده اند.

امیر خسرو دهلوی (۷۲۵-۶۵۱ ق / ۱۳۲۵-۱۲۵۳ م) گرچه بزرگ ترین شاعر پارسی گوی شبه قاره به شمار می رود، لیکن برخی از نوشته ها و منظومه های او جنبه تاریخی دارد و از این لحاظ، دارای ارزشی خاص است. وی با چند تن از سلاطین دهلی (جلال الدین، علاء الدین و قطب الدین خلجی و غیاث الدین تغلق) معاصر و مصاحب بوده و در دربار آنان مقام و منزلت داشته است. مفتاح الفتوح او شرح فتوحات جلال الدین خلجی و خزائن الفتوح یا تاریخ علایی (به نثر) تاریخ وقایع دوران سلطنت علاء الدین خلجی، لشکر کشی او به نواحی جنوبی هند و فتوحات سردار او ملک کافور در دکن است. امیر خسرو در منظومه نه سپهر از پیروزی های قطب الدین مبارک شاه خلجی (۷۱۸ ق / ۱۳۱۸ م) سخن می گوید و در قران السعدین دیدار بغراخان حکمران بنگال را با معز الدین کیقباد (۶۸۸ ق / ۱۲۸۹ م) حکایت می کند و در تغلق نامه رویدادهای زمان حیات خود را تا جلوس غیاث الدین تغلق (۷۲۰ ق / ۱۳۲۰ م) باز می گوید.

در دوران حکومت تغلقیان، چند کتاب مهم تاریخی و جغرافیایی به زبان های فارسی و عربی نوشته شد که اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی هند را در این

عصر روشن می سازد. ضیاءالدین برنی در ادامه طبقات ناصری کتاب تاریخ فیروزشاهی را نوشت (۷۵۹ق/ ۱۳۵۸م) که از سلطنت غیاث الدین بلبن (۶۸۶ - ۶۶۴ ق / ۱۲۸۷-۱۲۶۶م) تا پایان حکمرانی محمد تغلق (۷۵۲ق) و شش سال اول سلطنت فیروزشاه (۷۹۰-۷۵۲م) را در بر می گیرد. چندی بعد شمس سراج عقیف در کتاب دیگری به همین نام (تاریخ فیروزشاهی) سراسر دوران حکومت فیروزشاه را به رشته تحریر درآورد.

در دوره سلاطین خاندان های سادات (۸۵۵ - ۸۱۷ ق / ۱۴۵۱ - ۱۴۱۴م) و لودی (۹۳۳ - ۸۵۵ ق / ۱۵۲۶-۱۴۵۱م) نیز کتاب هایی در شرح وقایع آن روزگار نوشته شد؛ لیکن تاریخ تفصیلی آخرین فرمانروایان دهلی، در کتاب های تاریخ عمومی و محلی که در عهد سلاطین بابر نوشته شد، آمده است. در این دوران، دو کتاب مهم به زبان تازی نوشته شد که از مهم ترین منابع تحقیق در تاریخ و اوضاع اجتماعی هند در قرن های هفتم و هشتم هجری (سیزدهم و چهاردهم میلادی) به شمار می روند. یکی از آن دو مسالک الابصار فی ممالک الامصار، تألیف ابن فضل الله عمری دمشقی (م ۷۴۹ق / ۱۳۴۹م) است که آن نیز جغرافیای عمومی جهان است و مؤلف در آن، اطلاعات فراوانی درباره نواحی شمالی شبه قاره را از منابع گوناگون گردآورده است. شرح مفیدی که قلقشندی (م ۸۲۱ق / ۱۴۱۸م) در جلد پنجم صبح الأعشی درباره اوضاع طبیعی و جغرافیایی هند و آداب و رسوم مردم آن آورده است، کلاً از این کتاب، اخذ و اقتباس شده است. کتاب دیگر رحله ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی (م ۷۷۹ق / ۱۳۷۷م) است که در دوران حکومت محمد تغلق چندین سال در شهرهای هند سیروسیاحت داشت و مشاهدات خود را با دقت و روشنی تمام در کتابی به نام تحفه النظر فی غرائب الأمصار و عجایب

الأسفار به رشته تحریر کشید و یکی از معتبرترین و سودمندترین مدارک تحقیق در تاریخ این دوران را بر جای نهاد.

بنیاد تاریخ نگاری در هند در این دوره نهاده شد و از قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) با گسترش اسلام در شمال، شرق و جنوب و تشکیل حکومت های اسلامی در بنگال، کشمیر، گجرات و دکن، دربارهای سلاطین این نواحی نیز مراکز بزرگی برای جلب هنرمندان و صنعتگران و شاعران و ادیبان و دانشمندان شدند. دهلی و آگره در زمان حکومت شاهان بابر - از بابر و همایون و اکبر تا آخرین سلاطین این سلسله - مهم ترین مراکز فرهنگ اسلامی هند بودند و آثار فرهنگی بسیار، از جمله کتاب های تاریخی چون: همایون نامه، حیب السیر، تاریخ الفی، اکبرنامه، طبقات اکبری، آیین اکبری، منتخب التواریخ، اقبال نامه، مآثر جهانگیری، پادشاه نامه، شاه جهان نامه، عالمگیرنامه، مآثر عالمگیری و ده ها تألیف دیگر به صورت تاریخ عمومی جهان اسلام یا تاریخ سلسله بابر و یا تاریخچه دوران سلطنت شاهان مختلف این سلسله در این ناحیه نوشته شد. در نواحی دیگر نیز تاریخ نویسی محل و موقعی خاص یافته بود. در دکن، تألیفات چون فتوح السلاطین عظامی (تصنیف: ۷۵۱ق / ۱۳۵۰م) و بهمن نامه آذری طوسی (م ۸۶۶ق / ۱۴۶۲م) که هر دو تاریخ منظوم و به شیوه شاهنامه فردوسی سروده شده بودند و نیز تاریخ عمومی گلشن ابراهیمی، معروف به تاریخ فرشته، نوشته قاسم فرشته (تألیف: ۱۰۱۵ق / ۱۶۰۶م) و برهان مآثر نوشته سید علی طباطبا (تألیف: ۱۰۰۴-۱۰۰۰ق)؛ در سند کتاب هایی چون: تاریخ معصومی میرمعصوم، متخلص به نامی (تألیف: حدود ۱۰۰۱ق)، تاریخ طاهری میرطاهر محمد نسیانی (تألیف: ۱۰۳۰ق)، تحفه الکرام میرعلیشیر قانع (تألیف ۱۱۸۱ق / ۱۷۶۷م)؛ در

گجرات تألیفاتی چون: مرآت احمدی نوشته علی محمدخان (۱۱۷۵ ق)، تاریخ گجرات میرابو تراب ولی (تألیف: ۱۱۵۱ ق) و ظفر الواله بمظفر و آله (به عربی) تألیف محمد بن عمر مکی، معروف به حاجی دبیر (حدود ۱۰۲۰ ق)؛ در بنگال تاریخ هایی چون ریاض السلاطین غلام حسین سلیم (تألیف: ۱۲۰۲ ق)؛ در کشمیر تألیفاتی چون: ترجمه فارسی راج ترنگینی و تاریخ رشیدی میرزا حیدر دو غلات (تألیف: ۹۵۸ ق) و تاریخ کشمیر حیدر ملک (تألیف: ۱۰۳۰ ق).

چنان که ملاحظه می شود، سنت تاریخ نگاری، با مسلمانان به شبه قاره راه یافت و بیش از یک هزاره، یعنی از اوایل قرن دوم هجری (هشتم میلادی) تا پایان حکومت اسلامی هند در اواسط قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) تاریخ این سرزمین وسیع عمدتاً به دست مؤلفان مسلمان و به زبان های فارسی و عربی نوشته شده است. بی شک گسترده ترین عرصه تاریخ نگاری در جهان اسلام در دربارها و مراکز فرهنگی دوران اسلامی این سرزمین به وجود آمد و مؤلفان بومی یا غیر مسلمانی که در اواخر این دوران به زبان های محلی به تألیف کتاب های تاریخ و ثبت وقایع پرداخته اند، کلاً از سنت و روش مورخان مسلمان دوره های پیش پیروی کرده اند.

۱. نام چهار مورّخ که در زمینه تاریخ نگاری هند، پیش گام بوده اند را ذکر کنید.
۲. چهار مورد از مهم ترین کتاب هایی را که در باب تاریخ فتوحات اسلامی در هند نوشته شده، نام ببرید.
۳. تاریخ نگاری به زبان فارسی در شبه قاره هند از چه زمانی آغاز شد و چه حاصلی داشت؟
۴. نام چهار اثر تاریخی امیر خسرو دهلوی را بنویسید.
۵. آیا می توان ادّعا کرد که سنّت تاریخ نگاری با مسلمانان به شبه قاره، راه یافت؟ چرا؟

اشاره

هدف های آموزشی: (۱) آشنایی با شکل گیری تصوف اسلامی در اطراف مولتان در نیمه قرن پنجم قمری؛ (۲) وضعیت صوفیه در روزگار اقتدار سلاطین دهلی؛ (۳) آشنایی با چهار طریقت: چشتیه، سهروردیه، نقشبندیه و قادریه؛ (۴) مشخصات کلی صوفیان هند؛ (۵) خدمات تصوف به زبان فارسی.

ظهور تصوف در هند

اشاره

آن گونه که در درس سوم نیز گفته شد، اسلام، نخستین بار به وسیله بازرگانان دریانورد عرب از طریق سواحل مالابار و سیلان در شبه قاره شناسانده شده است. محمدبن قاسم در سال (۹۲ق / ۷۱۰م) از راه مکران و بلوچستان به شبه قاره وارد شد و بین سال های (۹۳-۹۴ق / ۷۱۱-۷۱۲م) سند را گشود و در سال های بعد نفوذ خود را تا ملتان و پنجاب غربی گسترش داد. فاتحان عرب،

ص: ۲۲۳

خانواده های خود را در مناطق گشوده شده سند، سکونت دادند. آیین محلی مردم به چند دلیل تغییر یافت. بسیاری از برهمنان که مشاغل بزرگ برعهده داشتند، برای حفظ موقعیت خود اسلام آوردند. تعداد بی شماری از بوداییان، به عنوان ستون پنجم علیه فرمانروایان خود به آیین فاتحان درآمدند. محمّد بن قاسم چند تن از فرماندهان محلی را واداشت که مسلمان شوند و از این راه، تعداد کثیری به آیین اسلام درآمدند. می نویسند که بازرگانان، راجه آصفان (۱) در پنجاب را قانع کردند که آیین اسلام را بپذیرد و مسلمان شدن آن راجه که مقام و منزلتی داشت در اسلام آوردن دیگران بسیار مؤثر افتاد. دانشمندان هندو و بودایی به دربار خلفای عباسی فرستاده شدند. قرآن کریم به زبان محلی ترجمه شد و در نتیجه شخصیت های مذهبی و ادبی پدید آمدند. در قرن دوم هجری (هشتم میلادی) به نام کسانی چون معشر ناجح (م ۱۷۰ ق / ۷۸۷ م) عالم حدیث و ابوالعطای شاعر (م ۱۵۸ ق / ۷۷۴ م) برمی خوریم که از برجسته ترین شخصیت های آن عهدند.

اطلاعات ما درباره صوفیان سند اندک است و این کمبود، ممکن است معلول دو عامل باشد: نخست آنکه میان سند و خراسان و ماوراءالنهر ارتباط به کندی انجام می گرفت و دوم آنکه شکوفایی تصوّف در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) با رشد آیین اسماعیلی فاطمی ۵۶۷ - ۲۹۷ ق (۱۱۷۱ - ۹۰۹ م) همزمان بود. میان سال های ۳۷۵ - ۳۶۷ ق (۹۸۵ - ۹۷۷ م) ملتان تحت سیطره خلفای فاطمی مصر بود. منصوره، پایتخت سند در دست خاندان سیمره بود و آن خاندان خلافت فاطمیان مصر را نیز پذیرفته بودند. از این رو روابط تصوّف سنی با صوفیان مناطق دیگر طبعاً قطع شده بود.

ص: ۲۲۴

اسماعیلیه که آیات قرآن را تأویل می کردند و برای آنها معانی باطنی قائل بودند، در میان مردم مسلمان شده سَند، نفوذی یافته و پیروانی فراهم کرده بودند. حمله محمود غزنوی بین سال های ۴۰۲-۳۹۵ق (۱۰۱۱-۱۰۰۴م) در ملتان بر اسماعیلیه ضربه محکمی زد. در سال ۴۱۶ق (۱۰۲۵م) که محمود به سومنات حمله کرد، سپاهیان از منصوره به غزنین رفتند و محمود فرصت سرکوبی اسماعیلیان را نیافت و آنان در منصوره و ملتان به تبلیغ خود ادامه دادند. قریب یکصد و پنجاه سال بعد، سلطان معزالدین محمد سام ملتان را متصرف شد و در بخش جنوبی پنجاب، آیین اهل سنت را به اجرا درآورد. خاندان سیمره تا اواسط قرن چهاردهم میلادی در سند سُغلی به حکومت خود ادامه دادند و بعد از پایان قرن دوازدهم میلادی، سند علیا به تسلط حکمرانان سنی درآمد.

بعضی معتقدند که تصوّف در هند زودتر آغاز شده است. یکی از کهن ترین صوفیان، ابوعلی السندی است که در سال ۱۶۱ق (۷۷۷م) با بایزید بسطامی دیدار کرده است. صوفی دیگر به نام شیخ اسماعیل به سال ۳۹۶ق (۱۰۰۵م) از بخارا به لاهور که هنوز تحت فرمان هندوها بود، آمد.

چنین به نظر می رسد که تصوّف در نیمه قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) در اطراف ملتان نضج گرفته است. اولین صوفی که در آن نواحی سکنی گزید، شیخ صفی الدین کازرونی از مردم کازرون شیراز است. عموی وی شیخ ابواسحاق کازرونی بود که در سال ۴۲۶ق (۱۰۳۵م) درگذشت. پس از وی صفی الدین خلیفه وی شد. طبق روش صوفیان، مرشد به وی دستور داده بود که بر شتری سوار شود و هر جا که آن شتر توقف کند، اگرچه در میانه کویر هم باشد، فرود آید. شیخ به این شیوه، زمینی پیدا کرد که بعدها اوچ خوانده شد و در

آنجا فرود آمد. هر چند این ماجرا به افسانه شباهت دارد، ولی این شیوه ها در آن روزگار میان صوفیان رایج بود.

در واقع می توان گفت که فتوحات محمود غزنوی در ملتان سبب شد که آوازه این منطقه و شهرهای آن در دنیای آن روز پیچد و صوفیان در صدد برآیند که برای یافتن مرید و تبلیغ، سرزمین های دست نخورده و بکری را بیابند و در آن جاها به تبلیغ و فعالیت مشغول شوند.

از کارها و فعالیت های شیخ صفی الدین کازرونی در اوچ، هیچ اطلاعی و سندی بر جای نمانده است. حکایتی مربوط به وی و مریدانش را امیرحسن سجزی در فواید الفؤاد از ملفوظات شیخ نظام الدین اولیا نقل کرده است. طبق آن حکایت، در اوچ، شخصی جوگی به ملاقات شیخ صفی الدین می رود و از وی به طریق دعوی می خواهد که با وی در ابراز کرامت مقابله کند.

حکایت چنین ادامه می یابد که آن جوگی از خود کارهای خارق العاده نشان می دهد، چنان که مستقیماً روی هوا پرواز می کند و سالم به روی زمین باز می گردد. صفی الدین که این حال را می بیند، روی به آسمان می کند و از خداوند می خواهد که وی را قدرت ابراز کرامت عطا کند. از اتاق خارج می شود، به جانب قبله طیران می کند و به چپ و راست می رود، سرانجام به مقام خود باز می گردد و در برابر آن جوگی می نشیند. جوگی حیرت می کند و می گوید: ما فقط می توانیم قدری از زمین بلند شویم و به جای خود فرود آییم، اما این که شما به هر طرف که خواستید رفتید، کار شما الهی و حق است و کار ما باطل است.

در هند، آیین حنفی رایج بود و بیشتر صوفیان برای روشن فکران مسلمان و توده های مردم الهام بخش مذهبی به شمار می رفتند. ادبیات کهن را هم بیشتر آثار

صوفیه تشکیل می داد. نوشته های صوفیه، شامل چهار مقوله بود:

(۱) کتاب های مربوط به طریقت. در این مورد جز کشف المحجوب هجویری نمونه دیگری نیست؛ (۲) ملفوظات؛ (۳) مکتوبات؛ (۴) تذکره ها و کتب مناقب.

صوفیه در هند، رسالت خود را تأمین سعادت معنوی می دانستند و معتقد بودند که در ازای حکومت سیاسی، حکومت معنوی به آنان تفویض شده است. هر سلسله ای قلمرو خود را به مناطقی تقسیم می کرد. هر ولی از لحاظ معنوی و همچنین مادی، «ولایتی» داشت. خواجه معین الدین سجزی، ناحیه دهلی را به خلیفه اش خواجه بختیار کاکلی داده بود. این نحوه تلقی گاهی میان صوفیه و پادشاهان اختلافاتی پدید می آورد. در زمان تغلق ها محمدبن تغلق با صوفیان چشتی درافتاد. تغلق با نظام الدین اولیا به آن دلیل که نظام الدین به دربار نمی رفت، اختلاف داشت. در عهد سلاطین دهلی هم این اختلاف برجای بود و اختلاف بیشتر بر سر سماع بود.

صوفیان در قرون وسطی زندگی خود را از دو راه تأمین می کردند: نخست از راه احیای زمین های موات؛ دوم فتوح یا صدقه نطلبیده. داشتن شغل و کسب معاش در بعضی از طریقت ها مجاز بود؛ ولی در میان چشتیه فقط برای مریدانی مجاز بود که در حاشیه بودند. شغل مانع راه عارف تلقی می شد.

صوفیان در اماکن سه گانه می زیستند:

(۱) خانقاه ها یا مراکز وسیع برای اقامت شبانه روزی؛ (۲) جماعت خانه ها؛ (۳) زاویه ها.

خانقاه در آن عهد، تنها محل زهد و عبادت نبود. پایه اجتماعی خانقاه نیز بر اصل ارتباط یعنی تماس نزدیک میان مریدان هر شیخ و پذیرایی و برقرار کردن ارتباط با مهمانان و زائران بود. این نوع زندگی، ضوابطی دقیق و منظم داشت.

ص: ۲۲۷

برخی از این اماکن، مخصوصاً آنهایی که به طریقت سهروردیه متعلق بود، به کمک اوقاف اداره می شد. در این نوع اماکن فقط مسلمانان رفت و آمد نمی کردند؛ بلکه جوگی ها و هندوها هم با آن خانقاه ها مراوده داشتند.

پوشیدن خرقه و تراشیدن موی سر، دو نشانه عمده تصوّف بود. خرقه شیخ، تسبیح، سجاده و عصای او نشان تقدّس بود. شیخ در پایان حیات، آن را به خلیفه خود عطا می کرد.

از سلسله های طریقت تا دوره سلاطین دهلی (۶۸۹ - ۶۰۲ ق / ۱۲۹۰ - ۱۲۰۶ م)، اطلاع دقیقی در دست نیست. در زمان سلاطین دهلی، چهار طریقت عمده در هند وجود داشت: چشتیه، سهروردیه، نقشبندیه و قادریه.

اچستیه

چشت، نام روستایی است نزدیک هرات. خواجه ابواسحاق، مؤسس چشتیه در قرن ششم هجری، مدّتی در آن روستا زیسته است. خواجه معین الدین سجزی (م ۶۲۷ ق / ۱۲۲۹ م) این طریقت را در هند رواج داده است. معین الدین از مریدان عثمان هارونی است. کمی پیش از فتوحات محمّد بن سام غوری به هند آمد و در اجمیر شریف سکونت گزید. دهلی و ناگور، دو مرکز دیگر چشتیه است. خواجه بختیار کاکلی (م ۶۳۳ ق / ۱۲۳۵ م) در دهلی و حمیدالدین ناگوری در ناگور اقامت داشتند. خواجه بختیار به فرهنگ اسلامی نزدیک تر بود؛ ولی حمیدالدین به شیوه زندگی روستایی هند، از جمله گیاه خواری روی آورده بود. بعدها خواجه فریدالدین گنج شکر (م ۶۶۴ ق / ۱۲۶۵ م) در اجودهن پنجاب، مرکز دیگری تأسیس کرد. یکی از مریدان وی نیز به نام علی بن احمد صابر سلسله صابریه را تأسیس کرد.

برجسته ترین شخصیت این طریقت، نظام الدین اولیا (۷۲۵ق / ۱۳۲۳م) است. این مرد بزرگ بر اثر تقوا، تأثیری عمیق بر مردم زمان خود و حتی بعد از خود گذاشت. او محلی را در حومه دهلی برای خانقاه خود برگزیده بود و در این انتخاب، نوعی مبارزه پارسامنشانه را در نظر داشت. البته امروز این منطقه که سابقاً «غیاث پور» خوانده می شد و اکنون به نام منطقه نظام الدین معروف است، در وسط شهر قرار گرفته است. نظام الدین، چهارمین مسندنشین طریقت چشتیه است. خلفای او در مناطق مختلف هند خانقاه ها ساختند و به تبلیغ پرداختند.

چشتیه از پذیرفتن اقطاع خودداری می کردند و از سلاطین مقرر نمی گرفتند. برخی از آنان زمین های بایر را برای تأمین معاش کشت می کردند. چشتیه بعد از پراکنده شدن در شهرها به زهد و ریاضت، کمتر توجه کردند و بعدها از قبول هدایای حکام و ثروتمندان هم ابایی نداشتند.

۲ سهروردیه

این طریقت به شیخ نجیب الدین عبدالقاهر سهروردی (۶۳۲ق / ۱۲۳۴م) می رسد و ابتدا در عراق گسترش یافت. برخی از مریدان آن سلسله، به سبب آشفتگی اوضاع ایران و عراق به هند سفر کردند. بهاءالدین زکریای ملتانی در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) این طریقت را در هند گسترش داد.

بهاءالدین با ایلتمش (۶۳۳ - ۶۰۷ق / ۱۲۳۵-۱۲۱۰م) روابط نزدیک داشت. بقیه مشایخ این طریقت نیز راه او را ادامه دادند. فقط صدرالدین عارف، پسر و خلیفه بهاءالدین زکریا (۶۴۸ق / ۱۲۸۵م) زندگی مبتنی بر ریاضت و فقر را برگزید. سهروردیه می گفتند که ارتباط آنان با سلاطین برای آن است که در آنان تأثیر اخلاقی و معنوی داشته باشند. اما این ارتباط در

شاخه اصلی سهروردیه ملتان، به انحطاط اخلاقی منجر شد و آخرین شیخ آنان، یعنی هود، به دست محمد بن تغلق به قتل رسید. سهروردیه هند بر اثر حمله امیر تیمور از هم پاشید.

۳ قشبنده

اینان از خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بخاری (م ۷۹۱ق) پیروی می کنند. این طریقت در هند پیروان زیادی دارد و به بایزید بسطامی می رسد. این طریقت، مورد حمایت بابر، پادشاه تیموری هند (۹۳۷-۹۳۲ق / ۱۵۳۰-۱۵۲۶م) قرار گرفت. ممکن است این حمایت به استقرار این فرقه در زمان اکبر به وسیله محمد باقی بالله کمک کرده باشد.

اصل عمده اعتقادات این طریقت، «وحدت شهود» است. آنان وحدت شهود را چنین تعریف کرده اند که «خدا در دل بنده به وجود خودش شهادت می دهد». این وحدت با خدا (یعنی جمع) به اتحادی منتهی می شود که وحدت در ذات نیست؛ بلکه این اتحاد از طریق فعل، ایمان و عشق صورت می گیرد. علاءالدوله سمنانی (م ۷۳۶ق / ۱۳۳۶م) این نظر نقشبندیه را کمال بخشید و این نظر در قرن یازدهم هجری، در هند به وسیله شیخ احمد سرهندی که به مجدد الف ثانی معروف است، بسط یافت.

حمله شدید شیخ احمد سرهندی بر توحید فلسفی مبتنی بر وحدت وجود ابن عربی، مسیر عرفان در هندوستان را تغییر داد. وی استدلال می کرد که عقیده وحدت وجود، مشعر بر این است که هیچ چیز وجود ندارد جز خدا. این عقیده، منافی مذهب و عقل است. از طرف دیگر، وحدت شهود به توحید مطلق

می‌رسد، به این معنی که خدا وجود دارد و یکی است و هیچ مخلوقی را نمی‌توان جزئی از او دانست. از این رو درست نخواهد بود اگر بگوییم که «همه چیز خداست»؛ صحیح این است که گفته شود «همه چیز از خداست».

قطع نظر از اعتقاد به وحدت شهود و هواداری از شریعت، دیگر ویژگی‌های عمده این طریقت، شیخ، ورد و سماع به عنوان محرک معنوی برای سالک است.

۴قادریه

این طریقت به عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۲ق / ۱۱۶۶م) می‌رسد و شایع‌ترین طریقت در هند امروز است. قادریه در هند ابتدا توسط محمد غوث رایج گردید. محمد غوث در سال ۸۸۷ق (۱۴۸۲م) در اوچ، خانقاهی برپا کرد. سال‌ها بعد در دوره سلسله مغولی هند به پایمردی شاه نعمت‌الله و مخدوم محمد گیلانی، پایه‌هایش استوارتر شد.

معروف‌ترین سیمای این طریقت در قرن یازدهم در هند، محمد میر (۱۴۰۵ق / ۱۶۳۵م) است که به «میان‌میر» شهرت دارد و مراد داراشکوه پسر شاه جهان و جهان آرا بیگم خواهر داراشکوه بود. پیروان این طریقت، شهر بغداد را که آرامگاه عبدالقادر گیلانی در آنجاست، مقدّس می‌شمارند.

در هندوستان، طریقت‌های دیگری هم هستند. هجویری از دوازده طریقت نام برده است. از میان آن طریقت‌ها در قرن دهم، طریقت «شطاریه» رایج بود که به وسیله شیخ عبدالله (م ۸۹۰ق / ۱۴۸۵م) در جونپور و مالوه دایر شده بود. این طریقت، از آداب و رسوم هندی بیشتر متأثر شده و بعد به تنعم‌گراییش یافته است. برجسته‌ترین شیخ شطاری، محمد غوث گوالیاری (م ۹۷۱ق / ۱۵۶۳م)

است. وی با ظهیرالدین بابر، همایون و اکبر ارتباط داشت. مدّتی در گجرات زیست و علمای آنجا که برخی از ریاضت های وی را بدعت می دانستند، به انتقاد از وی برخاستند. خود وی مرید شیخ حمید بود. در سال ۹۶۶ق، به آگره رفت و اکبر را به سلک مریدان خود درآورد؛ اما پادشاه، زود از وی برگشت. او مردی بسیار متواضع بود و هر کس را می دید برایش بلند می شد. رساله معراج در عروج حال خود و جواهر خمسه ، اوراد غوثیه و بحرالحیات از آثار اوست. سال وفات او را ۹۷۰ق هم نوشته اند. (۱)

تصوّف، پدیده ای پیچیده است. این پدیده در هندِ پهناور، هم در روستاها و هم در شهرها ریشه دوانده است. عمق تأثیر و مقبولیت آن در میان مردم چنان بوده است که نواحی روستایی مانند: اوچ، ناگور و سیلهت را به صورت شهری درآورده است. در عهد محمّدبن تغلق در دمشق، به شهاب الدین احمد العمری گفته بودند که در دهلی دو هزار خانقاه وجود دارد. شاید این رقم، اغراق آمیز باشد؛ اما نشان می دهد که تعداد خانقاه ها بسیار زیاد بوده است و خانقاه ها در آن عهد، تأثیرهایی عمده در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته اند.

تصوف در سطح بسیار گسترده به نمادگرایی و سمبولیسم گرایش پیدا کرد که بخش عمده آن ناگزیر در شعر فارسی نمود یافت. تصوّف از این نظر نیز به زبان فارسی خدمتی شایان کرده است.

ص: ۲۳۲

۱- (۱). تذکره علمای هند، احمدعلی، مطیعه نولشکور، لکهنو، ص ۲۰۶.

۱. عوامل رواج و انتشار اسلام در هند را بنویسید.
۲. آثار صوفیه هند شامل چه مقولاتی است؟ صوفیان این سرزمین برای خود چه رسالت‌هایی قائلند؟ شرح مختصر دهید.
۳. مشخصات کلی صوفیان هند را بنویسید.
۴. طریقت چشتیه در طول زمان چه تحولاتی را پشت سر گذرانده‌اند؟
۵. موطن اصلی طریقت سهروردیه کجا بود؟ و دلیل هجرت این طریقت به هند چه بود؟
۶. کدام طریقت صوفیه در هند پیروان زیادی دارد و عمده اعتقادات آن چیست؟
۷. تصوف چه خدمتی به زبان فارسی کرده است؟

هدف های آموزشی: (۱) آشنایی با قدیمی ترین کتیبه های هند در دوره اسلامی؛ (۲) کتیبه های عربی به خط کوفی؛ (۳) کتیبه های فارسی؛ (۴) کتیبه های اردو؛ (۵) موضوع قدیمی ترین کتیبه های موجود در هند.

تاریخ کتیبه نویسی در هند

کتیبه های قرون اسلامی از دوره فتوحات غزنویان در شمال غربی شبه قاره هندوستان شروع می شود؛ ولی اثر مهمی از عصر غزنویان باقی نمانده است. قدیمی ترین کتیبه اسلامی در هندوستان، به زبان عربی و به خط کوفی است و از لحاظ تاریخ کتیبه نویسی دوره اسلامی در کشور هند حائز اهمیت است. این کتیبه که اکنون در موزه پیشاور (پاکستان) وجود دارد، بر روی قطعه سنگی است که در قدیم الایام در دیوار گاوچاهی در قریه «هوند» (۱) نصب شده و در سال ۱۹۸۴م، کشف شده بود.

ص: ۲۳۵

۱- (۲). قریه هوند (Hund) که در ساحل رود سند قرار دارد، زمانی پایتخت گانداهارا (قندهار) بوده است. مورخان اسلامی، آن را به نام «اوبند» ضبط کرده اند.

سپس در سال ۱۹۱۲م، آن را به موزه شهر پيشاور منتقل ساختند.

این کتیبه بر لوحه سنگ سیاه رنگ و مدوری نقر شده و خط آن بسیار محو است و به زحمت خوانده می شود. باین حال آن را چنین کشف و قرائت کرده اند:

سطر اول: بسم الله الرحمن الرحيم؛

سطر دوم: بنا هذا البئر الفقيه ابو جعفر؛

سطر سوم: محمدين عبد الجبار بن محمد؛

سطر چهارم: الجوز جانی فی ذی القعدة سنه؛

سطر پنجم: اثنی وثمانین واربع مأه من هجره النبى؛

سطر ششم: علیه السلام.

تاریخ این کتیبه مربوط به سال ۴۸۲ هجری (۱۰۹۰ میلادی) است که منطبق با تاریخ سلطنت غزنویان در هند غربی است.

از آن زمان، یعنی قرن پنجم تا اواخر قرن ششم هجری، پیوسته آثار و کتیبه های گوناگون در مساجد و ابنیه مذهبی در هند شمالی و غربی باقی مانده که غالباً به زبان عربی و به خطوط کوفی و ثلث تحریر شده اند.

کتیبه های فارسی: تاریخ قدیم ترین کتیبه هایی که به زبان فارسی در هندوستان موجود است، مربوط به قرن ششم و هفتم هجری (سیزدهم و چهاردهم میلادی) است و آنچه تاکنون معلوم شده عبارت اند از دو کتیبه:

اول، کتیبه منثور در مسجد قوه الاسلام (قبة الإسلام) در دهلی؛

دوم، کتیبه منثور بر قبر شیخ احمد خندان در بداون.

از قرن هفتم هجری به بعد، کتیبه هایی که موجود است، همه به زبان فارسی است. کتیبه های عربی به تدریج از میان رفته است. به این معنی که در عصر

سلاطین خلجی (۱۳۲۰-۱۲۹۰م) و تغلقی (۱۴۱۳ - ۱۳۲۰م) و سادات کبیر (۱۴۵۱ - ۱۴۱۴م) و لودی (۱۵۲۶م - ۱۴۵۱) و بالاخره در زمان سلاطین مغول گورگانی، غالباً در کتیبه نگاری، زبان فارسی جانشین زبان عربی شده است.

همچنین در امارت های کوچک اسلامی که از قرن هفتم هجری در جنوب شبه جزیره هندوستان و نیز در ناحیه بنگاله تأسیس شده اند، اکثراً کتیبه های فارسی، به جای عربی معمول گردیده است.

کتیبه های اردو: در زمان سلطنت گورگانی هندوستان، در اثر امتزاج زبان و فرهنگ هندی و ایرانی زبان جدیدی موسوم به «اردو» به ظهور رسید. این زبان نوزاد، اندک اندک دوره تکامل خود را در تمام شئون مدنی و اجتماعی طی کرد، زبان فارسی را که به منزله مادر آن بود، تحت الشعاع خود قرار داد و سرانجام در سده های اخیر، کتیبه نویسی اردو تا حدی جانشین فارسی شد. به نظر می رسد که اولین کتیبه «اردو» در روی دیوار غربی مقبره خواجه نظام الدین اولیا در دهلی به تاریخ ۱۱۶۹ق باشد؛ ولی با این وصف، زبان اردو تا عصر حاضر نتوانسته است کتیبه نویسی فارسی را یک باره محو و به کلی زایل کند. هنوز عبارات و سطور و غالب شهرهای مسلمان نشین هندوستان به خط نستعلیق بر روی سنگ های مقابر و مساجد و ساختمان های عمومی نقش می شود، بیشتر به زبان فارسی است.

دکتر هورو ویتز آلمانی در سال ۱۹۲۰م، نسبت به کتیبه ها و خطوط اسلامی موجود در هندوستان، فهرست منظمی ترتیب داده که اگرچه ناقص و فاقد کتیبه های بسیاری از استان های هند است، ولی متضمن فواید بسیار است و بعضی مسائل مبهم را روشن می سازد. از جمله می نویسد: «کتیبه نگاری در دوره اسلامی هندوستان از اواخر نیمه دوم قرن ششم هجری شروع شده و کتیبه هایی

را که تاریخ آن قبل از قرن یادشده است، ظاهراً از خارج کشور هند به داخل آن آورده اند. یک نمونه از این کتیبه های انتقالی بر دری چوبین است که شخصی انگلیسی به نام «لردالن برو (۱)» از روی مقبره سلطان محمودبن سبکتگین برداشته و از غزنه به هندوستان آورده و اکنون در قلعه آگره به نام دروازه معبد سومنات موجود است و مناجاتی به عربی از زبان سلطان بر روی آن منقور».

شمارش مختصر و تقریبی، از کتیبه های اسلامی از قرن هفتم به بعد که در فهرست دکتر هورو ویتز آمده، از این قرار است:

۱. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن هفتم ۴۰ عدد؛

۲. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن هشتم متجاوز بر ۸۰ عدد؛

۳. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن نهم ۱۳۰ عدد؛

۴. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن دهم ۲۷۰ عدد؛

۵. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن یازدهم ۳۴۰ عدد؛

۶. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن دوازدهم ۱۳۵ عدد؛

۷. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرن سیزدهم ۸۵ عدد؛

۸. کتیبه های اسلامی اعم از فارسی و عربی در قرون متفرقه و بدون تاریخ ۱۴۰ عدد.

آن گونه که از این فهرست ملاحظه می شود، شماره این کتیبه ها تا قرن یازدهم پیوسته رو به ازدیاد است و از آن تاریخ به بعد، عدد آنها کاسته می شود؛ ولی بسیاری از کتیبه های دیگر به فارسی وجود دارد که در این فهرست به حساب نیامده است.

ص: ۲۳۸

پنجاب از حیث تعداد کتیبه های اسلامی در ایالات و استان های هند در شبه قاره هندوستان، در مرحله اول است و بعد استان شمالی (U.P) و سپس بنگاله و بعد بمبئی و از همه فقیرتر، ایالت مدارس است در جنوب. در گلبرگه و حیدرآباد نیز کتیبه بسیار دارد و بعد از آن بیجاپور. در شهرهای دهلی، احمدآباد، لاهور، فتح پور سیکری، آگره و کشمیر، کتیبه های اسلامی زیادی یافت می شود. بیشتر این کتیبه ها به زبان فارسی و بعد از آن عربی و بعضی دیگر مخلوطی از عربی و فارسی است. چند کتیبه اسلامی هم به زبان فارسی و به خط سانسکریت یافت می شود. قدیمی ترین کتیبه فارسی در هندوستان شمالی و در مسجد قبه الاسلام در دهلی، به زبان فارسی است.

در قرن هفتم، کتیبه های عربی بر فارسی فزونی دارد؛ ولی در قرن هشتم و نهم، کتیبه های فارسی افزایش یافته و تفوق عددی حاصل می کند. در قرن دهم، کتیبه های عربی رو به انحطاط می رود و در قرن یازدهم، اصلاً کتیبه عربی دیده نمی شود. عجیب آنکه در قرن دوازدهم مجدداً کتیبه های عربی ظاهر شده اند. کتیبه های عربی به نثراند و مشتمل بر آیات قرآنی و احادیث نبوی و غالباً دارای اغلاط فاحش نحوی اند. با آنکه قدیمی ترین کتیبه های فارسی به نثر است، ولی بعدها به صورت ابیات منظوم درآمده که در ضمن قطعات و رباعیات، با ذکر تخلص شاعر در بیت آخر، بر روی سنگ ها حکاکی شده اند.

کتیبه های مساجد، مقابر و اماکن مقدس مذهبی، غالباً به مقصود ذکر تاریخ بنا و نام بانی به ظهور رسیده و وسیله خوب و سند معتبری برای مطالعه سبک معماری اسلامی در قرون مختلف در هندوستان است. بعضی از این کتیبه های مذهبی که خیلی نادر، ولی جالب توجه اند، عبارت اند از: چند کتیبه ابنیه مذهبی

هندو که مربوط به معابد هندوان است؛ ولی به خط و زبان فارسی نوشته شده، مانند کتیبه شاه عالم دوم (۱۱۷۸ق) راجع به «دورگا» و کتیبه معبد «شیوا» در شهر مترا (۱) که در سال ۱۲۲۲ق، ساخته شده است. از این عجیب تر، عکس این قضیه است، یعنی کتیبه ای که به خط و زبان سانسکریت بوده، ولی مشتمل بر وقفنامه یکی از مساجد اسلامی است. در منطقه ای در وراوال (۲) (منطقه بمبئی) به تاریخ ۶۶۲ق، در زمان امیر رکن الدین، پادشاه هرمز، شخصی به نام نورالدین فیروز، مسجدی بنا کرده و موقوفات آن را با خط و زبان سانسکریت بر روی سنگ، کتیبه کرده است. متن عربی این کتیبه در سومنات پتهن در مسجد قاضی نوشته شده و موجود است.

نمونه ای از کتیبه های فارسی که از حیث نثر، نظم و خط نستعلیق در نهایت نفاست و زیبایی است و مربوط به دوره سلطنت شاه جهان است را بیان می داریم؛ دوره ای که کلام و خط فارسی در هندوستان به اوج کمال خود رسیده بود.

این کتیبه، به صورت وقفنامه کاروانسرای است و لوحه سنگ مرمر آن (به طول ۱۱/۷ پا * ۲/۵ پا) در موزه پرنس آف ویلز (۳) هم اکنون در شهر بمبئی موجود است. اصل این کاروانسرا در شهر سورت در استان گجرات واقع بوده است.

کتیبه وسط (شعر)

به نام فروزنده مهر و ماه به دوران شاه جهان پادشاه

بنا کرد خان حقیقت سرشت به صورت سرائی به معنی بهشت

به تاریخش آمد ز چرخ این ندا همایون سرای حقیقت بنا

(۱۰۵۴هجری)

ص: ۲۴۰

۱- (۱) .Muttra

۲- (۲) .Veraval

۳- (۳) .Prince of Wales Museum

«حسبه الله تعالى و تقدس - مرید با اخلاص حضرت صاحبقران ثانی ظل سبحانی شاه جهان پادشاه غازی اسحاق بیگ یزدی المخاطب حقیقت خان بانی این کاروانسرا گشت. و لمرضات الله تعالى وقف نمود بدین شروط که از علما و صلحا و فقرا و زائران حرمین شریفین لوجه الله به هیچ وجه چیزی نگیرند و از مترددین دیگر، کرایه بگیرند. بعد از خرج تعمیر سرا و خدمه از دربان و آبکش و خاکروب و خوراک کار که لازم است تا سرا همیشه آباد و باصفا باشد، آنچه بماند به زائران حرمین شریفین دهند و سپاهی از سواره و پیاده، مطلقاً جا ندهند که سرا به جهت نزول و راحت و آسایش مسافران است. عامل این امور از فضل و رحمت نامتناهی امیدوار و خلاف نماینده به لعنت ابدی و عذاب سرمدی گرفتار. فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه. اللهم اغفر لنا و لوالدینا کتبه محمد امین المشهدی.

موضوع بعضی از این کتیبه ها مربوط است به نسخ مالیات ها و احقاق حق مظلومین و حفر چاه ها و بنای آب انبارها و بعضی دیگر که مربوط به امور مذهبی نیست که عبارت است از: کتیبه قلعه ها و دروازه ها و قصرها و پل ها و حمام ها و باغ ها و دکانین و بالاخره توپ های جنگی که بر روی لوله های فلزی آن اشعار پارسی ظریفی حکاکی شده است.

قدیمی ترین کتیبه فارسی: قدیمی ترین کتیبه فارسی که از حیث تاریخ، قدیمی تر از آن دیده نشده، دو کتیبه است: کتیبه اول در پیشانی داخلی سردرب دروازه شرقی مسجد قبه الاسلام (معروف به قوه الاسلام) در شهر دهلی وجود دارد و آن لوحه ای است سنگی به طول ۹۱ اینچ و عرض ۱۳ اینچ در دو سطر.

سطر اول، مشتمل بر آیاتی است از قرآن شریف (سوره آل عمران، آیات ۹۲ و ۹۶) و در سطر دوم این عبارت به خط بسیار پیچیده، نوشته شده است:

«این حصار را فتح کرد و این مسجد جامع را بساخت به تاریخ فی شهور سنه سبع و ثمانین و خمسمأه امیر سفهسالار اجل کبیر قطب الدوله والدین امیرالأمرا ایبک سلطانی - اعز الله انصاره - بیست و هفت آلت بتخانه کی در هر بتخانه دو بار هزاروار هزار دلیوال صرف شده بود درین مسجد به کار بسته شده است. خدای - عزوجل - بر آن بنده رحمت کناد هر که بر نیت بانی خیر دعای ایمان گوید».

آن گونه که ملاحظه می شود، این کتیبه در سال ۵۸۷ق (۱۱۹۱م) میلادی نوشته شده است و آن ظاهراً همان سالی است که قطب الدین ایبک، دهلی را فتح نمود (تاریخ وفات قطب الدین ایبک ۶۰۷ق است). گرچه بعضی از محققان معتقدند که این کتیبه را چند سال بعد از بنای مسجد، ساخته و در آنجا نصب کرده اند، ولی به هر حال کتیبه این مسجد که در عهد سلطنت شهاب الدین محمد سام غوری به دست سپهسالار او قطب الدین ایبک ساخته شده، قدیمی ترین کتیبه فارسی موجود در هندوستان است.

و نیز در بنیان طبقه اول - منار قطب - در همان مسجد، نزدیک درب مناره، بقایای یک کتیبه فارسی دیگر دیده می شود به این عبارت: «این مناره فضل ابوالمعالی - ...» ظاهراً این کتیبه نیز از عهد محمدبن سام باقی مانده باشد.

همچنین در سردرب داخلی دروازه شرقی همان مسجد، کتیبه دیگری قرار دارد که آن نیز به زبان فارسی و بر روی سنگی به طول نوزده اینچ و نیم و به عرض پنجاه و هشت اینچ و سه ربع اینچ است. بر روی آن، یک سطر فارسی به

همان خط پیچیده نوشته شده است که این چنین خوانده می شود:

«این مسجد را بنیاد کرد قطب الدین ایبک خدای بر آن بنده رحمت کناد هر کی بانی این خیر را دعای ایمان گوید».

دومین کتیبه فارسی که بعد از کتیبه پیشین، قدیمی ترین کتیبه موجود است در مقبره شیخ احمد خندان در شهر بداون (۱) واقع است. این کتیبه به خط فارسی به شیوه ای بین نسخ و طغرا، تحریر شده و شبیه به خطی است که در طبقه دوم منار قطب در دهلی به کار رفته است و با کتیبه های موجود در مسجد قبه الاسلام شیوه واحد دارد و تحوّل خط کوفی را در هندوستان شمالی نشان می دهد.

متأسفانه قسمت عمده این کتیبه، از میان رفته و فقط نام بانی بنا که شخصی موسوم به «یتکین» بوده است (ظاهراً ملک جمال الدین ایتکین یکی از امیران دولت غیاث الدین بلبن است که در حدود سال ۶۸۱ هجری به امر آن سلطان به دار آویخته شد) خوانده می شود و عبارت این چنین است:

«بیامرزاد کی بنده یتکین بانی این خیر را به دعا رحمت مدد نماید و کتب فی الغرّه من رمضان سنه ثلث و ثمانین و ستمأه»

این کتیبه، نود و شش سال بعد از کتیبه نخستین به وجود آمده است.

لوحة دیگر، سنگ قبر کهن سالی است که در موزه قلعه سرخ دهلی به شماره ۴۰/۱۰۰۱ موجود است و یک سطر فارسی از اوایل قرن هفتم دارد که در اعداد قدیمی ترین آثار کتیبه های فارسی هند به شمار می رود. در آن، نام قطب الدین ایبک را ذکر می کنند. گویند این سنگ در قریه «مهرولی» در جنوب دهلی کشف شده و آن را از آنجا به آن موزه آوردند؛ ولی صحت آن قول محلّ تردید است.

ص: ۲۴۳

اهمیت این کتیبه از لحاظ تاریخ آن است و با آنکه خط آن بسیار محو شده، هنوز چنین خوانده می شود:

در حاشیه چنین آمده: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ . فِي شَهْرِ سَنَةِ ثَمَانٍ وَسِتِّمِائَةٍ»

در ذیل متن: «... بنده بر آورده کرد ... بقعه برسد قطب الدین ایبک را دعا گوید».

دو کتیبه یاد شده، قدیمی ترین کتیبه های موجود در هندوستان شمالی محسوب می شوند؛ اما قدیمی ترین کتیبه فارسی در جنوب هندوستان بنا بر آنچه تاکنون معلوم شده، در شهر گلبرگه (۱) پایتخت سلاطین بهمنی دکن وجود دارد. این سلاطین که در قرن هشتم و نهم و دهم هجری از سال ۱۳۴۷ تا ۱۵۳۸م، در جنوب هندوستان سلطنت کرده اند، در شهر گلبرگه مسجدی ساخته اند که دارای کتیبه ای فارسی است. قسمت عمده آن کتیبه، به مرور زمان محو شده است؛ ولی قسمت پایانی آن که مشتمل بر نام سلطان زمان و بانی مسجد و تاریخ آن است، محفوظ مانده و از این قرار خوانده می شود:

«این مسجد مبارک الله - تعالی و تبارک - به عهد بانی مبانی خیرات و قبله اقبال سعادت خدایگان سلاطین علاءالدین والدین ابوالمظفر بهمن شاه - عمّار الله دینه و دنیا - بنده امیدوار حضرت کبریا سیف دولتشه... در شهر اربع و خمسین و سبعمأه عمارت کرد ابدالاباد آباد باد، به حق عامر بیت معمور و کعبه مشهور».

آن گونه که ملاحظه می شود، این کتیبه در ۷۵۴ق، در جنوب هندوستان به وجود آمده و در حدود صد و هفتاد سال بعد از پیدایش کتیبه فارسی در شمال هندوستان است.

ص: ۲۴۴

چنان که گفتیم، کتیبه های فارسی انواع گوناگون دارد؛ ولی مهم تر از همه آنها این چهار نوع است: (۱) کتیبه های قصرهای سلطنتی؛ (۲) کتیبه های مساجد و اماکن مذهبی؛ (۳) کتیبه های متفرقه، از قبیل: پل ها، دروازه ها، چشمه سارها، چاه های آب و...؛ (۴) کتیبه های موجود بر سنگ های قبور و مزار شعرا و درگاه های مشایخ متصوفه.

ص: ۲۴۵

۱. قدیمی ترین کتیبه های فارسی در هند به چه دورانی تعلّق دارد؟ درباره آنها شرح مختصر بنویسید.
۲. کتیبه های اردو از چه زمانی جانشین کتیبه های فارسی در هند شدند؟ و کاربرد آنها در چه جاهایی بوده است؟
۳. از حیث تعداد کتیبه های اسلامی، کدام ایالت های هند سرآمدند؟ زبان این کتیبه ها چه ترتیبی دارد؟
۴. موضوع کتیبه های اسلامی هند چه بوده است؟
۵. انواع کتیبه های فارسی هند را برشمارید؟

پيوست اول

اشاره

ص: ۲۴۷

غزنویان (۵۸۲ - ۳۶۶ ق / ۱۱۸۶ - ۹۷۷ م) خراسان، افغانستان و هند شمالی

۹۷۷ / ۳۶۶ ناصر الدوله سبکتکین (حکمران دست نشانده سامانیان)

۹۹۷ / ۳۸۷ اسماعیل

۹۹۸ / ۳۸۸ یمین الدوله محمود

۱۰۳۰ / ۴۲۱ جلال الدوله محمد (دوره اول سلطنت)

۱۰۳۱ / ۴۲۱ شهاب الدوله مسعود ازل

۱۰۴۱ / ۴۳۲ جلال الدوله محمد (برای بار دوم)

۱۰۴۱ / ۴۳۲ شهاب الدوله مودود

۱۰۵۰ / ۴۴۱ مسعود دوم

۱۰۵۰ / ۴۴۱ بهاء الدوله علی

ص: ۲۴۹

۱۰۵۰ / ۴۴۱ عزالدوله عبدالرشید

۱۰۵۳ / ۴۴۴ قوام الدوله طغرل، غاصب سلطنت

۱۰۵۳ / ۴۴۴ جمال الدوله فرخزاد

۱۰۵۹ / ۴۵۱ ظهیر الدوله ابراهیم

۱۰۹۹ / ۴۹۲ علاء الدوله مسعود سوم

۱۱۱۵ / ۵۰۸ کمال الدوله شیرزاد

۱۱۱۵ / ۵۰۹ سلطان الدوله ارسلان شاه

غوریان (۱۲۱۵ - ۱۰۰۰ / ۶۱۴ - حدود ۳۹۰)

شاخه اصلی در غور و سپس در غزنه

(؟) محمد بن سوری

۱۰۱۱ / ۴۰۱ ابوعلی

(؟) شیث

(؟) عباس

(؟) محمد

(؟) قطب الدین حسن

۱۱۰۰ / ۴۹۳ عزالدین حسین

۱۱۴۶ / ۵۴۰ سیف الدین سوری

۱۱۴۹ / ۵۴۴ بهاء الدین سام اول

۱۱۶۱ / ۵۵۶ سیف الدین محمد

۱۱۶۳ / ۵۵۸ غیاث الدین محمد

۵۹۹ / ۱۲۰۳ شهاب الدین یا معزالدین محمد (از ۱۱۷۳ / ۵۶۹ در غزنه حکومت داشت)

ص: ۲۵۰

١٢٠٦ / ٦٠٢ غياث الدين محمود

١٢١٢ / ٦٠٩ بهاء الدين سام دوم

١٢١٣ / ٦١٠ علاء الدين اتسز

سلاطين دهلي (٩٦٢ - ٦٠٢ ق / ١٥٥٥ - ١٢٠٦ م) شمال هند

١. شاهان معزى يا غلامشاهان يا سلاطين مملوك

١٢٠٦ / ٦٠٢ قطب الدين ايبك

١٢١٠ / ٦٠٧ آرام شاه

١٢١١ / ٦٠٧ شمس الدين ايلتتمش

١٢٣٦ / ٦٣٣ ركن الدين فيروز شاه اول

١٢٣٦ / ٦٣٤ جلاله الدين رضيه بيگم

١٢٤٠ / ٦٣٧ معز الدين بهرامشاه

١٢٤٢ / ٦٣٩ علاء الدين مسعود شاه

١٢٤٦ / ٦٤٤ ناصر الدين محمود شاه اول

١٢٦٦ / ٦٦٤ غياث الدين بلبن

١٢٨٧ / ٦٨٦ معز الدين كيقباد

١٢٩٠ / ٦٨٩ شمس الدين كيومرث

٢. سلاطين خلجى

١٢٩٠ / ٦٨٩ جلال الدين فيروز شاه دوم

١٢٩٦ / ٦٩٥ ركن الدين ابراهيم شاه اول

١٢٩٦ / ٦٩٥ علاء الدين محمد شاه اول

۱۳۱۶ / ۷۱۶ قطب الدین مبارکشاه

۱۳۲۰ / ۷۲۰ ناصرالدین خسروشاه، غاصب سلطنت

۳. تغلقیه

۱۳۲۰ / ۷۲۰ غیاث الدین تغلق شاه اول

۱۳۲۵ / ۷۲۵ غیاث الدین محمد شاه دوم

۱۳۵۱ / ۷۵۲ محمود

۱۳۵۱ / ۷۵۲ فیروزشاه سوم

۱۳۸۸ / ۷۹۰ غیاث الدین تغلق شاه دوم

۱۳۸۹ / ۷۹۱ ابوبکر شاه

۱۳۹۰ / ۷۹۲ ناصرالدین محمد شاه سوم

۱۳۹۳ / ۷۹۵ علاءالدین سکندر شاه اول

۱۳۹۳ / ۷۹۵ ناصرالدین محمود شاه دوم (دوره اول سلطنت)

۱۳۹۵ / ۷۹۷ نصرت شاه (با محمود شاه دوم بر سر قدرت مشاجره داشت)

۱۳۹۹ / ۸۰۱ محمود شاه دوم (برای بار دوم)

۱۴ - ۱۴۱۳ / ۱۷ - ۸۱۶ دولت خان لودی

۴. سلسله سادات

۱۴۱۴ / ۸۱۷ خضر خان

۱۴۲۱ / ۸۲۴ معزالدین مبارکشاه دوم

۱۴۳۵ / ۸۳۸ محمدشاه چهارم

۵۱ - ۱۴۴۶ / ۵۵ - ۸۴۹ علاءالدین عالم شاه

شاهان مغول هند (۱۲۷۴ - ۹۳۲ ق / ۱۸۵۸ - ۱۵۲۶م)

۱۵۲۶ / ۹۳۲ ظهرالدين بابر

۱۵۳۰ / ۹۳۷ ناصرالدين همايون (دوره اول سلطنت)

۱۵۴۰ - ۵۵ / ۶۲ - ۹۴۷ سلاطين سوری دهلی

۱۵۵۵ / ۹۶۲ همايون (برای بار دوم)

۱۵۵۶ / ۹۶۳ جلال الدين اكبر اول

۱۶۰۵ / ۱۰۱۴ نورالدين جهانگیر

۱۶۲۷ / ۱۰۳۷ داروبخش

۱۶۲۸ / ۱۰۳۷ شهاب الدين شاه جهان اول

۱۶۵۷ / ۱۰۶۸ مراد بخش (در گجرات)

۱۶۵۷ / ۱۰۶۸ شاه شجاع (تا سال ۱۶۶۰ / ۱۰۷۰ در بنگاله)

۱۶۵۸ / ۱۰۶۸ محی الدين اورنگ زیب عالمگیر اول

۱۷۰۷ / ۱۱۱۸ اعظم شاه

۱۷۰۷ / ۱۱۱۹ کام بخش (در دکن)

۱۷۰۷ / ۱۱۱۹ شاه عالم اول بادر شاه اول

۱۷۱۳ / ۱۱۲۴ اعظم الشأن

۱۷۱۳ / ۱۱۲۴ معزالدين جهاندار

۱۷۱۳ / ۱۱۲۴ فرخ سیر

۱۷۱۹ / ۱۱۳۱ شمس الدين رفیع الدرجات

منظومه ملک الشعراء بهار درباره هند

باز خنک فکرتم جولان گرفت فیل طبعم یاد هندوستان گرفت
تا خیالم نقش روی هند بست یافت ذوقم جلوه طاووس مست
بلبل فکرم خوش آوایی نمود طوطی طبعم شکرخایی نمود
دل اسیر حلقه زنجیر هند جان فدای خاک دامن گیر هند
بس ملاحظت ها در آن خاک و هواست هند را کانِ نمک خواندن رواست
آن نمکزاری که خاکش عنبر است خار او چمپا، خش نیلوفر است
هر که رفت آنجا نمک پالود شد سادگی افکند و رنگ آلود شد
جان فدای آن نمکزار سیاه بی نمک آنجا نمی روید گیاه
فکرها رنگین و رنگین جوی ها رنگ بی رنگی عیان بر روی ها
ایزدی بود آشنایی های ما آشنا داند صدای آشنا
هند و ایران آشنایان هم اند هر دو از نسل فریدون و جم اند
آنکه گندم خورد و دور از خلد ماند در سرانندیب آمد و گندم فشاند
خاک هند از خلد دارد بهره ها رنگ آن گندم عیان بر چهره ها

گرچه گندم گون و می گون آمدیم هر دو از یک خمره بیرون آمدیم

چون دیوژن خُم نشینانِ حقیم وز فلاطون و دیوژن اسبقیم

ساغری گیر از می عرفان هند نوش بادِ پارسی گویان هند

یادی از مسعود سعد راد کن بعد یاد رونی استاد کن

آنکه چون سعدی سخن گویی نو است بلبل گلزار دهلی خسرو است

خمسه خسرو که تقلیدی است فرد با حکیم گنجوی جوید نبرد

طبع پاکش مایه دار فکر بود صد هزاران بچه زاد و بکر بود

با حسن صد لطف و گرمی توأم است در کلامش آتش و گل با هم است

بزم اکبر شد ز فیضی فیض باب دکهن از بوالفضل و فیضی یافت آب

طبع عرفی خوش به مضمون راه جست داد، دادِ لفظ و معنی را درست

با کلیمش ساحران را نیست تاب کس نگفت آخر سه بیتش را جواب (۱)

از نظیری و ظهوری دم مزن هند و ایران را دگر برهم مزن

گر ز تبریز است یا از اصفهان هست صائب طوطی هندی زبان

خاک آمل دامنش از دست داد لاجرم طالب به هندوستان فتاد

چون کسی را صنعتی غالب بود می شتابد هر کجا طالب بود

از همایون گیر تا شاه جهان شاعران را بود هند آرام جان

هند بازار خرید ذوق بود. هند یکسر عشق و شور و شوق بود

ص: ۲۵۸

۱- (۱). اشاره به این سه بیت کلیم کاشانی: بدنامی حیات دو روزی نبود پیش آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت: یک روز صرف بستن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت طبعی به هم رسان که بسازی به عالمی یا همتی

که از سر عالم توان گذشت

صنعت و ذوق و هنر ترکیب یافت کاروان‌ها جانب دهلی شتافت
بس روان شد کاروان در کاروان تنگ‌های دل پر از کالای جان
رشک‌غزنین گشت بزم اکبری نغمه خوان هر سو هزاران عنصری
بزم نورالدین، گلستانی دگر در گه نور جهان، جانی دگر
بدله گو از شاه تا بانو همه پیش یک مصرع زده زانو همه
جو شد ایهام و مثل چون موج آب نکته بر هر موج خندان چون حباب
کار تاریخ و تتبع تازه گشت صنعت انشا بلند آوازه گشت
در لغت فرهنگ‌ها پرداختند لعب‌ها در دین و حکمت باختند
کار نقاشی بسی بالا گرفت خوش نویسی پایه والا گرفت
صنعت معماری بسی پیرایه یافت ذوق حجاری فراوان مایه یافت
ثروت و جاه و رفاه و خرّمی صلح و عیش و خوشدلی و بی غمی،
چشم شور اختران را خیره کرد هر طرف خصمی بر ایشان چیره کرد
گرچه امروز آن جلال و جاه نیست هیچ کس از راز دهر آگاه نیست
نیست گر آن کز و فرّ، نظمی به پاست رفت اگر آن کیف، کیفیت به جاست
نیست گر دهلی ز اکبر پرخروش می زند هر گوشه دیگ علم جوش
ور نمی خندد به هر گل صد هزار باز نالد قمری ای بر شاخسار
غالبی آمد، اگر شد طالبی شبلی ای هست ار نباشد غالبی
بیدلی گر رفت اقبالی رسید بیدلان را نوبت حالی رسید
هیکی گشت از سخن گویان به پا گفت: کُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا
قرن حاضر خاصه اقبال گشت واحدی کز صد هزاران برگذشت

شاعران گشتند جیشی تار و مار وین مبارز کرد کار صد سوار

ص: ۲۵۹

عالم از حجت نمی ماند تهی فرق باشد از ورم تا فربهی

تیغ همت را کن ای هند عزیز با فسان (۱) جرأت و امید، تیز

صنعت و علم و امید و اتحاد کسب کن تا وارهی زین انفراد

«بار دیگر از ملک پزان شوی آنچه اندر وهم ناید آن شوی»

نکته ای گویم، سخن کوتاه کنم خاطر پاک تو را آگه کنم

شمه ای در حال و استقبال تو هان نه من گویم، که گفت اقبال تو

«زندگی جهد است و استحقاق نیست جز به علم انفس و آفاق نیست

گفت حکمت را خدا، خیر کثیر هر کجا این خیر را دیدی، بگیر

فارغ از اندیشه اغیار شو قوت خوابیده ای، بیدار شو»

ناامیدی حربه اهریمن است پیشش امید، آسمانی جوشن است

جوشن امید را بر خود بپوش روز و شب تا جان به تن داری بکوش

خویش را خوار و زبون کس مدان در نبرد زندگی واپس ممان

زین قناعت پیشگی پرهیز کن مرکب همت به جولان تیز کن

همت از آمال کوچک بازگیر تا فراز کهکشانش پرواز گیر

این کسالت وین تن آسانی بس است تربیت آموز، نادانی بس است

زندگی جنگ است و تدبیر معاش زندگی خواهی، چو مردان کن تلاش

فقر و درویشی در استغنا نکوست با غنا، شو صوفی و درویش دوست

با بزرگی و غنا درویش باش با تواضع پادشاه خویش باش

گر بترسی درد و رنجت در قفاست خیز و جنبش کن که گنجت زیر پاست

جز یکی نبود سراپای وجود قطره قطره محو دریای وجود

۱- (۱). فسان به فتح اول، سنگی باشد که بدان شمشیر تیز کنند.

از جدایی بگذر و مانوس باش قطرگی بگذار و اقیانوس باش
جز به راه یکدلی سالک مباح محو یکتایی شو و مشرک مباح
کفر دانی چیست؟ کثرت ساختن از یکی سوی دوتایی تاختن
سوی وحدت پوی و دست از شرک شوی متحد باش و به ترک کفرگوی
ای بهار از هند دم با من مزن بیش از این بر آتشم دامن مزن
کز فراق هند بس دل خسته ام نام هندست این که بر خود بسته ام
نام اصل هند باشد مه بهار جذب گردد که به مه بی اختیار
من بهار کوچکم در ری مقیم دل تپان از فرقت هند عظیم
طوطی بازار گانم من مدام طوطیان هند را گویم سلام
ز آرزوی دیدن یاران هند می چکد از دیده ام باران هند
آرزو بر نوجوانان عیب نیست لیک بر پیران فزون زین عیب چیست؟
عمر من در زحمت و محنت گذشت می روم اکنون سوی پنجاه و هشت
در چنین هنگامه چالاکی سزاست من نیم چالاک و دوران بی وفاست
لا علاج از دور بوسم روی هند روی گبر و مسلم و هندوی هند
پس پیامی می فرستم سوی یار در لطافت چون نسیم نوبهار
گویم ای هند گرامی شاد باش سال و ماه از بند غم آزاد باش
از سر اخلاص داریم این پیام هان سخن کوتاه کردم والسلام

۱. تاریخ روابط ایران و هند اسلام، ریاض، (دوره صفویه و افشاریه)، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسعلی غفاری فرد، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
۲. جغرافیای قازّه ها و کشورها، پورزاهد، رضا و شایان، سیاوش، وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۶۹.
۳. تأثیر اسلام در فرهنگ هند، چاند، تارا، مترجمان: علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، نشر پاژنگ، تهران، ۱۳۷۴.
۴. تاریخ مختصر افغانستان، حبیبی، عبدالحی، سازمان مهاجرین افغانستان، کابل ۱۳۶۸.
۵. نقش پارسی بر احجار هند، حکمت، علی اصغر، کتابخانه ابن سینا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۳۷.
۶. تاریخ جهان، خیراندیش، عبدالرسول، (دوره کاردانی تربیت معلم، رشته آموزش مطالعات اجتماعی)، وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۸۳.
۷. تاریخ تمدن، دورانت، ویل، (مشرق زمین گاهواره تمدن، ج ۱)، ترجمه گروه مترجمان، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۶ - ۱۳۷۰.
۸. طبقات ناصری، سراج، قاضی منهاج، تصحیح و تعلیق: عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۳.
۹. تاریخ مختصر زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، صافی، قاسم، بهار ادب، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۲.
۱۰. تاریخچه دعوت اسلامی و ادوار آن در هند، علی ندوی، سیدابوالحسن، مترجم: محمدقاسم، ناشر صدیقی زاهدان، ۱۳۷۹.
۱۱. هندوستان، گودوین، ویلیام، ترجمه فاطمه شاداب، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۸۳.

۱۲. پژوهشی تاریخی و فرهنگی، مجتبیایی، فتح الله، اسلام، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۳ (بخش اسلام در شبه قاره هند و پاکستان).
۱۳. برگ هایی از تاریخ ادبیات جهان، موحدی، محمدرضا، انتشارات هستی نما، تهران، ۱۳۸۶.
۱۴. ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، نوایی، عبدالحسین، مؤسسه نشر هما، تهران، ۱۳۶۴.
۱۵. مجله تاریخ اسلام، مقاله «رضیه خاتون، نخستین فرمانروای زن مسلمان»، محترم و کیلی سحر، (دانشگاه باقرالعلوم) بهار ۱۳۸۵، ش ۲۵.
۱۶. نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ه. سبحانی، توفیق، انتشارات شورای گسترش زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۶.
۱۷. تاریخ فرشته، هند و شاه استرآبادی، محمدقاسم، به کوشش: ملامحمدقاسم هندوشاه، منشی نول کشور، کابل، بی تا.
۱۸. کتاب سبز جمهوری هند، هیأت مؤلفان، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰.
۱۹. نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند، یکتایی، مجید، اقبال، تهران، ۱۳۵۳.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

